

به نام خداوند جان و خرد

معرفی تمامی جنگ‌های تاریخی

ایران

از ابتدا تا کنون



۷	۱- جنگ های کوروش : کبیر جهت بست قلمرو هخامنشی
۷	• مبارزه کوروش با پادشاه کشور لیدیه
۸	• حمله کوروش به ارمنستان
۹	• یورش کورش به آشور و بابل
۹	• چیرگی ایران بر فنیقیه و فلسطین
۱۰	۲- جنگ بابل : نبرد کوروش کبیر و نبونید پادشاه بابل
۱۲	• دو یادگار بزرگ کوروش در فتح بابل
۱۴	۳- جنگ سارد : نبرد کوروش کبیر با کرزوس
۱۷	۴- نبرد کوروش کبیر با ماساژتها و کشته شدن کوروش کبیر
۲۱	۵- جنگ پلوزیوم : نبرد کمبوجیه با مصریان
۲۳	• جنگ با مصری ها به نقل از هرودوت
۲۵	۶- جنگ میلِت : نبرد داریوش کبیر با یونان و آتن
۲۷	۷- جنگ مدی : نبرد داریوش اول پادشاه هخامنشی با یونانیان
۲۷	• نخستین جنگ مدی
۲۸	• جنگهای دوم مدی
۲۹	• توضیحاتی درباره جنگ ماراتن
۲۹	۸- جنگ ماراتن : نبرد داریوش اول با یونانیان
۳۰	۱- علل جنگ و استعداد دو طرف متخاصم
۳۰	• الف - علل جنگ
۳۰	• ب - استعداد دو طرف متخاصم
۳۰	۲ - شرح عملیات
۳۱	۳- نتیجه عملیات
۳۲	۴ - دیدگاه مورخان درباره نبرد ماراتن
۳۲	• الف - نبرد ماراتن (ماراتون)
۳۲	• ب- نی بور Niebuhr
۳۲	• پ - ناپلئون
۳۲	• ت - جالب ترین اظهار نظر
۳۳	۵ - ختم نوشتار

- ۳۳ **۹- جنگ ترومپیل : نبرد خشایارشا با آتنیها**
- حرکت لشکر ایران به طرف داردانل
 - عبور لشکر ایران از هلس پونت (داردانل)
 - حرکت خشایارشا بطرف یونان و تصرف شهرهای شمالی آن کشور
 - اوضاع و احوال یونان
 - تنگه ترومپیل و فتح آنجا توسط خشایارشا
- ۳۴ ۱۰- **جنگ آرت میزیوم : نبرد خشایارشا با یونانیها**
- نبردهای آرت میزیوم و فرار نیروی دریایی یونان به سالامیس
- ۳۵ ۱۱- **جنگ سالامیس : نبرد خشایارشا با یونانیها**
- نبرد سالامیس
- ۳۵ ۱۲- **جنگ میکال : نبرد خشایارشا با یونانیها**
- ۳۶ ۱۳- **جنگ پلاته : نبرد مردونیه سردار سپاه خشایارشا با یونانیها**
- کارهای مردونیه قبل از شروع نبرد پلاته
 - نبرد پلاته
- ۳۷ ۱۴- **جنگ گرانیک : نخستین جنگ داریوش سوم با اسکندر**
- ۳۷ ۱۵- **جنگ ایسوس : دومین جنگ داریوش سوم و اسکندر مقدونی**
- شرایط صلح
- ۳۸ ۱۶- **جنگ گوگامال : آخرین نبرد داریوش سوم و اسکندر**
- ۳۹ ۱۷- **جنگ گاوگاملا : دفاع مردانه ژنرال آریو برزن در برابر سپاه اسکندر**
- ۳۹ ۱۸- **جنگ حران : نبرد سورنا سردار اشکانی با رومیان**
- ۴۰ ۱۹- **جنگ کاره : نبرد ارد پادشاه اشکانی با کراسوس سردار رومی**
- ۴۰ ۲۰- **جنگ آنتوانت : نبرد فرهاد چهارم با رومیان**
- انتقام کراسوس
 - اولین ضربه مرگبار
 - ضربه دوم
 - نتیجه نبردهای دوم ایران و روم
- ۴۱ ۲۱- **جنگ ترازان : نبرد خسرو اشکانی با رومیان**
- استراتژی نبرد فرسایشی
- ۴۲ ۲۲- **جنگ هرمزدگان : نبرد اردشیر پاپکان و اردوان پنجم سقوط سلسله اشکانیان**
- ۴۳ ۲۳- **جنگ سورس : نبرد اردشیر اول ساسانی با رومیان**

- ۵۶ ۲۴- جنگهای اردشیر پاپکان : جهت بست امپراتوری ساسانی
- ۶۰ ۲۵- نبرد شاپور اول ساسانی : با والرین امپراتور روم
- ۶۰ • زمان مناسب
- ۶۱ • (۲۶۰ میلادی) نتیجه جنگ
- ۶۲ • درباره جنگهای ایران و روم
- ۶۳ ۲۶- جنگ بلخ : و استفاده ژنرال بهرام چوبین از نوعی موشک علیه خاقان بلخ
- ۶۵ ۲۷- نبرد شاپور سوم معروف به ذوالاکتاف با اعراب
- ۶۶ ۲۸- جنگ شاپور سوم ساسانی : انتقام فتوحات اسکندر مقدونی
- ۶۹ ۲۹- جنگ هراکلیوس : نبرد خسرو پرویز با رومیان
- ۷۱ ۳۰- جنگ قسطنطنیه : نبرد خسرو پرویز با رومیان
- ۷۱ • نتایج این جنگ ها
- ۷۱ ۳۱- جنگ پل (جسر) : اولین نبرد یزدگرد سوم پادشاه ساسانی با اعراب
- ۷۲ • جنگ زنجیر
- ۷۲ • جنگ پل
- ۷۲ ۳۲- جنگ اولیس : دومین جنگ اعراب با یزدگرد سوم ساسانی
- ۷۳ ۳۳- جنگ بواب : سومین نبرد یزدگرد سوم پادشاه ساسانی با اعراب
- ۷۳ ۳۴- جنگ قادسیه : چهارمین نبرد یزدگرد سوم پادشاه ساسانی با اعراب
- ۷۳ • نامه ی عمر به یزدگرد سوم ساسانی و پاسخ یزدگرد سوم پس از جنگ قادسیه و پیش از جنگ نهاوند
- ۷۳ • نامه عمر
- ۷۴ • پاسخ یزدگرد سوم
- ۷۸ ۳۵- جنگ مدائن : پنجمین نبرد یزدگرد سوم پادشاه ساسانی با اعراب
- ۷۸ ۳۶- جنگ نهاوند : آخرین نبرد یزدگرد سوم پادشاه ساسانی با اعراب
- ۷۹ • بررسی نتایج جنگهای اعراب و ایران
- ۸۰ ۳۷- جنگ زاب : نبرد ابومسلم خراسانی و شکست امویان
- ۸۱ ۳۸- جنگهای بابک خرمدین : تداوم حکومت دوباره ی ایرانیان (مبارزه با اعراب اشغالگر)
- ۸۴ ۳۹- حمله مغولان : جنگ جلال الدین خوارزمشاه با چنگیز خان
- ۸۶ ۴۰- حمله تیمور گورکانی به ایران
- ۸۷ • نتیجه حملات تیمور به ایران
- ۸۷ • اثرات مهم حمله تیمور به ایران
- ۸۷ • نبرد انقوره

- ۸۷ ورود تیمور به آسیای صغیر
- ۸۸ نتیجه نبرد انقوره (آنکارا)
- ۸۸ **۴۱- جنگ چالدران : نبرد شاه اسماعیل صفوی با سلطان سلیم عثمانی**
- ۸۹ ۱۲۰هزار سرباز ترک در مرزهای ایران
- ۹۰ نتیجه نبرد
- ۹۰ **۴۲- جنگ ارومیه : نبرد شاه عباس صفوی با عثمانی**
- ۹۱ تشکیل ارتش منظم
- ۹۲ نبرد عظیم ارومیه
- ۹۳ تداوم حملات عثمانی به ایران
- ۹۳ نتیجه نبردهای شاه عباس
- ۹۴ **۴۳- نبردهای خلیج فارس : جنگ های دریایی با اشغالگران پرتغالی**
- ۹۴ ورود انگلستان به خلیج فارس
- ۹۵ پایان کار پرتغال
- ۹۶ **۴۴- جنگ مورچه خورت : نبرد نادرشاه با اشرف افغان**
- ۹۷ **۴۵- جنگ کرنال : نبرد نادرشاه برای تصرف هندوستان**
- ۹۸ فتح کابل
- ۹۹ درخواست شاه هند از نادر
- ۱۰۰ نتیجه نبرد کرنال
- ۱۰۰ **۴۶- جنگ دهلی : نبرد نادرشاه برای تصرف هندوستان**
- ۱۰۲ **۴۷- جنگ تفلیس : اولین جنگ فتحعلیشاه قاجار با روسیه**
- ۱۰۳ **۴۸- جنگ اچمازین : دومین جنگ عباس میرزا با روسیه**
- ۱۰۴ **۴۹- جنگ شوشی : سومین جنگ عباس میرزا با روسیه**
- ۱۰۴ **۵۰- جنگ اصلان دوز : چهارمین جنگ عباس میرزا با روسیه**
- ۱۰۶ **۵۱- جنگ گنجه : پنجمین جنگ عباس میرزا با روسیه**
- ۱۰۶ پیشرفت قوای روس به سوی پایتخت در جنگ دوم
- ۱۱۰ **۵۱- جنگ جهانی دوم : و اشغال ایران توسط متفقین**
- ۱۱۲ **۵۲- جنگ تحمیلی عراق علیه ایران (هشت سال دفاع مقدس)**
- ۱۱۶ تجاوز همه جانبه ارتش عراق، اشغال ناقص
- ۱۲۳ بن بست در جنگ ، تحول در استراتژی
- ۱۲۶ آزادسازی مناطق اشغال شده

- عبور از مرز برای تعقیب دشمن ۱۲۸
- گذر از موانع عبور ناپذیر و تصرف مناطق مهم ۱۳۲
- پیشروی در شرق بصره ۱۳۴
- پایان جنگ ۱۳۹

۱- جنگ های کوروش : کبیر جهت بست قلمرو هخامنشی

کوروش در زمان جوانی تصمیم می گیرد که قوم پارس را متحد کند تا بتواند بر علیه آستیاگ وارد جنگ شود. هارپاک که از درباریان و خویشاوندان آستیاگ بود در این راه کمک زیادی به کوروش کرد و در نهایت آستیاگ پس از ۳۵ سال پادشاهی سرنگون می شود. ولی کوروش او را نکشت و نزد خود نگاه داشت. کوروش تعدادی از مغان مادی را کشت ، چون مخالف او بودند .او توانست اکباتان یا هگمتانه (همدان امروزی) پایتخت دولت ماد را تصرف کند. کوروش در سال ۵۵۵ (پ. م) دژ مادی را تسخیر کرد که تاریخ نگاران یونانی آنرا بنام پاسارگاد نوشته اند. نام دیگر پاسارگاد مشهد مرغاب است چون شهر پاسرگاد بر روی دشت مرغاب ساخته شده بود. از نو آوری های کوروش چاپارخانه دولتی یا پست خانه و گردونه چهار اسبه (گونه ای گاری) است که در کناره های آن تیغه هایی فلزی برای نابود کردن سربازان دشمن جاسازی شده بود.



مبارزه کوروش با پادشاه کشور لیدیه :

با تسخیر هگمتانه در سال ۵۵۹ (پ . م) پادشاهی کوروش آغاز می شود. سپس کوروش با کروزوس پادشاه کشور لیدی (لیدیه) جنگید و او را شکست داد. او سرانجام توانست شهر سارد طلایی را تصرف نماید. با تسخیر لیدیه کشورهای ایران و یونان هم مرز شدند. چون کشور لیدیه در آسیای صغیر قرار داشت ، کوروش کروزوس را اسیر کرد و به همراه خود به ایران آورد و یک پارسی بنام تابالوس را به فرمانروایی سارد گماشت. او برای اینکه اعتماد خود را به اهالی لیدیه نشان دهد یکی از نزدیکان سابق کروزوس بنام پاکتیاس را مسئول اداره امور مالی و حفظ خزاین نمود. ولی پاکتیاس تصمیم گرفت با خرابی که کوروش به او سپرده بود ، لشکری فراهم آورد و پارسی ها را شکست دهد. بنابراین سر به شورش برداشت و شهر اراک را محاصره نمود. کوروش یک سردار مادی بنام مازارس را برای برقراری نظم و دستگیری پاکتیاس به سارد فرستاد که در نتیجه پاکتیاس دستگیر شد و دوباره نظم به سارد بازگشت. بعد از این واقعه کوروش مشغول رفع اغتشاش از فرنگیه و کاریه شد. هر دوی این کشورها در ناحیه آسیای صغیر قرار داشتند.



حمله کوروش به ارمنستان :

کوروش به فکر حمله به ارمنستان افتاد ، چون پادشاه ارمنه به دولت ماد خراج و مالیات پرداخت نمی کرد و قشون و سرباز به کمک مادها نمی فرستاد ، بنابراین کوروش به بهانه شکار با چند سواره نظام وارد قلمروی ارمنستان شد و به کیاکسار حاکم مادها گفت که شما سپاهی را گرد آورید و در نزدیکی مرز ارمنستان نگه دارید تا من هرگاه موقعیت را مناسب تشخیص دادم سپاه شما به ارمنستان بتازد. کیاکسار نیز چنین کرد و در نتیجه کوروش به راحتی توانست ارمنستان را تصرف نماید. انگیزه جنگ کوروش با کلدانی ها به علت حمله آنها به ارمنستان و دزدی و تاراجی بود که کلدانی ها انجام می دادند. البته انجام این کار از سوی کلدانی ها به علت تنگدستی و نداشتن زمین کشاورزی مناسب بود. پس از درخواست صلح از طرف کلدانی ها ، کوروش یک تفاهم نامه صلح بین آنها و پادشاه ارمنستان به امضا رسانید. بر طبق آن پادشاه ارمنستان پذیرفت که زمین کشاورزی مناسبی را به کلدانی ها بدهد و در مقابل آنها تعهد کردند که اجازه چرای دامهای ارمنی را در چاگاههای خود بدهند و دیگر دست از چپاول و دزدی اموال ارمنی ها بردارند.

یورش کوروش به آشور و بابل :

بابل در آن زمان شهری بسیار زیبا و ثروتمند بود و برابر نوشته های هرودوت و دیگر تاریخ نگاران یونان باستان ، دارای دژهای بسیار استواری بود که در پیرامون رودخانه فرات ساخته شده بودند. مردم بابل در آن زمان بیشتر از راه بازرگانی روزگار می گذراندند و باورهای ویژه ای به خدایان داشتند. بیشتر مردم بابل به قدرت ساحری و جادوگری کاهنان معبدها و بت پرستی اعتقاد داشتند. حمله کوروش به بابل و آشور در سال ۵۳۹ (پ.م) رویداد ، گویا به انگیزه قتل پسر یکی از درباریان بابلی بنام گبربایس بود که به کوروش پناهنده شد و دژ خود به همراه غذای فراوان در اختیار کوروش و سپاهیانش قرار داد. در مقابل از کوروش خواست که به بابل حمله کند و پادشاه آنجا را از بین ببرد ، چون او پسرش را کشته بود. از آن گذشته کوروش هواداران زیادی در بابل داشت که او را ترغیب به تسخیر آن شهر می کردند .نتیجه جنگ کوروش و پادشاه بابل ، شکست بابل بود. با این پیروزی کوروش مهمترین کشور همسایه ایران را در اختیار گرفت و بنیانه حقوق بشر خود را که تضمین کننده آزادی در دین ، عقیده و محل زندگی بود ، صادر نمود.



جبرگی ایران بر فنیقیه و فلسطین :

پس از تسخیر بابل ، کشور کلدان با شهرهای کهن سومر و اکد و کلیه مستعمرات کشور سابق بابل جز ایران گردید. از جمله این کشورها فنیقیه بود. فنیقی ها مردمی بودند سامی نژاد ، که در حدود ۲۵۰۰ سال پیش از زایش مسیح از عربستان سر بر آوردند و بعدها بین دریای مغرب (مدیترانه) و کوه های جبل لبنان خانه گزیدند. فنیقی ها میگفتند که وطن اصلی آنها کرانه های خلیج فارس بوده است. آنها همچنین خودشان را کنعانیان می نامیدند. فنیقیه عربی شده نامی است که یونانی ها به این

کشور داده اند و به معنی الهه آفتاب سرخ است. کیش آنها شرک و بت پرستی بوده است. فنیقی ها چون بین بابل و مصر قرار داشتند ، از هر دو تمدن تاثیر گرفته اند. آنها دارای بازرگانی بسیار گسترده ای بودند که از غرب تا جزایر انگلستان و از شرق تا ناحیه بغاز مالاگا در نزدیکی هندوچین را شامل می شده است. آنها همچنین در آفریقای جنوبی هم دارای مستعمراتی بودند. فنیقی ها نخست پیرو کشور مصر بودند سپس در سده ۸ (پ. م) تحت سلطه آشوری ها و در اوایل سده ۶ (پ. م) به تصرف بابلی ها درآمدند. پس از فتح بابل بدست کوروش آنها جزو کشور ایران گردیدند. اختراع رنگ ارغوانی یا یافتن جانوری که این رنگ از آن گرفته می شود (احتمالا ماهی مرکب) ، اخراج شیشه و اختراع الفبا را به فنیقی ها نسبت می دهند. برخی از دانشمندان غربی بر این باورند که الفبای لاتین از خط عبری گرفته شده است و در کشورهای اروپایی گسترش پیدا کرده است.

۲- جنگ بابل : نبرد کوروش کبیر و نبونید پادشاه بابل

در حالی که هارپاگ ، فرمانده ی سپاه پارسی ، آسیای صغیر و جزایر یونانی نشین غرب ایران را - در پی فتح لیدیّه - مطیع پادشاه پارس می کرد ، کوروش با احساس خطر از ناحیه ی آسیای مرکزی ، به سوی مشرق رفت تا با مردمان آن دیار که پیش از این از پادشاه ماد تبعیت می کردند و با سقوط ماد ، بر وی شوریده بودند ، نبرد کند . برخوردهایی که بین سالهای ۵۳۹ تا ۵۴۵ (پ . م) میان کوروش و قبایل این منطقه رخ داد ، مبهم و اندک گزارش شده است . سکوت هرودوت درباره ی برخوردهای کوروش در این منطقه ، بر ابهام موجود افزوده است . پادشاه پارسی ، در این شش سال سرزمین های کرانه ی دریای خزر تا هند را تابع ایران کرد . در این نبردها ، شهز بلخ (باکتريا) فتح شد و فرمانروایان مرو (مرگیانا) و سمرقند (سغدیان) خراجگزار ایران شدند . کوروش تا کناره ی رودخانه ی سیردریا (یاکسارتس) پیش رفت و استحکاماتی در آنجا بنا کرد که تا زمان اسکندر باقی ماند . وی اقوام سکاها را مطیع کرد و جنوب شرقی فلات ایران ، ناحیه ی سیستان و مکران را تصرف کرد . به این ترتیب مرزهای ایران در غرب به دریای مدیترانه و در شرق به حدود هند رسید و بزرگترین امپراتوری جهان باستان متولد شد . با فتح نواحی شرقی و شمال غربی ، تنها رقیب باقی مانده ، پادشاهی کهن بابل بود . بابل پس از سقوط آشور و در سایه ی آرامشی که در منطقه ی بین النهرین حاکم شده بود ، با شکوه باستانی اش رخ می نمود . رونق دوباره ی شهر ، استحکامی شکست ناپذیر را در دل مردمان و حاکمانش تداعی میکرد . نبونید ، پادشاه بابل تمام وقت خود را صرف گردآوری تندیس خدایان باستانی و بازسازی معابد آنها میکرد ، هزینه ی این کارها با وضع مالیات های سنگین تأمین میشد . بی اعتنایی نبونید به مردوک ، خدای بابلی (شاه خدایان) و ارج نهادن خدایان شهرهای دیگر باعث رنجش مردمان بابل از او شد . او مجسمه ی خدای اور را به بال آورد و ستود . این رنجش را میتوان در گزارش حکاکای شده بر استوانه ی کوروش که پس از فتح بابل نگاشته شده مشاهده کرد ، در این متن ، نبونید ، پادشاهی بی دین معرفی شده که مردوک ، شاه خدایان را به فراموشی سپرد .



کوروش کبیر

نبونید ، مقارن قدرت یابی کوروش در ایران ، زمام امور بابل را به پسرش بَشَصَّر (بالتازار) سپرد و خود به مدت هفت سال ، پایتخت را ترک کرد ، اما یک سال پیش از سقوط بابل ، خطر پارسیان را دریافته بود . در سالنامه ی بابلی - که یکی از مهمترین منابع تاریخی این دوران است - به تدابیری اشاره شده که نبونید برای محافظت از مجسمه ی خدایان در برابر هجوم پارسیان به کار بسته بود . فتح بابل برای پارسیان کار دشواری نبود ، نارضایتی مردم از پادشاه موجب شده بود که پارسیان حامیان فراوانی در شهر بیابند . مطابق گزارش سالنامه ی بابلی و استوانه ی کوروش ، پادشاه پارس با اشاره و راهنمایی مردوک (شاه خدایان) به بابل آمده بود تا مردم را از دست پادشاه ظالم برهاند . گزارش مورخان یونانی درباره ی رغبت بابلیان به سقوط حکومت نبونید و استقبال از فاتح پارسی ، با گزارشهای بابلی هماهنگی دارد . با حرکت کوروش به سمت بابل ، گبر یاس ، حاکم بابلی میان رود زاب و دیاله (احتمالاً سرزمینی به نام گوتیوم) با سربازانی تازه نفس ، به پادشاه هخامنشی پیوست و بر نیروی سپاه ایران افزود . به رغم آنکه بابلیان و یهودیان از فتح آسان بابل به وسیله ی « نجات بخش » خبر می دهند ، اما پیگیری حوادث ، نشان میدهد که فتح سرزمینهای تحت حاکمیت پادشاه بابل از یک سال پیش از سقوط بابل آغاز شده بود و فتح نهایی بابل با حرکت کوروش به یاری گبر یاس رقم خورد . کوروش با سپاهیانش ابتدا در نبرو سختی به نام آپیس ، سپاه بابل به فرماندهی بلشصر را شکست داد . نبونید و پسرش پس از دادن تلفات بسیار ، عقب نشینی کردند . پس از نبرد آپیس ، ابتدا شهر سیپار فتح شد و سپس در نبردی کوچک بیرون دروازه های بابل ، پیروزی دیگری نصیب کوروش شد . در پی این شکست نبونید و پسرش به داخل برج و باروی شهر فرار کردند تا در آنجا از خود دفاع کنند . کوروش هم با سپاهش در پی تعقیب آنها ، شهر را محاصره کرد . دیوارهای مستحکم بابل ، روزنی را برای ورود باقی نمی گذاشت و تنها مجرای موجود ، مسیر آب فرات (یا یکی از شعبه های آن) بود که از داخل شهر می گذشت و البته به دقت هم کنترل میشد . شهروندان بابلی به دو گروه اصلی تقسیم می شدند : یهودیان که از سالها پیش (در دوران بخت النصر) به اسیری از

فلسطین به آن شهر آمده بودند و روزگار سختی را زیر سلطه ی فرمانروایان بابلی سپری کرده بودند و طبق باورهای دینی خود و بر اساس پیشگویی های تورات ، در انتظار یک منجی بودند تا آنان را از وضعیتی که در آن بودند برهاند و به فلسطین بازگرداند . گروه دوم بابلیانی بودند که - همانطور که اشاره شد - از سیاست های نبونید سخت رنجیده بودند . این دو گروه انگیزه ی کافی برای خیانت به پادشاه خود و استقبال از فاتح شهرشان را داشتند . همین انگیزه باعث شد که در سقوط بابل با پارسیان همکاری کنند . مطابق گزارش مفصل هرودوت ، سپاه کوروش توانست مسیر رود فرات را - که در فصل کم آبی بود - عوض کند و از مجرای رود وارد شهر شود . ابتدا بخش کوچکی از سپاه به فرماندهی گبرياس وارد شهر شد و با غافلگیر کردن سپاهیان بابلی ، قلعه ها و مراکز شهر را تصرف کرد و به این ترتیب بابل در آخرین روزهای سال ۵۳۹ (پ . م) با کمترین درگیری فتح شد . نبونید خود را تسلیم کرد ولی پسرش که حاضر به اطاعت از کوروش نبود ، در درگیری با پارسیان کشته شد . کوروش با شکوه فراوان وارد شهر شد و مانند نبردهای دیگرش ، با مردم مغلوب ، رفتاری نیکو داشت . شاید همدلی بابلیان در این فتح او را بیش از دیگر جنگهایش تحت تأثیر قرار داد ، زیرا پس از ورود به شهر ، به معبد بزرگ بابل رفت و در آنجا - مطابق رسم بابلی ها - تاج گزاری کرد . فاتح با نبونید جوانمردانه رفتار کرد و هنگامی که وی در سال ۵۳۸ (پ . م) یک سال پس از فتح بابل (درگذشت ، کوروش در بابل عزای ملی اعلام کرد و خود نیز در آن شرکت کرد .



تصویر بازسازی شده از کاخ پاسارگاد و آرامگاه کوروش کبیر

دو یادگار بزرگ کوروش در فتح بابل :

یکی آزاد سازی یهودیان و بازگشت آنان به فلسطین بود (که به آن اشاره خواهد شد) و دیگری بیانیه اوست که بر استوانه ای از گل پخته حک شده و دارای مطالب مهمی است . او در این بیانیه که به استوانه ی کوروش * - این استوانه در موزه ی بریتانیا در انگلیس نگهداری می شود . - * - مشهور است ، ابتدا خود را معرفی کرده و سپس به شرح اقداماتش برای مردم بابل می پردازد . در قسمتی از این بیانیه - که به منشور ملل یا منشور کوروش هم معروف است - آمده : « من کوروش هستم ، شاه جهان ، شاه بزرگ ، شاه توانا ، شاه سومر و آکد ، شاه چهار منطقه ی جهان ، پسر کمبوجیه شاه بزرگ ، شاه انشان ...

زمانی که به صلح وارد بابل شدم و زمانی که در میان سرور و شادی تخت فرمانروایی را در کاخ شاهزادگان برقرار کردم ، آنگاه ، مردوک ، خدای بزرگ ، قلب بزرگ بابلیان را [مسخر من کرد] در حالی که هر روز پرستش او را تداوم بخشیدم ، سپاهیان بسیاریم به صلح وارد بابل شدند ، همه ی سومر و اکد را از هر نوع تهدیدی حفظ کردم ... خدایانی را که منزلگاهشان آنجا بود دوباره برگرداندم و برای آنها منزلگاهی جاودانه ساختم . همه ی مردم را یکجا فراهم آوردم و آنها را مجدداً در منزل هایشان مستقر کردم و خدایان سومر و اکد را که به رغم خشم خدای خدایان ، نبونید به بابل برده بود ، آنها را در میان شادی به دستور مردوک ، در معابدشان ، در منزلی که دل را شاد می کرد قرار دادم ... » . از متن استوانه بر می آید که کوروش خود را سامان دهنده ی نظمی الهی می داند که با بدعت های نبونید بر هم ریخته و به این ترتیب نخبگان محلی (به ویژه کاهنان) و عامه ی مردم را به خود جلب می کند . از سوی دیگر در این استوانه ، کوروش خود را بازسازی کننده ی ساختمانهای اداری و مذهبی - که ویران یا متروک شده اند - معرفی می کند . در حقیقت رفتار سیاسی کوروش در بابل به گونه ای است که بابلیان او را به منزله ی احیا کننده ی شکوه و قدرت بابل می دانند و با او احساس الفت می کنند . آنان کمبوجیه را (به مدت چند ماهی از فتح بابل) پادشاه بابل می خواندند .

منشور حقوق بشر کوروش کبیر



نوشته ای که به زبان بابلی نو ، روی استوانه گلی در سالهای آخر قرن نوزدهم کشف شده و متضمن فرمان کوروش بزرگ هخامنشی هنگام تسخیر شهر بابل است. کهن ترین سند کتبی از دادگستری و مراعات حقوق بشر در تاریخ ایران و مایه ی سرافرازی ایرانیان است.

اشاره کوروش به آشور بانی پال به عنوان الگوی کارهای خود که در چند کتبه ی مکشوف در بناهای بابلی مشاهده شده ، بیانگر همین نکته است . فاتح پارسی ، بدون آنکه با اصل و منشأ خود کمترین قطع ارتباطی کند ، بر آن بود که وارث قدرت قدیمی آشوری پنداشته شود . البته این باور بابلیان چندان دوام نداشت ، زیرا آنان کشور قدیمی خود را جزء ضمیمه شده ی امپراتوری جدید یافتند که برای فردیت و استقلال بابل اعتباری قائل نبود . همین مسأله باعث شد با گذشت چندسال ، بابلیان

(در زمان داریوش) دست به شورش بزنند . ستایش از کوروش و سیاست های مذهبی او ، تنها به استوانه و سالنامه ی بابل منحصراً نیست ، بلکه او از سوی یهودیان هم به عنوان برگزیده ی یَهُوَه (خدای یهود) معرفی شده است . فتح بابل ، سند آزادی یهودیان از تبعید و اسارت بود . یهودیان با اجازه ی کوروش به فلسطین بازگشتند و به آبادانی شهرهای خود پرداختند . حرکت آنان از بابل در سال ۵۳۷ (پ . م) صورت گرفت ، در این سال ، بیش از ۴۰۰۰۰ یهودی - که در اسارت بابل بودند - به همراه غنیمت های گرانبهایی که آشوریان از بیت المقدس غارت کرده بودند ، به ارض موعود بازگشتند . محبت کوروش در حق این قوم ، از او در اندیشه و متون دینی یهود شخصیتی فرا تاریخی ساخت . یهودیان از کوروش با لقب مسیح موعود و مرد خدا نام برده اند . کمک کوروش به یهودیان تنها به بازگرداندن آنها به فلسطین ختم نمی شد ، او دستور داد معبد بیت المقدس را که بخت النصر تخریب کرده بود دوباره بسازند و هزینه های آن را هم از خزانه ی دولتی تأمین کنند . البته اختلاف یهودیان بر سر بازسازی معبد و درگیری آنها ، سبب شد که کوروش پس از سه سال فرمان خود را متوقف کند تا اختلاف ها برطرف شود . نام کوروش چند بار در تورات آمده است ، در عزرا از عهد عتیق ، شخصیت و کارهای او را اینچنین بازگو می کند : « ... خداوند روح کوروش ، پادشاه پارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آن را هم مرقوم داشت ... کوروش پادشاه پارس چنین می فرماید ، یهوه خدای آسمانها ، جمیه ممالک زمین را به من داد و مرا امر فرموده است خانه برای او در اورشلیم که در یهود است به پا کنیم ... کوروش پادشاه ، ظرف های خانه ی خدا را که نبوکدنصر آنها را از اورشلیم آورده و در خانه ی خداوند خود گذاشته بود ، بیرون آورده و به شِشَبَصَر رئیس یهودیان مسترد داشت ... » . در کتاب اشعیا ی نبی (پاره ی دیگری از تورات) درباره ی کوروش آمده است : « خداوند به مسیح خویش یعنی کوروش ، آنکه دست راست او را گرفتم تا به حضور وی امت ها را مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم ، تا درها را در مقابل وی مفتوح سازم و در دروازه ها دیگر بسته نشود ، چنین می گوید : که من پیش روی تو خواهم خرامید و جاهای ناهموار را هموار خواهم ساخت و درهای برنجین را شکسته ، پشت بندهای آهنین را خواهم برید و گنجهای ظلمت و خزاین مخفی را به تو خواهم بخشید تا بدانی که من ، یهوه تو را به اسمت خواندم ، خدای اسرائیل میباشم [... و در جای دیگر آمده : « کوروش شبان من است و تمام مسرت مرا به اتمام خواهد رسانید » بدون شک تأثیر کارهای کوروش برای یهودیان چنان عظیم و فراموش نشدنی بوده که او را این چنین ستوده اند .

۳- جنگ سارد : نبرد کوروش کبیر با کرزوس

کوروش که در سال ۵۴۶ (پ . م) تنها لقب پادشاه پارس را بر خود داشت ، در سال ۵۴۹ (پ . م) با نام شاه انشان در الواح ظاهر شد و پس از پیروزی بر ماد در سال ۵۵۰ (پ . م) لقب شاه پارس را برگزید . لقب جدید کوروش ، در آغاز کارش ، برای او از جانب نبونید پادشاه بابل تهدیدی ایجاد نمی کرد ولی کرزوس ، پادشاه لیدی که پس از آلیات به قدرت رسیده بود ، به سرعت بر فتوحاتش در شرق می افزود و صلحی را که در زمان آلیات میان لیدیه و ماد منعقد شده بود ، زیر پا گذاشته بود . سقوط ماد به عنوان متحد پیشین لیدی ، بهانه ی خوبی برای حمله ی کرزوس به ایران بود . اما گسترش قدرت و نفوذ پارسیان ، بیش از هر چیز لیدیه را برای دفع خطر احتمالی ایران ، به جنگ با کوروش برمی انگیخت . به این ترتیب کرزوس مشغول گردآوری سپاه برای حمله به کوروش شد . وی کارگزاری را با مبالغ هنگفتی روانه ی آسیای صغیر کرد تا سربازان یونانی آن مناطق را به خدمت بگیرد ، اما او نزد کوروش گریخت و وی را از خطری که تهدیدش می کرد آگاه ساخت . به این ترتیب کوروش از یکسو و کرزوس از سوی دیگر با سپاهیان خود برای جنگ آماده شدند .



کوروش کبیر

یونانیان قصه پرداز ، درباره ی این جنگ افسانه های زیادی خلق کرده اند . مطابق گزارش مورخان یونانی ، کرزوس پیش از جنگ با کوروش از پیشگوی معبد دلفی در یونان ، راهنمایی خواست - * - بر پایه ی همین داستانها او نمایندگان خود را نزد یکصد کاهن در معابد مختلف فرستاد تا آنها را بیازماید و سپس پیشگوی معبد دلفی را که در آزمون شاه موفق شده بود ، برگزید - * - . پیشگو در پاسخ به فرستاده ی کرزوس گفت که اگر پادشاه وارد جنگ شود ، سرزمینی را نابود خواهد کرد . کرزوس این گفته را به فال نیک گرفت و به معنای غلبه بر سرزمین پارس پنداشت . وی بار دیگر از پیشگوی معبد دلفی استخاره خواست و او گفت که هر گاه قاطری بر مادها حاکم شود ، روزگار سختی بر اهالی لیدیه پیش خواهد آمد . این بار هم کرزوس پیشگویی کاهن معبد دلفی را به نفع خود تفسیر کرد و با خود تصور کرد که هرگز قاطری نمی تواند بر مردم ماد غلبه کند ، در نتیجه ، حاصل نبرد با کوروش را به فال نیک گرفت .

کوروش با گذشتن از دجله ، سپاه خود را به سوی شمال بین النهرین پیش برد . برای فاتح جوان ، جنگ در چنین میدان بزرگی آن هم با ملتی نوپا ، کار دشواری بود . پیش از آنکه برخوردی بین دو سپاه رخ دهد کوروش به پادشاه لیدیه پیشنهاد صلح داد و قول داد اگر کرزوس از وی اطاعت کند ، او هم پادشاهی وی را بر لیدیه تأیید کند . کرزوس این پیشنهاد را رد کرد و در نخستین جنگ بر سپاه کوروش پیروز شد . پس از این پیروزی بین دو طرف پیمان ترک مخاصمه به مدت سه ماه بسته شد . نبرد دیگری در پتیره ، میان دو پادشاه رخ داد که بدون حاصل بود و در پی آن ، کرزوس به سرعت به سمت سارد عقب نشینی کرد و بیشتر سپاهش را هم مرخص کرد ، به این امید که با فرا رسیدن فصل سرما و زمستان ، کوروش از ادامه ی نبرد منصرف شود و به ایران بازگردد .

بر خلاف پیش بینی کرزوس ، کوروش به سرعت بسوی سارد حرکت کرد . کرزوس هم با عجله سپاهی فراهم کرد و به مقابله با کوروش پرداخت ، اما اسبان ساردی از بوی شتران پارسی رم کردند و سواران خود را سرنگون نمودند ، زیرا آنها را برای نخستین بار با سواره نظامی از شتران روبرو می شدند . به این ترتیب کرزوس در این نبرد شکست خورد و به داخل شهر

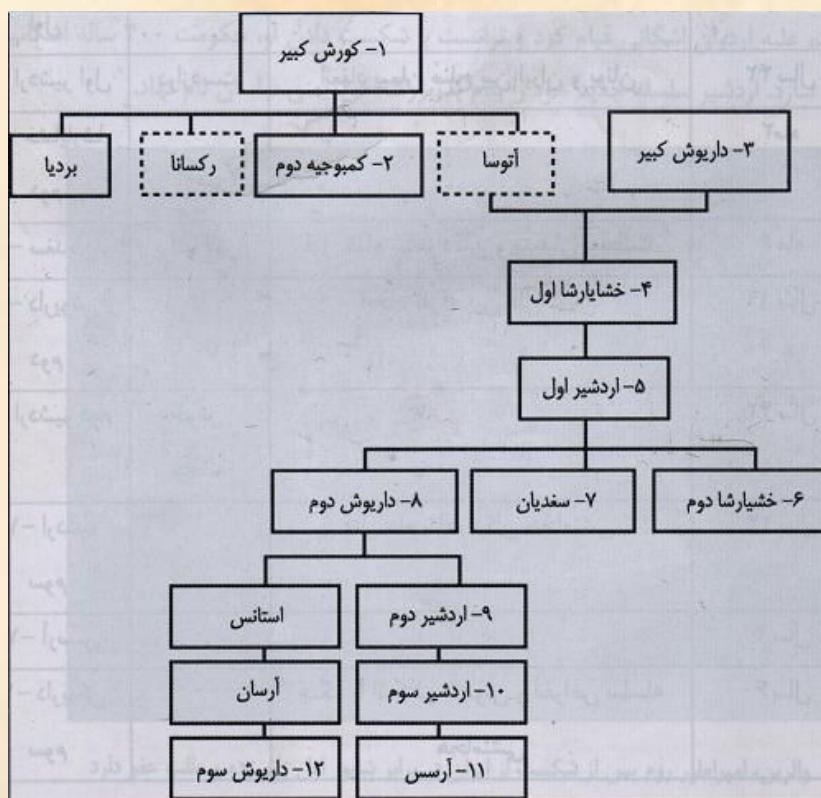
عقب نشینی کرد . کوروش هم خود را به سارد رساند و پشت حصارهای بلند و محکم شهر ، مستقر شد . اهالی سارد با اطمینان به استحکام موانع شهر و نیز با توجه به آذوقه ی موجود در انبارها ، به انتظار آمدن زمستان و بازگشت پارسیان نشستند . فتح سارد از زبان مورخان یونانی ، با داستان سرایی همراه است ؛ از آنجایی که دیوارهای شهر سارد بلند و دست نیافتنی بود ، کوروش برای نخستین کسی که بتواند به داخل شهر راه یابد جایزه تعیین کرد . محاصره طولانی شد و کسی نتوانست از دیوارها عبور کند ، در حالی که لشکریان پارسی پس از ۱۴ روز محاصره ی بی نتیجه ، خسته و ناامید شده بودند ، اتفاق ساده ای همه چیز را دگرگون کرد . روزی کلاه یکی از نگهبانان قلعه از سرش به بیرون قلعه افتاد . سرباز برای برداشتن کلاه خود ، از مسیری که سربازان پارسی آن را ندیده بودند و تقریباً مخفی بود ، پایین آمد و کلاهش را برداشت و به سادگی به بالای دیوار بازگشت . چند سرباز پارسی که پنهانی شاهد این قضایا بودند از همان راه وارد قلعه شدند و دروازه ها را به روی سپاه کوروش باز کردند . به این ترتیب پارسیان وارد سارد شدند و به راحتی بر کرزوس غلبه کردند . نمی توان با قطعیت این داستان را تأیید یا رد کرد ، ولی در اینکه شهر سارد توسط کوروش و سپاهش فتح شد ، تردیدی نیست . درباره ی سرنوشت کرزوس هم داستانهایی نقل شده که اغلب افسانه است . طبق گزارش یونانیان ، پس از فتح سارد ، فاتح پارسی ، کرزوس را به همراه ۱۴ نفر از درباریان بر انبوهی از هیزم قرار داد تا در آتش بسوزاند . در این هنگام ، کرزوس فریاد زد و نام سولون ! را به زبان آورد . کوروش کنجکاو شد و از مترجمان خواست که سخنان کرزوس را برایش بازگو کنند . کرزوس شرح دیدار خود با سولون ، حکیم یونانی را نقل کرد . او در دیدار با این حکیم ، پس از نشان دادن قدرت و شوکت خود به او ، از وی درباره ی خوشبخت ترین انسانی که تا کنون دیده بود سؤال کرد و او هم ابتدا از چند یونانی گمنام که زندگی معمولی و مرگ راحتی داشتند نام برد و سپس خوشبختی انسانها را در چگونه زیستن و چگونه مردن آنها دانست . - * - داستان دیدار کرزوس با سولون ، بدون شک بی اساس است . زیرا کرزوس در سال ۵۶۰ (پ . م) بر تخت نشست حال آنکه سفر سولون به لیدیه مربوط به سالهای ۵۸۳ تا ۵۹۳ (پ . م) است - * - . در این هنگام شعله های آتش زبانه کشیده بود و با اینکه کوروش فرمان داد آتش را خاموش کنند ، دیگر دیر شده بود . در این هنگام ناگهان باران سیل آسایی از آسمان باریدن گرفت و شعله های آتش را خاموش کرد . به اعتقاد یونانیان ، کرزوس از آپولون ، خدای باران ، یاری خواست و هدایایی را که در گذشته به پیشگاه او فرستاده بود یاد آور شد ، او هم بارانی شدید فرو فرستاد تا کرزوس را نجات دهد. پس از آن هم ، کوروش زندگی شاهانه ای برای کرزوس فراهم کرد و او را در زمره ی مشاوران خود پذیرفت . بخش آخر این گزارش که گواهی بر برخورد نیکوی کوروش با کرزوس است ، تنها بخشی است که همه ی راویان و الواح تاریخی یکسان نقل کرده اند . قسمت نخست گزارش که شرح آتش زدن کرزوس را نقل میکند ، بدون شک بی اساس است زیرا کوروش به گواهی منابع تاریخی ، با همه ی دشمنان و مغلوبان به نیکی رفتار می کرده است . همچنین آتش نزد ایرانیان بسیار مقدس بوده و هرگز زنده یا مرده ی هیچ انسانی را در آن نمی افکندند . اما ممکن است این گزارش ناشی از رفتار کرزوس باشد ؛ همانگونه که پادشاه آشور پس از شکست ماد و بابل خود را در آتش سوزاند تا اسیر دشمن نشود ، ممکن است کرزوس هم به تصمیم خود در آتش رفته باشد تا بمیرد و اسیر نشود ، ولی کوروش به موقع رسید و مطابق رفتار همیشگی اش او را از کام مرگ نجات داد . با شکست کرزوس و فتح لیدیه ، برای نخستین بار در تاریخ ، ایرانیان و یونانیان با یکدیگر همسایه شدند . این اتفاق ، سرآغاز حوادث و جنگهای بسیاری شد که تا قرنهای ادامه یافت .

اقوام یونانی و دیگر مردمان جزایر آسیای صغیر که تا پیش از این خراجگزار یا متحد لیدیه بودند ، پس از شکست کرزوس ، به کوروش پیشنهاد صلح دادند ، کوروش که پیش از جنگ با لیدیه این پیشنهاد را داده بود و با پاسخ منفی آنها مواجه شده بود ، اینبار پیشنهاد آنها را رد کرد . به روایت هرودوت ، در پاسخ به فرستاده آنها داستان زیر را نقل کرد : «نی زنی به دریا

نزدیک شد و دید که ماهیهایی زیبا در آب شنا می کنند ، پیش خود گفت اگر من نی بزمن این ماهیها به خشکی خواهند آمد . بعد نشست و هر چه نی زد ، ماهیها به ساحل نیامدند . پس توری برداشت و به دریا افکند و ماهیان بسیاری به دام افتادند . هنگامی که ماهیها در تور بالا و پائین می پریدند ، نی زن به آنها گفت : حالا بیهوده می رقصید ، باید آنوقت که من نی میزدم می رقصیدید « . مردمان این مناطق ، پس از ناامیدی از کوروش ، به سراغ اسپارتیان رفتند و از آنان در مقابل کوروش یاری خواستند . اسپارت هم نماینده ای به سارد فرستاد و برای کوروش پیغام گذاشت که اگر مستعمران یونانی را بیازارد ، اسپارت تحمل نخواهد کرد . کوروش پاسخ قاطعی برای آنها فرستاد و آنها را از دخالت در امور جزایر این منطقه بر حذر داشت . تلاشهای کوروش در مرزهای غربی ایران ، و نبردهایی که به فرماندهی هارپاگ در آسیای صغیر رخ داد ، سبب شد که تا سال ۵۴۵ (پ . م) تقریباً تمام این مناطق مطیع کوروش شد.

۴- نبرد کوروش کبیر با ماساژتها و کشته شدن کوروش کبیر

پس از تسلط کوروش بر فنیقیه و بابل ، او خواست ماساژت ها را هم مطیع شاهنشاهی ایران کند. ماساژت ها چنانکه هرودوت می نویسد : مردمی بودند که از لحاظ خشونت و تندخویی معروف بودند. با این حال هرودوت از آنها به عنوان ملتی شجاع و بزرگ یاد می کند.



شجره نامه ی کوروش کبیر

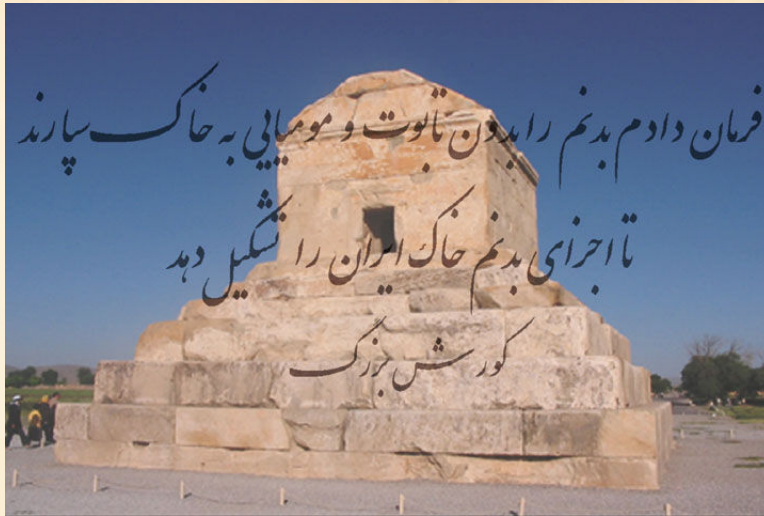
آنها در اطراف رود سیحون (ماورالنهر) زندگی می کردند. بعضی ها این مردم را سکایی می دانند. انگیزه لشکرکشی کوروش به شمال شرقی ایران متعدد است. برای نمونه می گویند که کوروش ابتدا به ملکه ماساژت ها که بیوه پادشاه آنها بود ، پیشنهاد اتحاد داد و حتی از او خوستگاری کرد ، اما ملکه ماساژت ها از آن بیم داشت که کشورش در دست شاهی که تمام

منطقه را تسخیر کرده بود ، گرفتار شود. در نتیجه پیشنهاد کوروش را رد کرد. اما کوروش با راهنمایی بزرگان و درباریان خود و با ترفندهای ویژه ای به کشور آنها حمله می کند و سربازان هخامنشی موفق می شوند پسر ملکه ماساژت ها اسیر کنند. ملکه از ترفندهای کوروش بسیار ناراحت می شود و با باقی مانده سپاهیان خود به ایرانیان حمله می کند. در این نبرد کوروش پس از ۲۸ سال پادشاهی کشته می شود و سپاه ایران شکست می خورد.



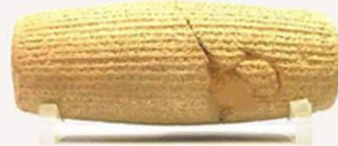
این رویداد در سال ۵۳۰ (پ. م) واقع شد. البته کوروش توانست به اعماق قلمروی سکاها نفوذ کند و از آمودریا هم بگذرد ولی بخت با او یار نبود. برابر نوشته های هرودت کوروش قبل از جنگ با ماساژت ها در خواب دیده بود که داریوش پسر بزرگتر هیستاسپ (ویشتاسب) ، بر روی دو شانه اش پرهایی دارد که با یکی آسیا را پوشانده و با دیگری بر اروپا سایه افکنده است. داریوش در آن زمان تنها بیست سال داشت و در پارس بود ، کوروش از دیدن این خواب بسیار هراسان شد و اندیشید که شاهزاده جوان در فکر فرو ریختن شهریاری او است. بنابراین دستور داد که داریوش را از پارس به نزد او بیاورند. آنگاه کوروش به نگرانی مهم تر خود که جنگ با ماساژت ها بود برگشت ، اما متاسفانه در نبردی که روی داد کشته شد. پس از کشته شدن کوروش در جنگ پیکر او را با احترام به پارس منتقل کردند و با آیین ویژه نظامی و درباری در محل پاسارگاد کنونی به خاک سپردند. رهبر و گرداننده اصلی آئین خاکسپاری کوروش ، داریوش بود که سخنرانی مفصلی در مورد جنگ ها و خصوصیات اخلاقی خوب کوروش و کارهای نیک او ایراد کرد. به هر حال سرانجام هر کس مرگ است و شکست کوروش در

واپسین جنگ اگر چه بسیار سخت بود ولی اهمیت چندانی نداشت چون شاهنشاهی هخامنشی همچنان به حیات خود ادامه می داد.



آرامگاه کوروش کبیر

فرمان دادم بدنم را بدون تابوت و مومیایی به خاک سپارند
تا اجزای بدنم خاک ایران را تشکیل دهد
کوروش بزرگ



واپسین سخنان کورش بزرگ

حال که مرگ من فرارسیده است ایران را متدبرترین کشور آسیا به دست شامی سپارم. من به خاطر دارم در پیج جهادی برای عزت و سربلندی ایران زمین مغلوب شده باشم. جمله آرزوهایم برآورده شد و سیر زمان پیوسته به کام من بود اولی در تمام مراحل زندگی از سکت و ضعف در هراس بودم و هیچگاه مغرور شدم و خودمندی را هرگز به خود راه ندادم. در پیروزی های بزرگ هیچگاه پای از دایره اعتدال بیرون نبردم و حتی سادمانی بی جهت نمودم حال که آخرین لحظات زندگی را سپری می کنم خود را بسوی خویشت و سعادت مندی دانم زیرا فرزندانم بجای عاقل و نیرومند هستند و ظلم ایران از همه جهت منقذ و باسکوه است آیدگان از من و کشورم به یکی یاد خواهند کرد آنگاه چنین موقیت بی نیاید با خیالی آسوده چشم از جهان فرو بندم.

ای پسران عزیزم من هر دوی سا را به خدا و سرزمینم رابه شامی سپارم و از شما تقاضا دارم اگر می خواهید که رضای خاطر من فراهم گردد دست اتحاد و یاری به یکدیگر دهید تا پیوسته روح و روان من از شما ساد باشد.

هرگز پناهی از دایره درستی و خدمت بیرون نگذارید اگر کارهای ما پیوسته در راه عدالت و مهرورزی باشد و بری نبی ایجاد که ارزش شاد در میان مردم گسترش می یابد و قدرت ما روز به روز افزون تر می شود ولی اگر چنین نکنید روز به روز ضعیف تر می شوید و به پایان حکومت خود نیز نزدیک خواهید شد از تاریخ درس بگیرید و بر سرگذشت دیگران بیاندیشید در آمد گذشتگان بسیار دران و فرزندان بودند که اتحاد و مهرورزی را از زندگی خود دور نگرفتند پس از آنها درس بگیرید اتفاق در میان خانواده پادشاه بدون شک سلطنت و کشور را متزلزل میکند و ظلم و ستم دشمنی و کینه را ایجاد میکند همیشه از کسانی عبرت بگیرید که در زندگی سرفراز بودند و پای از راه عدالت و یکی بیرون نبرادند. فرزندان من پس از مرگ بدغم را در طلا و نقره و یا امثال آن نپوشانید زودتر آن را در آغوش خاک کشورم سپارید زیرا که همه همه یکی با روها و زیبایی باست. من عمر خویش را در یاری به مردم سپری نمودم، یکی به دیگران در من خوشدلی و آسایش فراهم می ساخت که این امر برایم از همه لذتهای زندگی بالاتر بود.

اکنون حس می کنم که روحم آهسته آهسته از بدغم دور می شود و بسی سبک شده ام، این راهی است که همه شما نیز خواهید رفت، اگر از میان شما کسی میخواهد ستم را لمس کند و فروغ چشام را بسیند نزدیک شود، زیرا پس از مرگ راضی نخواهم بود دور من گرد آید، حتی به شما فرزندانم نیز اجازه نبی دهم بدن بی روحم را نظاره کنید و آه بکشید، پس از مرگ من همه مردم ایران را برای شرکت در سرمرارم که پیکر بی جانم در آن خاک شده است فراخوانید و از بجای پدیدارایی بمانید، از هر سیری که آمد بگذرید با رومات و فرهنگ خودشان مراسم را اجرا کنند، زیرا با این کار روح من در سرای ابدی بس سادمان و سربلندی شود، اینک برای آخرین بار می گویم که بهترین ضربتی که به دشمنان می توانید وارد کنید این است که:

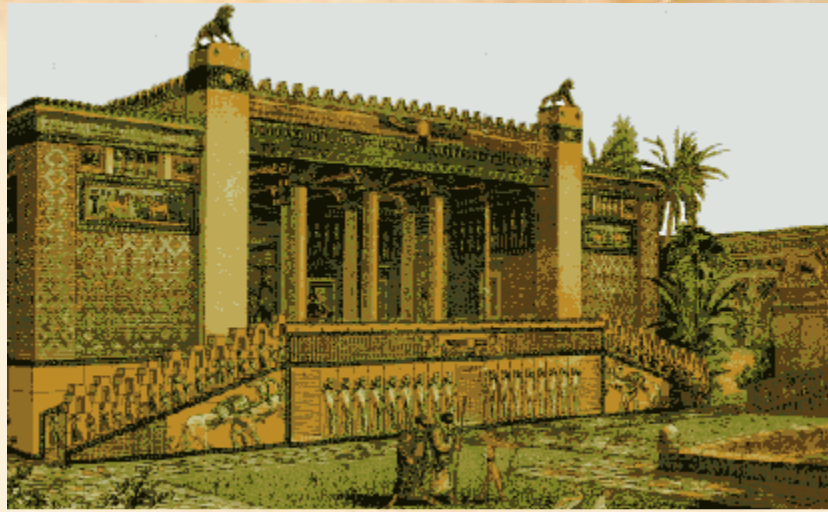
با دوستان خود با مدارا و یکی رفتار کنید

۵- جنگ پلوزیوم : نبرد کمبوجیه با مصریان

در ابتدا باید گفت که برخی از محققین معتقد هستند که کوروش اصلاً به فکر حمله به مصر نیفتاد ، چون حدود مرزهای ایران بسیار وسیع بود و کوروش نیازی به کشور گشایی بیشتر نداشته است. حدود مرزهای ایران از طرف غرب شامل بحر الجزایر (دریای اژه) و دریای مدیترانه - از طرف شرق تا حدود رود سند- از سمت شمال به دریای سیاه ، کوه های قفقاز ، دریای مازندران و رود سیحون- از سمت جنوب به خلیج فارس و دریای عمان می رسیده است. برخی دیگر از تاریخ نگاران می گویند که کوروش به فکر حمله به مصر افتاد ولی رسیدگی به کارهای شمال شرق و شرق ایران این فرصت را به او نداد که به مصر حمله کند. با تمام این احوال کمبوجیه از روزی که به حکومت رسید نقشه تسخیر مصر را در سر می پروراند. هرودوت به نقل از مصری ها در کتاب تاریخ خود نوشته است که کمبوجیه سفیری را به مصر می فرستد و دختر آمازیس ، فرعون مصر را خواستگاری می کند. این اقدام کمبوجیه بر اثر تحریک یک چشم پزشک (کحال) مصری مقیم دربار ایران بوده است. چون کوروش وقتی از آمازیس پادشاه مصر خواست که بهترین چشم پزشک مصر را انتخاب کند و به پارس بفرستد ، او این شخص را انتخاب می کند. او را از زن و فرزندانش جدا می کند و به پارس می فرستد.

از این نظر این چشم پزشک سخت از آمازیس می رنجد و از کمبوجیه می خواهد که دختر آمازیس را خواستگاری کند . بر اثر این تقاضا ، فرعون مصر تصمیم می گیرد به جای دختر خودش ، دختر پادشاه سابق مصر را نزد کمبوجیه بفرستد. مدتی کمبوجیه در اشتباه بود تا اینکه دختر راز خود را فاش می کند و به کمبوجیه می گوید که من دختر «آپری یس» هستم. به همین دلیل کمبوجیه بسیار ناراحت می شود و تصمیم می گیرد که به مصر حمله کند. ولی به نظر نمی رسد این گفته مصریها صحت داشته باشد، چون حمله کمبوجیه به مصر بر اثر میل به جهانگیری بوده است. از آنجایی که تاریخ نشان می دهد ، وقتی ملتی به فکر گسترش قلمرو و متصرفاتش بود ، هر پادشاهی که به تخت سلطنت می نشیند آن راه را ادامه میدهد تا به متصرفات موروثی مقداری افزوده شود و از نظر شهرت از نیاکان خود عقب نماند. هرودوت در مورد شروع سفر جنگی کمبوجیه به مصر می نویسد شخصی بنام فانس از آمازیس فرعون مصر بسیار رنجیده می شود و از مصر می گریزد. او خود را به پارس می رساند و اوضاع مصر را برای شاه بیان می کند. او به کمبوجیه توصیه میکند از راه خشکی وارد مصر شود ، به این منظور کمبوجیه سفیری را نزد پادشاه عرب در عربستان می فرستد و از او اجازه می خواهد که از کشورش عبور نماید. پادشاه عرب هم موافقت می کند و آب انبارهایی را در صحرای عربستان و شبه جزیره سینا (عربستان سنگی عهد قدیم) برای استفاده سپاهیان کمبوجیه می سازد. آمازیس فرعون مصر از شنیدن خبر لشکرکشی کمبوجیه بسیار نگران می شود. چون او در موقع لزوم هیچ کمکی به لیدییه و بابل نکرده بود حالا که این خبر را شنیده بود ، فکر می کرد ، کمبوجیه با داشتن نیروی دریایی قوی که از فنیقنی ها و یونانی های آسیای صغیر تشکیل داده بود ، از راه دریا به مصر حمله خواهد کرد. بنابراین با جزایر یونان و قبرس که تابع دولت ایران نبودند وارد مذاکره شد تا کشتی های خود را به کمک نیروی دریایی مصر بفرستند.

از خوش شانسی کمبوجیه آمازیس که شخصی مدیر و فعال بود درمیگذرد و پسامتیک (فستمیخ) سوم جانشین او می شود. این پادشاه آدمی نبود که بتواند مصر را از دست دشمنی نیرومند مانند کمبوجیه نجات دهد.



تصویر بازسازی شده از کاخ تخت جمشید





دو تصویر بازسازی شده از آپادانا

جنگ با مصری ها به نقل از هرودوت :

لشکر ایران از کویر می گذرد و به پلوزیوم که در کنار شعبه اول رود نیل از سمت مشرق قرار دارد ، می رسد و در مقابل قشون مصر صفوف خود را می آراند. سپس جنگ سختی شروع می شود و به هر دو طرف تلفات زیادی وارد می شود ، ولی بالاخره مصریان وادار به تسلیم می شوند. مصری ها پس از این شکست با بی نظمی به طرف منفیس پایتخت مصر باستان فرار می کنند. تسلیم شدن مصری ها اهالی لیبیا (این لیبیا با کشور لیبی تفاوت دارد و ظاهرا شامل قسمت وسیعی از قاره آفریقا منهای مصر و حبشه می شده است.) را به وحشت می اندازد و آنها بدون جنگ کردن باجی را برای خود معین کرده و به همراه هدایایی برای کمبوجیه می فرستند .اهالی سیرن (از مستعمرات یونان در آفریقا) و برقه هم باج و خراج خود را به همراه سفیرانی نزد کمبوجیه می فرستند. پس از تسخیر ارگ (قلعه) منفیس ، کمبوجیه پسامتیک را دوباره حاکم مصر کرد ولی به سبب شورش که ایجاد کرد ، کشته شد.سپس کمبوجیه به شهر سائیس رفت. این شهر در نزد مصریان بسیار مقدس بود. پس از تصرف مصر کمبوجیه به فکر حمله به قرطاجنه ، آمون و حبشه افتاد .از آنجایی که حمله به قرطاجنه باید از طریق دریا صورت می گرفت ، بنابراین کمبوجیه از فنیقی ها کمک خواست .

ولی چون این کشور از مستعمرات سابق فنیقیه بود ، آنها حاضر به کمک به کمبوجیه نشدند ، بنابراین او از حمله به قرطاجنه منصرف شد. کمبوجیه به نزد پادشاه حبشه سفیرانی را فرستاد ، ولی پادشاه حبشه به سفیران پارسی چیزهایی را نشان داد و حرف هایی را گفت که آنها تا حدی ترسیدند ، ولی عاقبت کمبوجیه به حبشه حمله کرد. اما او به دلیل اینکه غذا و تدارکات لازم را برای سپاهیان فراهم نکرده بود ، با دادن تلفات زیادی مجبور به عقب نشینی شد. کمبوجیه لشکری را که برای تصرف حبشه فرستاد دو قسمت کرد و قسمتی را برای تصرف شهر آمون (آمون یا خدای خورشید یکی از خدایان بزرگ مصر باستان است) فرستاد ولی از سرنوشت آنها اطلاع دقیقی بدست نیامده است. با تمام این احوال در زمان داریوش اول و خشایارشا حبشه و قرطاجنه جز کشورهای تابعه ایران بودند. متاسفانه بعضی از تاریخ نگاران یونان باستان کمبوجیه را فردی خشن و جلاذ معرفی کرده اند که کشتار زیادی در مصر به راه انداخت. بعضی دیگر نیز او را فردی دیوانه معرفی کرده اند ، ولی

بنظر نمی رسد این ادعاها سند تاریخی معتبری داشته باشند. زیرا اگر او فردی دیوانه یا خشن بود هرگز نمی توانست بر فرعون قدرتمند مصر پیروز شود و تا مدتی بر مصر حکومت کند. یونانی ها همچنین نقل قول کردند که کمبوجیه بدلیل علاقه به خواهرش با او ازدواج می کند و بر اثر اختلاف نظری که در مورد قتل برادرش بردیا با همسرش پیدا می کند ، او را می کشد. ولی به نظر نمی رسد این گونه ادعاها هم سند تاریخی معتبری داشته باشند. ظاهرا کمبوجیه فرزند پسری نداشته است که بتواند او را به عنوان جانشین خود تعیین کند. تصرف مصر توسط کمبوجیه به نقل از مصری ها و شرق شناسان بزرگ اروپایی برای تایید صحت این مطالب به سندی معتبر از یک فرد مصری که معاصر کمبوجیه بود ، دست یافتند. توضیح اینکه در مقر کلیسای واتیکان مجسمه ای از یک نفر مصری وجود دارد که شاهد فتح مصر بدست کمبوجیه بوده است. این مجسمه دارای کتیبه ای است که حاوی شرح زندگانی صاحب مجسمه و وقایع آن زمان مصر است. این مجسمه مربوط به پسر رئیس معابد مقدس شهر سائیس است.

او در زمان آمازیس فرعون مصر علیا وسفلی ، خزانه دار پادشاه ، رئیس قصر سلطنتی و فرد مورد اعتماد کامل پادشاه بوده است. او سپس در زمان پسامتیک سوم رئیس کل کشتی های پادشاهی مصر باستان شد. پس از تسلط کمبوجیه بر مصر ، او فرد مورد اعتماد و پزشک بزرگ مصر می شود. او از کمبوجیه خواهش می کند که عظمت معبد بزرگ نیت (مادر خدایان مصر باستان) و چند معبد دیگر را که مربوط به خدایان مهم بود و در شهر سائیس قرار داشت ، را به آنجا برگرداند و آسیایی هایی را که در معبد « نیت » اقامت داشتند ، از آنجا بیرون کند. کمبوجیه هم چنین می کند و زمینها و خانه های خوب به مصری ها می دهد. او در مورد خدمات خود به مردم مصر می نویسد که آنها را از بدبختی و گرسنگی نجات داده است. از این نوشته ها چنین بر می آید که کمبوجیه در مصر دقیقا مانند کوروش بزرگ در بابل رفتار کرد و به تمام آداب و رسوم مصری ها احترام گذاشت. در بعضی از روایت ها نوشته اند که کمبوجیه معابد مصری ها را ویران کرد ولی به مکان های مقدس یهودیان و قوم بنی اسرائیل احترام گذاشت. ولی طبق اسناد و نوشته های مصریان ، آنها کمبوجیه را زاده خدای بزرگ «را» و فرعون قانونی خود می دانستند و بر این عقید بودند که که با رفتن او به مصر سلسله بیست و ششم (۲۶) فراغنه یا سلسه پادشاهان سائیس منقرض می شود و سلسه بیست و هفتم (۲۷) تاسیس می شود که تا زمان پادشاهی اردشیر دوم هخامنشی ادامه پیدا می کند .

منابع :

- ۱ - کتاب تاریخ ایران باستان نوشته : حسن پیرنیا (مشیرالدوله) از صفحه ۴۹۷ تا ۴۴۷
- ۲ - کتاب اسرار تخت جمشید نوشته : سر لشکر غلامحسین مقتدر
- ۳ - کتاب از زبان داریوش نوشته : خانم پروفیسور هاید ماری کخ ترجمه : پرویز رجبی

۶- جنگ میلِت : نبرد داریوش کبیر با یونان و آتن

جنگ با یونان - از قرائن چنین به نظر می آید که داریوش در قصد تخطی به آتن یا اسپارت نبود بلکه در دربار ایران اشخاص زیادی عقیده داشتند که جنگ با یونان برای ایران بی نتیجه است ولیکن خود یونانی های اروپایی داریوش را مجبور نمودند که به طرف یونان قشون کشی کند . شرح واقعه از این قرار است : در این زمان یک ثلث اراضی یونانی نشین یعنی مستعمرات یونانی در آسیای صغیر و تراکیه و مقدونی تابع ایران و دو ثلث دیگر از دولت هایی ترکیب یافته بود که بعضی از آنها در واقع شهری و برخی بزرگتر بودند از دول مذکوره آتن و اسپارت معروف ترین آنها محسوب می شدند در اولی حکومت ملی و در دومی حکومت اَلیگارشی یعنی حکومت عده قلیل بر قرار بود هر چند هر دو از همسایگی ایران قوی وحشت داشتند با وجود این در مواقع سخت هر دو به حکومت ایران متوسل می شدند و کلا از این زمان تا اواخر دوره هخامنشی همیشه در نزد ولات آسیای صغیر و در دربار ایران یک عده یونانی های فراری معروف اقامت داشته همواره ایران را به تسخیر یونان یا به دخالت در امور آن تحریک می کردند. در مستعمرات یونانی دولت ایران دخالت نداشت و اداره کردن آنها را به جبابره ی یونانی واگذار می نمود و هر زمان جباری مورد اعتماد دربار ایران واقع نمی شد شخصی را از جبابره ی دیگر یونانی معین می کرد .

در سال ۵۱۰ (پ.م) هیپُ پیاسُ (HIPPIAS) نامی را که از خانواده پی زیسترات و جبار آتن بود ، مردم آتن اخراج و حکومت ملی در آن شهر تأسیس کردند او پناه به آرْتافِرْنُ والی لیدی برد بعد آتنی ها از جهت ضدیت دسته ی اشرافی اسپارت با حکومت ملی آتن و جنگی که بین آنها در گرفته بود در تحت فشار دولت اسپارت واقع شده صلاح خود را در نزدیکی با ایران دیدند و سفارتی نزد والی مزبور فرستاده کمک ایران را درخواست کردند والی گفت کمک می کنم به شرط اینکه مطیع ایران شده باج دهید سفیر پذیرفت ولی پس از مراجعت او به آتن آتنی ها از گفته خود برگشتند (سال ۵۰۸ پ . م). دو سال بعد باز آتنی ها سفیری نزد والی مذکور فرستاده خواستند که از هیپ پیاس حمایت نکند . او جواب داد که آتن باید او را باز بپذیرد و شهر آتن این مطلب را قبول نکرد . در این حیص و بیص اغتشاش و شورش در شهرهای یونانی آسیای صغیر درگرفت و محرک آن آریستاگر (ARISTAGORE) جبار شهر میلِت بود که از طرف ایران در آنجا حکومت داشت توضیح آن که پدر زن او هیس تیه (HISTIAEUS) حاکم سابق میلِت چون در سفر داریوش به مملکت سک ها خدماتی کرده بود در ازای آن داریوش (میرسین) یکی از شهرهای تراکیه را به او داد که معلوم شد او در آنجا استحکاماتی بنا می کند به دربار ایران احضار شد و محترمانه در آنجا متوقف بود .

این شخص محترمانه داماد خود آریستاگر مذکور را به یاغی گری تحریک کرد و برای اینکه نوشته های او افشاء نشود سر غلامی را تراشیده بر پوست سر او مطالب خود را نوشت و پس از اینکه موهای سر غلام بلند شد او را روانه میلِت کرد با این دستور که دامادش سر او را تراشیده نوشته های او را بخواند بر اثر این تحریکات شورش مذکور درگرفت و قشون ایران به واسطه کمی عده در مقابل شورش ها عقب نشسته به شهر سارد پناه برد آریستاگر چون می دانست که قشون ایران از جاهای دیگر خواهد رسید به یونان رفته کمکی درخواست کرد . اسپارت حاضر نشد کمک نماید ولیکن آتنی ها بیست کشتی به او دادند و پس از آن شورش به تمام شهرهای یونانی در آسیای صغیر و جزیره قبرس و غیره سرایت کرد و یونانی ها سارد را تصرف کرده خود شهر و جنگل مقدس آن را آتش زدند ولیکن به گرفتن ارگ آن از جهت استحکاماتی که داشت موفق نشدند . پس از آن قشون ایران از هر طرف به محل اغتشاش روی آورد و سفاین فنیقی از طرف دریا عرصه را بر شورشیان تنگ کردند بالاخره جنگی در نزدیکی میلِت شد که یونانی ها مضمحل یا متواری شدند و آتنی ها به مملکت خودشان مراجعت کردند و شهر میلِت را سپاهیان ایران گرفته شورش ها را سخت مجازات نمودند (۴۹۶ پ . م) معلوم است که داریوش از دخالت یونانی های اروپایی به امور داخلی ایران فوق العاده مکرر شد و پس از آن به زودی جنگ اول ایران با یونان درگرفت قبل از

جنگ داریوش برای رضایت یونانی های آسیای صغیر امر کرد اراضی را مستاحی و مالیات ها را تعدیل نمودند بعد داماد خود مردونیه را برای سرکشی به آسیای صغیر و تراکیه و غیره فرستاد با این دستور که اصلاحاتی نماید .



این شخص علاوه بر نجابت جبلی عقل و تدبیر داشت و اول کاری که کرد این بود که به تمام مستعمرات یونانی در آسیای صغیر حکومت ملی داد تا آنها را از ایران راضی کرده باشد * - * - هرودوت در این موقع گوید : این قضیه تأییدی است از نوشته های من برای یونانی هایی که باور ندارند که بعد از کشته شدن بردیای دروغی در میان هم قسم ها مذاکراتی راجع به طرز حکومت پارس و حکومت ملی شده باشد * - * بعد به اروپا قشون کشی کرده تا کوه اَتُس واقع در تراکیه پیش رفت و مقدونی را مجدداً به اطاعت ایران در آورد (سال ۴۹۲ پ . م) ولیکن در این حین به واسطه طوفان دریا سیصد فروند از کشتی ها خراب و معدوم گردید رعب ایرانی ها در یونانی ها خیلی زیاد بود ولیکن اقدامی برای تجهیزات نمی کردند این حال روحی یونانی ها را دربار ایران نمی دانستند و بسیاری از یونانی های اشرافی و ناراضی که فرار کرده به دربار ایران پناهنده شده بودند حال یونان را برای داریوش توصیف می کردند و دربار ایران همه به این عقیده بودند که داریوش بی جنگ می تواند تمام این مملکت را مطیع نماید بنابراین داریوش رسولانی به یونان فرستاده اعلام کرد که یونانی ها باید آب و خاک بدهند یعنی مطیع شوند اکثر شهرهای یونانی این تکلیف را پذیرفتند ولیکن در آتن و اسپارت رسولان را بر خلاف عادات بین المللی کشتند و جنگ از نو شروع شد (سال ۴۹۰ پ . م) چنان که هرودوت گوید این دفعه قشون ایران در تحت فرماندهی یک نفر مادی داتیس (DATIS) نام بود و او چنین صلاح دید که از راه دریا و جزایر سیکلاد مستقیماً به طرف آتن برود .

قشون ایران اول شهر اِرتِ ره (ERETREE) را گرفته مردمان آن را به آسیا فرستاد بعد ۶۰۰ فروند کشتی ایران به شبه جزیره ی آتیک (ATIQUE) که آتن در آن واقع است رسیده لنگر انداخت در ابتدا آتنی ها نمی خواستند جنگ کنند زیرا کمکی را که از اسپارت انتظار داشتند نرسیده بود ولیکن मिलتیا د یکی از نجیب زادگان آتنی اهالی را به جنگ تحریک کرد و قشون آتنی در تحت سرکردگی او برای جنگ با ایرانی ها بیرون آمد در راه عده ای هم از پلاته (یکی از شهرهای یونانی) به کمک آن رسید و سپاه آتن ماراثن (MARATHON) را که در طرف شمال و شرق شبه جزیره آتیک بود اشغال نمود پس از آن मिलتیا د جنگ را شروع کرد . یونانی ها چون می دانستند که ایرانی ها تیر اندازهای ماهری هستند و اگر از دور جنگ کنند طاق تیر آنها را نخواهند آورد خودشان را بی پروا به سپاه ایران زده جنگ تن به تن نمودند سپاه آتنی سنگین اسلحه بود یعنی اسلحه دفاعی (خود و جوشن و غیره) داشت در صورتی که سپاهیان ایرانی فاقد این نوع اسلحه بودند و سپرهایشان هم به خوبی و استحکام سپرهای یونانی نبود با وجود این ایرانی ها قلب قشون یونانی را شکافتند ولی جناحین قشون مزبور غلبه کرد و ایرانی ها پس از دادن ۴۰۰۰ نفر تلفات به کشتی های خود عقب نشسته حرکت کردند .

سپاهیان ایرانی در ابتدا می خواستند از طرف دیگر که به آتن نزدیکتر بود حمله برند ولیکن मिलتیا د نقشه آنها را دریافت و برای دفاع آتن به محل مزبور شتافت پس از آن سردار ایرانی چون وضع را چنین دید جنگ نکرده به آسیا مراجعت نمود راجع به این جنگ لازم است بگوییم که کیفیات آن متناقض است : اولاً عده سپاهیان ایرانی را یونانی ها صد و بلکه سیصد هزار نوشته اند و حال آنکه محقق است که ۶۰۰ کشتی عهد قدیم بیش از ۳۰۰۰۰ نفر با لوازم آنها نمی توانسته حمل کند . ثانیاً

اگر سپاه ایران قلب لشکر یونانی را شکافت بعد قشون مزبور چه ترتیبی یافت که جناحین آن توانستند غلبه کنند بنابر این و ایرادات دیگر که در این مختصر ننگجد بعضی از محققین مانند (نی بور) عقیده دارند که نوشته های یونانی ها راجع به این جنگ و جنگ های دیگر ایران با یونان به شعر و افسانه گویی و داستان سرائی شبیه تر از تاریخ نویسی است مصنف مذکور گوید : آتنی ها به طور غیر مترقب بهره مندی داشته اند ولی کیفیات را نمی دانیم . چهار سال بعد از این جنگ داریوش در میان تهیه هایی که برای جنگ جدید می دید درگذشت (۴۸۶ پ . م) بعضی از مورخین به این عقیده اند که اگر عمر او وفا می کرد جبران این عدم بهره مندی را می نمود و کار یونان خیلی سخت می شد.

۷- جنگ مدی : نبرد داریوش اول پادشاه هخامنشی با یونانیان

پیروزی کوروش کبیر به کرزوس سبب ورود ایران به آسیای صغیر و هم مرز شدن ایرانیان با «دولت شهر»های یونان شد. یونانیان از همان ابتدا از ورود این میهمان ناخوانده ناخشنود بودند. چرا که لیدیه قدرتی متوسط و غیرخطرناک بود، حال آنکه امپراتوری ایران یک امپراتوری جوان بانفوس و قدرت رزم بسیار زیاد بود. کوچ نشینان یونانی سرانجام در سال ۴۹۹ (پ.م) علیه پارس ها شوریدند و در این کار خود از یونانیان اروپا نیز کمک خواستند. اسپارت ها از کمک به یونانیان مهاجر خودداری کردند، اما آتن ۲۵ کشتی نیرو به کمک آنها فرستاد. (تاریخ جهانی، تألیف ش. دولاندلن - جلد اول ص ۱۱۱) یونانیان به کمک مردم «ایونی»، شهرهای منطقه را گرفتند و در همان سال سارد را آتش زدند. برای داریوش بزرگ که در آن زمان بزرگترین امپراتوری تاریخ را در اختیار داشت و ماوراءالنهر، شمال شرق آفریقا، مدیترانه شرقی، آسیای صغیر، منطقه حاصلخیز هلال خضیب و بین النهرین را در اختیار داشت، اقدام یونانی ها بسیار گستاخانه جلوه کرد و با نیروهای مستقر در منطقه، یونانیان را به عقب راند و ظرف ۴ سال کل منطقه را مطیع خود کرد و شهرهای ایونی را به آتش کشید. در سال ۴۹۲ (پ.م) در منطقه آسیای صغیر دیگر دشمنی برای عرض اندام نمانده بود. اما داریوش هنوز راحت نبود. یونانی ها از نظر جنگی مردمی ورزیده بودند و سال ها مزدوری، از آنها سربازان حرفه ای و قدرتمند ساخته بود. داریوش می دانست در نبردهای اخیر تنها با آتن طرف بوده، حال آنکه قدرت اصلی در اختیار اسپارت بوده است. شاید بتوان مردان جنگی اسپارت را حرفه ای ترین رزم آوران تاریخ قدیم دانست. بنابراین اگر داریوش می خواست مانند سلف بزرگ خود کوروش خیال خود را از جانب غرب راحت کند، باید آتن و اسپارت را از بین می برد.

نخستین جنگ مدی :

در سال ۴۹۲ (پ.م) نیروی دریایی ایران به فرماندهی داماد داریوش به سمت یونان حرکت کرد، اما گرفتار توفان شدیدی شد و بسیاری از کشتی های ایران غرق شدند. داریوش که نقشه خود را شکست خورده دید، سفرایی را به آتن و اسپارت فرستاد، اما یونانیان آنها را کشتند. (تاریخ جهانی، تألیف ش. دولاندلن - جلد اول ص ۱۱۲)

اکنون به نظر می رسد جنگ اجتناب ناپذیر است. در ۴۹۰ (پ.م) نیروهای ایران با ۶۰۰ کشتی که اغلب متعلق به فینیقیان بود به همراه ۱۰۰ هزار سرباز راه یونان را در اروپا در پیش گرفتند (البته رقم ۱۰۰ هزار سرباز ممکن است اغراق آمیز به نظر برسد). فرماندهی ایرانیان با «آرتافرن» و فرماندهی آتنی ها با «اریستید» و «همیتوکل» بود. ایرانی ها در جلگه ماراتن پیاده شدند و پس از ۹ روز، درگیر نبرد با یونانیان شدند و علی رغم درهم کوبیدن مرکز و قلب یونانیان به دلیل شکست از جناحین، مجبور به عقب نشینی به کشتی ها شدند. روایت سرپرست سایکین نیز از نبردهای اول ایران و یونان چنین است: «فرماندهان سپاه ایران عوض آنکه (پس از پیروزی های اولیه در خاک یونان) آتن را منظور نظر اصلی قرار دهند، اوقات خود را صرف امور

جزئی رساندند و دشمن اصلی را غضبناک و متحد ساختند.» در سال ۴۹۰ (پ.م) سپاه ایران در ماراتن در ۲۰ مایلی شمال شرقی آتن متحد شد و با ریزنی یک یونانی به نام هیپ پیاس برای مبارزه با یونانیان آماده شدند. ابتدا قرار بود ارگ قلعه به دست طرفداران هیپ پیاس بیفتد، اما طرفداران وی نتوانستند ارگ را بگیرند و چند روز بعد جناحین دو سپاه به یکدیگر یورش برده و ۴۰ هزار ایرانی و ۱۰ هزار یونانی در هم آویختند .



داریوش اول

یونانیان به سرعت دریافتند که می توان با استفاده از نیروی تجربه و وطن پرستی ، ایرانیان را در ماراتن شکست داد. «حمله در زیر دره و دانا با کمال سرعت وقوع یافت و فاصله بین دو اردو که درست یک میل بود، ظرف ۸ دقیقه پیموده شد (البته این ادعا محل تردید است، چرا که پیاده نظام سنگین اسلحه یونان نمی توانست با این سرعت حرکت کند)، ایرانیان از اینکه جماعتی از یونانیان بدون تقویت سواران به آنها حمله کرده اند، تعجب کردند و این واقعه را ضعیف شمردند، لیکن قبل از آنکه به خود آیند، یونانیان به ایشان رسیده بودند. پارسیان و طایفه سکاها که در قلب (سپاه) بودند، خوب مقاومت و بعد غلبه کردند، اما آتنی ها در جناحین غالب شدند و سپس از آن به قلب روی آوردند.» (تاریخ ایران - سرپرسی سایکس - جلد اول - ص ۲۵۶) پیرنیا نیز در کتاب تاریخ ایران باستان خود می گوید: «یونانیها که می دانستند ایرانیان تیراندازان ماهری هستند و اگر از دور جنگ کنند، طاقت تیر آنها را ندارند، خود را بی پروا به سپاه ایران زدند و جنگ تن به تن را آغاز کردند. سپاه آتنی سنگین اسلحه بود، یعنی اسلحه دفاعی (جوشن، خود و نیزه بلند) داشت، در صورتی که سپاه ایران فاقد تجهیزات بود و سپرهایشان نیز استحکام سپر یونانیان را نداشت.» در هر حال نتیجه جنگ عقب نشینی موقت از خاک یونان بود. اگرچه داریوش این شکست را مهم نشمرد و بلافاصله در کار تدارک سپاه بسیار بزرگی شد.

جنگهای دوم مدی:

داریوش برای فتح یونان نیازمند سپاهی سنگین اسلحه بود و اکنون تاریخ، دوباره تکرار شده بود. همانگونه که هوخشتر پادشاه ماد در دو قرن قبل پی برد نابود کردن سپاههای منظم و حرفه ای آشور تنها با سپاهیان آموزش دیده مشابه آن

امکانپذیر است. جمع آوری سپاه جدید ۳ سال به طول انجامید، در همین زمان داریوش فوت کرد. (۴۸۵ پ. م) به این ترتیب خشایارشا وارث ارتشی بزرگ و آماده شد. او پس از خواباندن شورش مصر آماده هجوم به یونان شد.

از گزاره گویی یونانیها که بگذریم (برخی مورخان قدیم، سپاه وی را ۸۰۰ هزار تا ۵ میلیون نفر! تخمین زده اند، حال آنکه گویی از جمعیت دنیای قدیم بی اطلاع بوده اند) باید اذعان داشت سپاه جمع آوری شده توسط خشایارشا تا آن تاریخ نظیر نداشته است. اکنون نبرد دوم ایران و یونان در راه بود.

توضیحاتی درباره جنگ ماراتن :

یونانیان جنگ ماراتن را نقطه عطفی در تاریخ خود می دانند. تمدن غرب نیز برای این نبرد ارزشی بیش از اندازه قائل است تا جایی که معروف ترین ورزش المپیک با نام دوی ماراتن مبدل به سمبل مسابقات جهانی المپیک شده است. اما اطلاعات ما از این نبرد تا چه اندازه با واقعیات مطابق است؟ چند ماه قبل در روزنامه ایران مقاله ای از یک فرمانده ستاد ارتش به چاپ رسید که نشان می داد روایت مورخان از این نبرد چندان مورد تأیید نیست. این کارشناس نظامی از قول مورخان آلمانی نقل کرده است ترکیب نیروهای یونانی به ویژه آن که سنگین اسلحه بوده اند، به آنها اجازه نمی داد در دشت کم عرض ماراتن به ایرانیان حمله برند. وی از هانس ولبروک مورخ آلمانی نقل می کند که نوشته های یک افسر ستاد ارتش آلمان را خوانده که به هنگام بررسی دشت مارتن تأکید کرده است «در این دشت حتی یک تیپ (حدود ۵ تا ۸ هزار سرباز) نمی تواند به تمرین بپردازد چه برسد به آنکه شاهد نبرد دهها هزار سرباز باشد.» این تحقیق کوچک همچنین از قول تاریخ نویس دیگری آورده است: «فرمانده سپاه ایران متوجه شد میدان عمل و باریک بودن عرض میدان مانع از کاربرد سواره نظام می شود، بنابراین دستور عقب نشینی به سربازان خود (و بازگشت به کشتی) را می دهد که هرودوت صدور فرمان عقب نشینی را به منزله شکست سپاهیان ایرانی تلقی می کند.

در یک کلام می توان گفت، روایات جنگهای ایران و یونان به دلیل یکجانبه گرایی مورخان یونان (آن هم با ارائه ارقام حیرت آور از تلفات نیروهای درگیر) چندان مورد استناد نیست. ناپلئون نیز در یادداشتهای سالهای آخر عمر خود در جزیره سنت هلن می گوید: «درباره جزئیات پیروزی پرهیاهوی یونانیان نباید فراموش کرد که اینها گفته های یونانیان است و آنان مردم لافزن و گزاره گو بوده اند و هیچ تاریخ ایرانی ای تاکنون نوشته نشده که از روی آن بتوانیم پس از استماع سخنان دو طرف به یک داوری صحیح برسیم.» گفته ناپلئون بسیار تأمل برانگیز است، چرا که وی به عنوان یک نابغه نظامی با شک و تردید به جنگهای ایران باستان و یونان می نگرد و در جای دیگر نیز آنها را غیر قابل باور می داند.

۸- جنگ ماراتن : نبرد داریوش اول با یونانیان

«ماراتن» : Marathon در اصل نام دهکده ای است در یونان و در آن محل بود که یونانیها بر ایرانیان فاتح آمدند، در ۴۹۰ قبل از میلاد نخستین کسی که خبر این فتح را از آن دهکده به آتن برد قهرمان شناخته شد و هم اکنون به یاد او و آن واقعه است که دو ماراتن از بازیهای اساسی المپیک است و آن وقت کدامیک از ما می دانیم که «آریو برزن» که بود و در تنگ نکاب فارس یا نمی دانم در کجای دیگر می توانست باشد. در مقابل اسکندر و سربازانش چه رشادتها کرد و چه جانبازیها. با این مقدمه کوتاه، اکنون به علل و تشریح این نبرد می پردازیم که به باور مورخان غربی اولین نبرد سرنوشت ساز تاریخ بشر است.

۱- علل جنگ و استعداد دو طرف متخاصم

الف - علل جنگ :

آتش زدن سارد(۱) به دست یونانیها موجب شد که به امر داریوش بزرگ، ارتش ایران برای سرکوب شورشیان به محل اعزام شود. پس از فرونشاندن شورش، نیروهای ایران به فرماندهی «مردونیه» برای دفع بقیه شورش آسیای صغیر به حرکت درآیند.

در این لشکرکشی مردونیه توانست سلطه ایران را برای بار دوم در «تراکیه»(۲) فراهم سازد و سپس برای ارضای خاطر یونانیها با تأسیس حکومت ملی در مناطق تسخیر شده موافقت نموده و در نتیجه پادشاه مقدونیه را وادار ساخت که مانند گذشته از ایران اطاعت نماید. مردونیه پس از این اقدامات احضار شد و ادامه برنامه جنگی وی برحسب دستور داریوش به «داتیس» و «آرتافرن» Artafren محول گردید. داتیس با ششصد کشتی* که در اختیار داشت از راه دریا به سوی آتن روانه گردید. نیروهای ایران در این پیشروی با پیاده شدن در «اریتره»(۳) با سپاه «اریتره» که از مهمترین مردان جنگی یونان بودند، جنگیدند و پس از سه روز آنان را از پای درآوردند، سپس اهالی این شهر را به علت شرکت در طغیان یونانیهای آسیا و حمله به شهر سارد و تخریب معبد آن سرکوب نمودند و عده زیادی از آنان را اسیر کردند و به شوش فرستادند. ناوگان دریایی ایران سپس به طرف شبه جزیره «آتیک»(۴) که آتن مرکز آن بود به حرکت درآمدند. در تمامی این مراحل «هیپ پیاس» Hippias فرمانروای مخلوع آتن همراه سپاهیان ایران بود و برای اینکه مجدداً به حکومت آتن انتخاب شود موجبات ادامه جنگ با یونان را فراهم ساخت.

همچنان که برای شروع جنگ اصلی ایران و یونان نیز سپاهیان ایران را به سوی دشت ماراتن برای جنگ راهنمایی نمود.

ب - استعداد دو طرف متخاصم :

بنا به نوشته «کرنلیوس» (۵) عده پیاده نظام ایران در این جنگ ۲۰۰,۰۰۰ نفر بوده که بر این عده، تعداد ۱۰,۰۰۰ نفر سواره نظام نیز اضافه شده است. مورخ دیگری به نام «یوستینوس» (۶) تعداد کل نیروهای ایران را در این جنگ ۶۰۰,۰۰۰ نفر ذکر نموده است. «ادواردمایر» متخصص تاریخ عهد قدیم، سپاهیان ایران را مجموعاً از پیاده و سواره ۲۰,۰۰۰ نفر بیان نموده است. سلاح ایرانیان در این جنگ تیر و کمان و سپر بود، به استثنای سپاه جاویدان که دارای اسلحه دفاعی بودند، بقیه به چنین اسلحه ای مجهز نبودند. مورخان استعداد یونانیها را در این جنگ ۱۱,۰۰۰ ذکر نموده اند. (۷)

۲ - شرح عملیات :

آتنیها زمانی از لشکرکشی ایرانیان به یونان آگاه شدند که «داتیس» به «اریتره» تک نمود. آنان توسط «فیلیپ پید» دونده مشهور و تندرو، پیامی برای اسپارتی ها فرستادند و درخواست کمک فوری نمودند و خود نیز آماده نبرد شدند. اسپارتی ها پیام فرستادند که به آنان کمک خواهند کرد، اما به علت جشن های مذهبی این کمک حدود دو هفته به تأخیر خواهد افتاد. تقریباً در همان موقع به آتنی ها خبر رسید که ایرانیان در حدود ۴۰ کیلومتری ماراتن در حال پیاده شدن به ساحل هستند. آتنی ها با حدود ۹۰۰۰ نفر (هپلیت Hoplites) پیاده نظام سنگین اسلحه و تعداد کمی نیروهای سبک اسلحه به بلندیهای مشرف به دریا پیشروی نمودند و پیاده شدن نیروهای ایران را نظاره کردند. آنان می توانستنداز همین محل پیشروی نیروهای ایران را از معبر باریکی که به آتن ختم می شود، سد نمایند. بزودی تعداد کمی از نیروهای شهر پلاته به آنها پیوستند. فرماندهی آتنی ها را در این نبرد «کالی ماک» به عهده داشت و ده سردار دیگر آتنی تحت فرماندهی او بودند که محتشم ترین و با تجربه ترین آنها «میلیتار» (۸) بود. ظاهراً ایرانیان فهمیدند که بسیاری از آتنی ها از ترس شکست و

انهدام شهرشان آماده تسلیم هستند. ایرانیان بدین منظور در خلیج ماراتن پیاده شده بودند که آتنی ها را از شهرشان به این سمت بکشانند. پس از پیاده شدن بخشی از نیروهای ایران، «آرتا فرن» با نیمی از سپاه ایران سوار بر کشتی شده و به سمت «آتیک» و آتن حرکت نمودند در حالی که «داتیس» و بقیه سپاه ایران (احتمالاً ۲۰۰۰۰ نفر) در ساحل توقف نمودند تا آتنی ها را از هر گونه حرکتی بازدارند. «میلیتار» طرح جنگی ایرانیان را حدس زد و اصرار نمود که بلافاصله به نیروهای ایران تک شود.

پس از تشکیل یک شورای جنگی پرشور «کالی ماک» به پشتیبانی از طرح جسورانه «میلیتار» رأی داد و فرماندهی فرد را به او تفویض نمود. بلافاصله نیروهای آتنی و اهالی پلاته از ارتفاعات فرود آمدند و درفاصله هشت استاد (راست و برابر ۱۴۷۲ متر) و به روایتی یک مایل از سپاه ایران آرایش رزمی گرفتند. در این آرایش تاکتیکی، آتنی ها در جناح راست و اهالی پلاته در جناح چپ مستقر گردیدند... «میلیتار» جبهه یونانی ها را طوری گسترش داد که جناحین نیروهای متکی به دو رودخانه کوچکی گردید که به دریا جریان داشتند. این کار موجب گردید که مرکز آتنی ها ضعیف (۱۲ ردیف سرباز در عمق) و در مقابل سوار نظام ایران ضعیف و آسیب پذیر گردد. اما «میلیتار» جناحین نیروهایش را با عمق کانال فالانژ یعنی ۱۶ ردیف آرایش داد. نتیجه این آرایش آن بود که جناحین او قوی و به وسیله خط ضعیفی در مرکز جبهه به یکدیگر متصل می گردیدند. پس از این آرایش، آتنی ها اقدام به تعرض نمودند و دوان دوان به سوی سپاهیان ایران یورش بردند. ایرانیان از این نوع شیوه کارزار که عده ای بدون ترس و محابا به سوی آنان می دوند دچار بهت و حیرت شدند و پنداشتند که آتنی ها (یونانی ها) دیوانه شده اند. همین که سربازان آتنی مقابل ایرانیان رسیدند جنگی سخت و خونین آغاز گردید. در ابتدای عملیات ایرانیان به سهولت مرکز آرایش یونانیها را به عقب راندند، درحالی که فالانژهای سنگین اسلحه در جناحین، جناحین نیروهای ایران را به عقب راندند.

در این مورد مورخان اختلاف عقیده دارند که آیا این عمل یونانیها برابر طرح انجام شده و یا بطور اتفاقی رخ داده است. با غلبه یونانیها در جناحین، مرکز آرایش ایران نیز به عقب آمده و به فرمان «داتیس» نیروهای ایران به طرف ساحل عقب نشینی نمودند. یونانیها، نیروهای ایران را تا ساحل تعقیب نمودند ولی نتوانستند از سوار شدن آنان بر کشتی جلوگیری نمایند.»

۳- نتیجه عملیات :

بنا به نوشته «هرودوت» ایرانیان در این نبرد متحمل ۶۴۰۰ نفر تلفات گردیدند و هفت کشتی خود را از دست دادند. تلفات یونانیها فقط ۱۹۲ نفر کشته بود که «کالی ماک» و تعدادی از سرداران یونانی از جمله آنان بودند. اکنون «میلیتار» به سرعت نیروهای خود را به سمت آتن راند. او امیدوار بود بشارت این پیروزی نیروهای متزلزل یونانی را در آتن وادار به مقاومت نماید تا ارتش یونان فرا رسد. از این رو او «فیلیپ پید» دونده مشهور را برای ارسال این پیام به آتن اعزام نمود. هنگامی که ارتش یونان به آتن رسید، نیروهای ایران در حال نزدیک شدن به ساحل برای پیاده کردن نیروها بودند. ایرانیان با مشاهده ارتش یونان دریافتند که خیلی دیر کرده اند. از این رو «آرتا فرن» از پیاده نمودن نیروهای ایران خودداری نمود.

سرانجام نیروهای ایران پس از مدتی توقف در سواحل یونان با ۵۹۳ کشتی باقیمانده به آسیا مراجعت نمودند. تا نبرد ماراتن تصور می شد که ایرانیان شکست ناپذیرند. پیروزی یونانی ها در این جنگ الهام بخش آنان در جنگهای آینده با ایرانیان و عقب راندن نیروی عظیم و هراس انگیز چهار میلیونی (۱۱) خشایارشا و شکست بعدی سپاهیان ایران بود.

۴ - دیدگاه مورخان درباره نبرد ماراتن :

الف - نبرد ماراتن (ماراتون)

یکی از قاطع ترین و سرنوشت سازترین محاربات بشر است . دراین جدال اگر سپاه عظیم وقدرتمند ایران فاتح می شد، چه بسا که تمدن غرب هرگز گسترش وتکامل نمی یافت وبه جای آن حکومتی مستبد ونیمه شرقی ، نظارت جهان را به عهده می گرفت. اما یونانیها که در پیشاپیش سپاه آنان، نیروی دموکراتیک آتن به پیش می رفت، پیروز گشت و در اثر این پیروزی توانست تمدن درخشان خود را از تباهی وفنا محفوظ دارد ومهمتر از آن اندیشه آزادی ودموکراسی را درعالم محفوظ بدارد». (۱۲)

ب - نی بور Niebuhr : می گوید: «نوشته های یونانیها درباره نبرد ماراتن وجنگهای دیگر ایران با یونان به شعر وافسانه گویی و داستان سرایی از تاریخ نویسی شبیه تر است. آنچه به نظر می رسد این است که سپاه ایران در دشت ماراتن دچار شکست نشده است، بدین معنی چون «داتیس» فرمانده سپاه ایران متوجه شد که میدان عمل وباریک بودن عرض میدان نبرد مانع از کاربرد سواره نظام است ، ناچار شد که فرمان عقب نشینی صادر نماید. «هرودوت» صدور فرمان عقب نشینی را به منزله شکست سپاهیان ایران قلمداد کرده است». (۱۳)

پ - ناپلئون که وقایع نبردهای ایران را به استناد نوشته های هرودوت و سایر منابع یونانی مطالعه نموده است ، در یادداشت های خود چنین می نویسد: در باب فتوحاتی که یونانیها به خود نسبت می دهند وشکست هایی که برای ایرانیان قائلند ، نباید فراموش کرد که این گفته ها تماماً از یونانی ها است و گزاف گویی و لافزنی آنان نیز مسلم می باشد.

از طرف ایرانیان نیز نوشته هایی به دست نیامده تا بتوان این نوشته ها را با گفته های یونانیها مقایسه کرد ونتیجه را بر مبنای قضاوت قرار داد. (۱۴)

ت - جالب ترین اظهار نظر ، نتایج توأم با تحقیقات علمی «هانس ولبروک» (۱۵) مورخ آلمانی است. او دراین باره می نویسد: ارتش یونان در ماراتن از سربازان پیاده سنگین اسلحه ترکیب شده بود و تشکیل فالانژ ابتدایی رامی داد که قابلیت مانور آن محدود به تغییر مکان بطور بطئی به سمت جلو بود. این ارتش مواجه با ارتشی بود که از لحاظ استعداد کمتر ولی از کمانداران و سواره نظامی که آموزش عالی داشتند، ترکیب شده بود «هرودوت» نوشته است که یونانیها با حمله و پیشروی ۴۸۰۰ قدم در وسط دشت ماراتن وخرد نمودن مرکز جبهه ایرانیان فاتح شدند. «ولبروک» خاطرنشان ساخت که این عمل از لحاظ فیزیکی غیرممکن است. طبق آیین نامه های نظامی مشق صف جمع ارتش آلمان، سرباز با تجهیزات کامل می تواند فقط در دقیقه تقریباً ۱۰۸ تا ۱۱۵ قدم بدود. اسلحه آتنی ها از سربازان کنونی آلمان سبکتر نبود و دو نقص کلی هم داشتند. یکی اینکه آنان سربازان حرفه ای نبودند بلکه مردمان غیرنظامی بودند. دیگر اینکه سن غالب آنان از حد مجاز در ارتش های نوین تجاوز نمی کرد. به علاوه «فالانژ» یک دسته از سربازان مجتمع و فشرده به هم بود که نمی توانست همه نوع حرکات سریع را انجام دهد یا حمله از دور به چنین واحدی فالانژ را به یک توده بدون سازمان تبدیل نموده و ممکن بود توسط سربازان حرفه ای ارتش ایران بدون اشکال از بین بروند. تاکتیکی که توسط هرودوت تشریح شده بود آشکارا غیرممکن بود. بیشتر این علت که فالانژ یونانی ها در مصاف در زمین باز در پهلو ضعیف وید و ممکن بود به وسیله سواره نظام محاصره شود. به نظر «دلبروک» آشکار بود که نبرد ماراتن در خود دشت به وقوع نپیوسته است بلکه در یک دوره کوچک در جنوب شرقی و در جایی زد وخورد شده است که ارتفاعات و جنگل یونانیها را از حرکات محاصره ای محفوظ داشته است. به نظر می رسد موضع دره «وارنا» یگانه موضع ممکن بود .

به علاوه این موضوع به یگانه راه آتن تسلط داشت. برای رسیدن به شهر آتن ایرانیان مجبور بودند نیروهای «میلیتار» را از بین ببرند و یا آنکه از جنگ دست بکشند و ایرانیان راه اول را انتخاب نمودند. پس تنها توضیح منطقی فرد این است که ایرانیان با وجود کمی تعداد و عدم توانایی به کار بستن تاکتیک محاصره ای جنگ را آغاز نمودند و «میلیتار» در لحظه بحرانی وضع دفاعی را به حالت تعرض درآورده است. «ولبروک» در خاتمه می نویسد: دشت ماراتن به قدری کوچک است که تقریباً ۵۰ سال پیش یک افسر ستاد ارتش آلمان که آنجا را بازدید نموده بود، با تحیر نوشت که برای یک تیپ پروسی (آلمانی) جای کافی برای انجام تمرینات ندارد. (۱۶)

۵- ختم نوشتار :

اکثر مورخان غربی، بسیاری از وقایع جنگی ایران را با سفسطه و ذکر ارقام و روایات نادرست ثبت کرده اند. مثلاً در مورد نبرد ماراتن که داریوش شخصاً در آن حضور نداشت و ایرانیان حتی یک نفر اسیر نداده اند، آنچنان اغراق نموده و خاطره آن را گرامی می دارند که نام یکی از ورزش های دو و میدانی المپیک را ماراتن نهاده اند. آنها برای اینکه به غرور ملی شان لطمه نخورد، از افتخارات جنگی ایرانیان مثلاً نبرد کاره: ۵۳ سال پیش از میلاد که به شکست فاحش رومیها از اشکانیان منجر گردید، چیزی نمی نویسند. «آلبرماله فرانسوی» و «ژول ایزاک» در تاریخ مفصل خود برای شکست ایرانیان در دشت ماراتن سه صفحه از جلد یکم تاریخ خود را به آن اختصاص داده اند، در صورتیکه برای شکست کراسوس از «سورنا» سردار اشکانی حتی یک سطر هم مطلب ننوشته اند. آیا عوامل بخصوصی در کار نبوده است که تا ممکن باشد افتخارات تاریخی ما را تحریف نمایند؟ قطعاً بلی. کما اینکه ویل دورانت در کتاب یازده جلدی تاریخ تمدن (جلد ۶) در مورد سقوط قسطنطنیه به دست ترکان عثمانی در نگرشی رندانه چنین می نویسد سلطان محمدفاتح با تصرف قسطنطنیه (استانبول فعلی) نه تنها انتقام جنگهای صلیبی بلکه انتقام نبرد مارتن را هم بازستاند. نوشتار را با سؤالی به پایان می بریم. آیا نباید «آریو برزن» در برابر یونانیها سرافکنده باشد؟ او در تنگ تکاب همان کاری را کرد که «لئونیداس» در مقابل خشایارشا در تنگه «ترموپیل» کرد. با این تفاوت که لئونیداس تزلزل روحی شکست های پی در پی سپاه کشورش را ندانست و روحیه او و افرادش ضعیف نشده بود. اما «آریو برزن» شاهد شکست های پی در پی کشورش در نبردهای «گرانیک»، «ایسوس» و «اربل» (اربیل کنونی در عراق) یا «کوکل» بود. اسکندر مقدونی با سپاه فاتح خود تمام غرب کشورش، و متصرفات آفریقایی سرزمینش را فتح کرده بود و... «آریو برزن» در برابر «لئونیداس» سرافکنده است، نه برای اینکه کارش کمتر از او بود، بلکه برای آنکه لئونیداس با زماندگانی قدرشناس داشت که نامش را بلندآوازه کنند و کارش ضرب المثل دلیری و فداکاری شود. ولی آریو برزن را چه بسیاری از هموطنانش که نمی شناسند. در پایان نگارنده این سطور امیدوار است که این پژوهش کوتاه موجب آگاهی بیشتر خوانندگان ارجمند از حقایق این نبرد تاریخی گردیده و این تحریف تاریخی که به غلط در اذهان هموطنان بویژه نوجوانان ما نقش بسته است را روشن سازد.

۹- جنگ ترموپیل : نبرد خشایارشا با آتنیها

ظاهراً جنگ خشایارشا و یونان به تحریک یونانی های ساکن ایران اتفاق افتاده بود. مثلاً دمارت پادشاه سابق اسپارت که در زمان داریوش به ایران پناهنده شده بود، به خشایارشا می گفت که اگر شما به یونان حمله کنید، به آسانی می توانید پلوپونس را بگیرید و مرا پادشاه آنجا بکنید. البته در این صورت او دست نشانده ایران می شد. مشابه این تحریکات را خانواده

های با نفوذ تسالی (نام منطقی‌های در یونان) و افراد دیگر هم انجام می دادند. بدین ترتیب بود که خشایارشا مجلس مشورتی برپا داشت و نظرات بزرگان و درباریان ایران را خواستار شد. در این مجلس خشایارشا گفت از آنجایی که یونان سرزمین حاصل خیزی است، پول و ثروت زیادی بطرف ایران سرازیر می شود. همچنین ما می توانیم به اروپا نفوذ کنیم و کشورهای زیادی را به تابعیت دولت ایران در بیاوریم. در تایید سخنان او مردونیه هم مطالبی گفت، ولی اردوان (ارتابان) عموی خشایارشا با او به مخالفت برخاست و گفت که من به پدرت داریوش گفته بودم که به کشور سکاها نرو چون موفق نمی شوی. حالا یونانی ها مردمی جنگجوتر از سکاها هستند و پیروزی بر آنها کار مشکلی است. ولی خشایارشا از سخنان اردوان ناراحت شد و او را تهدید به تنبیه شدن کرد.

سپس هرودوت در مورد خواب دیدن های خشایارشا و اردوان می نویسد که در نهایت منجر به قبول لشکرکشی ایران به یونان از طرف اردوان می شود.



حمله به یونان

حرکت لشکر ایران به طرف داردانل :

خشایارشا حدود چهل سال سرگرم جمع آوری تدارکات لازم برای لشکرکشی به یونان بود و توانست که بزرگترین سپاه را تا آن زمان، برای حمله به یونان آماده کند. او توانست نیروی دریایی از کشتی های تری رم (Triremes) (نوعی کشتی پارویی است که پاروزنان آن در سه ردیف روی هم، در هر دو طرف کشتی قرار می گرفتند.) و پارویی را آماده نبرد با یونانی ها می کند. او همچنین آذوقه زیادی را با کشتی به ترکیه و مقدونیه انتقال داد تا سپاهیان دچار کمبود غذا نشوند. پیاده نظام ایران از کری تال واقع در کاپادوکیه حرکت کرد و به طرف سارد رفت. سپس خشایارشا در آنجا به سپاهیان پیوست و لشکر او از رود هالیس (قزل ایرماق فعلی) گذشت و داخل فرنگیه شد. لشکر ایران برای عبور از تنگه داردانل یا هلس پونت کشتی های

بزرگ را در دو ردیف به اتصال دادند تا اینکه کشتی های کوچک بتوانند از میان آنها عبور کنند. آنها همچنین پل هایی را بر روی تنگه ساختند.

عبور لشکر ایران از هلس پونت (داردافل) :

در کنار هلس پونت خشایارشا خواست که از لشکر خود سان ببیند. به حکم او اهالی محل قبلا روی یک تپه ، تختی از مرمر سفید ساخته بودند. سپس شاه بر روی آن قرار گرفت و از نیروی دریایی و سپاهییانی که روی خشکی قرار داشتند سان دید. او برای آنها سخنرانی کرد و آنها را به مقاومت و جنگ تشویق کرد. پس از دعا و نیایش به دستور خشایارشا عبور لشکر از داردافل شروع می شود. از روی یکی از پلها پیاده و سواره نظام عبور می کرد و از روی پل دیگر که بطرف دریای اژه بود چهارپایان باری و خدمه عبور می کردند .لشکر خشایارشا شامل ملت های گوناگونی مثل اعراب ، مادها ، پارسها ، هندی ها ، سکاها ، تراکی ها (اهالی ترکیه) و ... بودند. در محل هلس پونت ، پس از صحبت های طولانی که خشایارشا با اردوان عموی خود می کند ، او را به شوش می فرستد تا حکومت پارس را موقتا اداره کند.

حرکت خشایارشا بطرف یونان و تصرف شهرهای شمالی آن کشور :

مطابق نوشته های هرودوت خشایارشا از دریسک به طرف یونان رفت. این نواحی را تا منطقه تسالی مگابیز و پس از آنرا مردونیه مطیع کردند و همگی به خشایارشا باج می دادند. سپس خشایارشا از شهرهای مختلف یونان عبور کرد و به اکانت رسید. تمام اهالی شهر به او احترام گذاشتند. در این محل بود که خشایارشا قبلا دستور حفر کانالی را داده بود که هرودوت از آن بنام کانال اتس یاد می کند و نیروی دریایی ایران از داخل آن عبور کرد .در مسیر این کانال چند شهر قرار داشت ، که ایرانی ها از آنها چند کشتی به عنوان کمک گرفتند. از این مسیر خشایارشا وارد شمال یونان وشهر تسالی می شود . اطراف منطقه تسالی را کوههای بلند احاطه کرده اند ، که از جمله می توان کوه المپ را نام برد. از راه یک تنگه لشکر خشایارشا وارد تسالی می شود و آنها فورا تسلیم می شوند.

اوضاع و احوال یونان :

وقتی خبر لشکرکشی ایران به یونان رسید ، آتنی ها بیشتر از سایر یونانی ها دچار ترس و وحشت شدند چرا که می دانستند هدف اصلی ایرانی ها آتن است. بعضی ها فکر کردند ترک وطن بکنند و به ایتالیا بروند ولی اکثر یونانی ها در آنجا ماندند و کشتی جنگی ساختند. زمانی که خشایارشا در سارد بود ، یونانی ها جاسوسانی را به آنجا فرستادند تا از وضعیت سپاهیان و نیروی دریایی ایران کسب اطلاع کنند. ایرانی ها فهمیدند که آنها جاسوس هستند ، بنابراین آنها را به نزد خشایارشا بردند. ولی خشایارشا نه تنها آنها را مجازات نکرد بلکه به آنها کل ارتش ایران را نشان داد و گفت که به یونان برگردید و به یونانی ها بگویید که عده نفرات سپاه ایران و تعداد کشتی ها چقدر است. چون خشایارشا فکر می کرد که اگر آنها از تعداد زیاد کشتی های ایران اطلاع پیدا کنند ، جنگ را بی مورد می دانند و تسلیم خواهند شد. یونانی ها سفیرانی را نزد پادشاه سیسیل می فرستند و از او تقاضای کمک می کنند. او می گوید که سیسیلی ها به یونانی ها کمک می کنند ولی تقاضای فرماندهی لشکر یونان را هم دارند ، که مورد موافقت اسپارتی ها و آتنی ها قرار نمی گیرد . در نتیجه پادشاه سیسیل هم به یونانی ها کمک نمی کند.

تنگه ترومپیل و فتح آنجا توسط خشایارشا :

پس از اینکه اهالی تسالی تسلیم لشکریان ایران شدند ، یونانی ها به ناحیه ایستم برگشتند. در این ناحیه بود که اسکندر مقدونی (پدر بزرگ اسکندر مقدونی معروف) به یونانی ها پیشنهاد کرد که در تنگه ترومپیل مستقر شوند. چون این منطقه باریک است و راه عبور لشکر ایران را می توان به راحتی سد کرد. او همچنین گفت که نیروی دریایی یونان در آرت میزیوم مستقر شود ، چرا که در نزدیکی ترومپیل بود و در نتیجه نیروی دریایی و زمینی به راحتی می توانستند به یکدیگر کمک کنند. کشتی های ایرانی از ترم حرکت خود را آغاز کردند و به آرت میزیوم رسیدند ، در آنجا به تعقیب کشتی های یونانی پرداختند و توانستند یکی از آنها را بگیرند. بقیه کشتی های یونانی هم عقب نشینی کردند. بنابر نوشته های هرودوت وقتی که نیروی دریایی ایران به ساحل ماگنزی رسید ، در آنجا دریا طوفانی شد و تعدادی از کشتی های ایرانی صدمه دیدند. دیده بانان آتنی خبر آسیب دیدن کشتی های ایرانی را به آتن انتقال دادند و آتنی ها بسایر خوشحال شدند .

خشایارشا در ملیان اردو زد و یونانی ها تنگه ترومپیل را اشغال کردند .خشایارشا جاسوسانی را بطرف لشکر یونان فرستاد تا کسب اطلاع کنند. سپس خشایارشا جنگ را چهار روز به تاخیر انداخت تا شاید یونانی ها تسلیم شوند ولی این اتفاق نیفتاد. سپس جنگ شروع شد ولی سربازان ایرانی نتوانستند تنگه را بگیرند. تا اینکه یک نفر یونانی به طمع پاداش بزرگی که خشایارشا وعده آنرا به او داده بود ، به سپاهیان ایران پیشنهاد کرد که شبانه و با مشعل از یک کوره راه کوهستانی تنگه ترومپیل را دور بزنند و پشت سپاهیان یونانی قرار بگیرند. سپاهیان یونان که دیدند ایرانی ها از کوه های پر از جنگل سرازیر می شوند ، همگی فرار کردند و فقط اسپارتی ها مقاومت کردند که آنها هم کشته شدند. بدین ترتیب ایرانی ها توانستند از دو جناح به یونانی ها حمله کنند و دیواری را که یونانی ها جلوی تنگه ساخته بودند، را خراب کنند. ایرانی ها در نهایت پیروز شدند.



استر (همسر خشایارشا) در برابر خشایارشا، اثر پومپئو باتونی (قرن ۱۸)

۱۰- جنگ آرت میزیوم : نبرد خشایارشا با یونانیا

نبردهای آرت میزیوم و فرار نیروی دریایی یونان به سالامیس :

پس از شکست آتنیها در نبرد ترموپیل یونانی ها در آرت میزیوم ماندند و نبرد دریایی آغاز شد . کشتی های ایرانی چون تعداد کم کشتی های یونانی را دیدند ، آنها را دور زدند و تعدادی از آنها پشت کشتی های یونانی قرار گرفتند. بدین ترتیب نیروی دریایی یونان محاصره شد. خشایارشا کشتی های ایرانی را بصورت نیم دایره درآورد و دستور حمله به ناوگان یونان را صادر کرد ، در نتیجه جنگ سختی درگرفت. آنها تلفات زیادی به کشتی های ایرانی وارد کردند ولی در نهایت یونانی ها شکست خوردند. سپس یونانی ها مجلس مشورتی تشکیل دادند و تمیستوکل (طراح اصلی جنگ های یونان) پیشنهاد کرد که یونانی ها عقب نشینی کنند و به سالمین بروند .

یک نفر خبرچین به ایرانی ها اطلاع داد که یونانی ها از آرت میزیوم فرار کرده اند. پس از این پیروزی ایرانی ها تعداد زیادی از شهرهای یونان را تصرف کردند ، از جمله شهر فوسید را. چون اهالی تسالی از شهروندان فوسید کینه قبلی به دل داشتند به آنها پیشنهاد کردند برای جلوگیری از تصرف شهرشان بدست نیروهای پارسی مقداری باج به آنها بپردازند. ولی اهالی فوسید در جواب گفتند که هیچ گاه به یونان خیانت نخواهند کرد و هیچ پولی به آنها ندادند. در تنجیه لشکریان ایران هم آنجا را تصرف کردند. نیروی دریایی یونان پس از فرار از آرت میزیوم به سلامین رفت. سپس جارچی ها به آتن رفتند و به مردم آنجا گفتند که زن ، فرزندان ، اموال و بردگان خود را از آتن خارج کنید و در جای امنی پناه بگیرید. در مجلس مشورتی که یونانی ها برای جنگ بعدی ترتیب دادند ، بعضی ها عقیده داشتند که باید به ایستم رفت و در پلوپونس جلوی نیروی دریایی ایران را گرفت. چون اگر در سالامین شکست بخورند ، جزیره محاصره شده و ارتباط آنها با تمام یونان قطع می شود. ولی اگر در ایستم جنگ کنند ، در صورت شکست می توانند به داخل پلوپونس عقب نشینی کنند .



درفش جنگ هخامنشیان

سپس خبر رسید که ارتش ایران وارد آتن شده است. از زمان حرکت خشایارشا از هلس پونت تا ورود او به آتن چهار ماه گذشت. وقتی پارسها وارد آتن شدند ، آنجا را خالی از سکنه یافتند. فقط عدهای از آتنی هایی که فقیر بودند به معبد و ارگ آتن پناه بردند. البته آنها هم در حد توانشان از قلعه آتن دفاع کردند ولی چون دیوارهای چوبی بود ، ایرانی ها به تیرهای خود نخ کتان پیچیدند ، آنها را آتش زدند و به سوی قلعه پرتاب کردند ، در نتیجه دیوارها سوختند و از بین رفتند. سپس چند نفر

پارسی از قسمتهایی از دیوارها که دارای موانع طبیعی بود بالا رفتند. آنها توانستند بر آتنی ها پیروز شوند و درهای قلعه را بازکنند. پس از تسخیر آتن خشایارشا پیکی را روانه شوش کرد و به اردوان که نایب السطنه شده بود مژده تصرف آتن را داد. پارسها به تلافی آتش زدن معبد و جنگل شهر سارد که آتنی ها انجام داده بودند ، معبد و ارگ آتن را آتش زدند. بالاخره آتنی ها پس از مشورت های طولانی تصمیم گرفتند که در سالامین جلوی نیروی دریایی ایران را بگیرند. چون معبر سالامین تنگ بود و تعداد کشتی های ایران هم زیاد بود ولی یونانی ها تعداد کمی کشتی جنگی داشتند. از این نظر کشتی های ایرانی کارشان با یکدیگر تداخل می کرد و مزاحم حرکت یکدیگر می شدند. ولی با این وجود خیلی از یونانی ها چون فکر می کردند ممکن است شکست بخورند ، سوار کشتی های خود شدند و از آنجا رفتند.

۱۱- جنگ سالامیس : نبرد خشایارشا با یونانیا

نبرد سالامیس در سال ۴۸۰ (پ.م) اتفاق افتاد . نیروی دریایی یونان پس از فرار از آرت میزیوم به سالامیس رفت. سپس جارچی ها به آتن رفتند و به مردم آنجا گفتند که زن فرزندان ، اموال و بردگان خود را از آتن خارج کنید و در جای امنی پناه بگیرید. در مجلس مشورتی که یونانی ها برای جنگ بعدی ترتیب دادند ، بعضی ها عقیده داشتند که باید به ایستم رفت و در پلوپونس جلوی نیروی دریایی ایران را گرفت. چون اگر در سالامیس شکست بخورند ، جزیره محاصره شده و ارتباط آنها با تمام یونان قطع می شود. ولی اگر در ایستم جنگ کنند ، در صورت شکست می توانند به داخل پلوپونس عقب نشینی کنند. سپس خبر رسید که ارتش ایران وارد آتن شده است. از زمان حرکت خشایارشا از هلس پونت تا ورود او به آتن چهار ماه گذشت. وقتی پارسها وارد آتن شدند ، آنجا را خالی از سکنه یافتند.

فقط عدهای از آتنی ها که فقیر بودند به معبد و ارگ آتن پناه بردند. البته آنها هم در حد توانشان از قلعه آتن دفاع کردند ولی چون دیوارهای چوبی بود ، ایرانی به تیرهای خود نخ کتان پیچیدند ، آنها را آتش زدند و به سوی قلعه پرتاب کردند ، در نتیجه دیوارها سوختند و از بین رفتند. سپس چند نفر پارسی از قسمتهایی از دیوارها که دارای موانع طبیعی بود بالا رفتند. آنها توانستند بر آتنی ها پیروز شوند و درهای قلعه را بازکنند. پس از تسخیر آتن خشایارشا پیکی را روانه شوش کرد و به اردوان که نایب السطنه شده بود مژده تصرف آتن را داد. پارسها به تلافی آتش زدن معبد و جنگل شهر سارد که آتنی ها انجام داده بودند ، معبد و ارگ آتن را آتش زدند. بالاخره آتنی ها پس از مشورت های طولانی تصمیم گرفتند که در سالامین جلوی نیروی دریایی ایران را بگیرند. چون معبر سالامین تنگ بود و تعداد کشتی های ایران هم زیاد بود ولی یونانی ها تعداد کمی کشتی جنگی داشتند. از این نظر کشتی های ایرانی کارشان با یکدیگر تداخل می کرد و مزاحم حرکت یکدیگر می شدند. ولی با این وجود خیلی از یونانی ها چون فکر می کردند ممکن است شکست بخورند ، سوار کشتی های خود شدند و از آنجا رفتند.



نبرد سالامیس

نبرد سالامیس :

پس از تصمیم شاه به جنگ دریایی ، نیروی دریایی ایران به نزدیکی سالامیس رسید . سالامیس جزیره ای در نزدیکی آتیک است که از خشکی اصلی بوسیله یک تنگه جدا می شود. در همین زمان نیروی زمینی ایران هم به طرف پلوپونس حرکت کرد. وقتی که اهالی پلوپونس اطلاع پیدا کردند ، ب فکر تهیه استحکامات در تنگه ایستم پرداختند و دیواری در نزدیکی آنجا کشیدند تا نیروهای ایران دچار موانع گردند و پیشروی شان کند شود. تمیستوکل برای جلوگیری از پراکندگی بیشتر یونانی ها تصمیم گرفت که نبرد را هر چه زودتر آغاز کند. بنابراین شخصی را به نزد خشایارشا فرستاد و به او گفت که یونانی ها قصد فرار دارند و شما برای جلوگیری از فرار آنها بهتر است هر چه سریع تر به آنها حمله کنید. سپاهیان ایران هم حرف او را باور کردند و جنگ در سالامیس شروع شد. کشتی های یونانی به کشتی های ایرانی حمله بردند ولی نیروی دریایی ایران فرصت دفاع منظم را نکرد. در این میان زنی بنام «آرت میز» که فرمانده یکی از کشتی های ایرانی بود ، شجاعانه به نیروی دریایی یونان حمله برد و یک کشتی یونانی را غرق کرد .

خشایارشا کار او را دید و بسیار او را تشویق کرد. او گفت: « مردان من زن شده اند و زنان من مرد.» کشتی های یونانی به تعقیب کشتی آرت میز پرداختند و کشتی او را محاصره کردند ولی او توانست از چنگ یونانی ها فرار کند و خود را به ساحل برساند. یونانی ها در خشکی هم به تعقیب او پرداختند ولی نتوانستند او را پیدا کنند و او به فالرون رفت. در این جنگ برادر خشایارشا و تعداد زیادی ایرانی کشته شدند ، چون آنها شنا بلد نبودند ولی تلفات یونانی ها کم بود چون آنها می توانستند شنا کنند. با این وجود هم کاملاً نمی توان گفت که ایرانی ها شکست خوردند.

۱۲- جنگ میکال : نبرد خشایارشا با یونانیا

پس از شکست ایران در جنگ پلاته یونانی های سامس و ینیانی سفیرانی را نزد فرمانده نیروی دریایی یونان فرستادند و از او خواستند که آنها را از دست پارسها نجات دهند. او نیز به همراه نیروی دریایی یونان به طرف سامس حرکت کرد. سپس پارسها از مسئله اطلاع پیدا کردند و قرار شد که بطرف میکال حرکت کنند تا در حمایت نیروی زمینی خشایارشا قرار بگیرند. آنها کشتی ها را به خشکی کشاندند و دور آنها دیواری از سنگ و چوب کشیدند تا مثل سنگری از سربازان حمایت کنند. ولی لاسدمونی ها به سنگر پارسها حمله کردند و توانستند که سنگرها را خراب کنند و به داخل آنها نفوذ کنند. در این جنگ ینیان

ها که قبلا جز کشور های تابع ایران بودند ، کمک زیادی به یونانی ها کردند و علاوه بر آن گروه های دیگری هم به پارسها خیانت کردند. در نتیجه ایرانی ها شکست خوردند.

پس از جنگ یونانی ها به طرف هلس پونت حرکت کردند تا پل آنجا را خراب کنند ولی این پل قبلا خراب شده بود. بعضی از تاریخ نگاران می نویسند که جنگ پلاته و میکال در یک روز اتفاق افتاده بود. نبرد سس تس در سال ۴۷۹ (پ. م) اتفاق افتاد. سس تس در طرف آسیایی تنگه داردانل قرار دارد. با اینکه ایرانی ها آمادگی لازم را برای حمله یونانی ها نداشتند ولی یونانی ها هم پس از یک دوره محاصره طولانی موفق به تصرف شهر نشدند. چون فصل پاییز رسید ، یونانی ها از جنگ خسته شدند و به فرمانده شان گفتند که به یونان برگردند ولی سرداران قبول نکردند. آنها آنقدر محاصره را ادامه دادند که آذوقه شهر تمام شد و موفق به تصرف شهر شدند. سپس یونانی ها با غنایم جنگی زیاد در سال ۴۷۸ (پ. م) به کشور خود بازگشتند.

۱۳- جنگ پلاته : نبرد مردونیه سردار سپاه خشایارشا با یونانیها

خشایارشا پس از واقعه سالامین به آسیا برگشت. چون او نگران بود که یونان ها پل ناحیه هلس پونت را خراب کنند و ایرانی ها در اروپا گرفتار شوند. خشایارشا بوسیله چاپاری خبر شکست خود را به اطلاع پارسها رسانید. سپس مردونیه فرمانده سپاهیان ایران به خشایارشا می گوید که ما هنوز از نظر نیروی زمینی قوی تر از یونانی ها هستیم و کاملا شکست نخورده ایم . شما به پارس برگردید و من قول می دهم با نیروی زمینی در مقابل یونانی ها بجنگم و آنها را در پلوپونس شکست دهم. بدین ترتیب خشایارشا با باقی مانده کشتی های ایرانی به هلس پونت برمی گردد. بعضی از آتنی ها می خواستند که سریع تر کشتی های ایرانی را تعقیب کنند و پل روی هلس پونت را خراب کنند ولی تمیستوکل به آنها گفت که به ایرانی ها اجازه دهند که به آسیا برگردند. چون تجربه نشان داده است ، اگر جلوی ملتی را که شکست خورده اند بگیرند ، آنها برای دفاع برمی گردند و شکست قبلی خود را جبران می کنند. البته تمیستوکل برای اینکه نزد پادشاه پارس جایگاهی داشته باشد ، این سخنان را گفت. چون اگر یونانی ها خواستند آسیبی به او برسانند ، او بتواند به دربار ایران پناهنده شود. در این مدت مردونیه همراه خشایارشا بود تا به تسالی رسیدند .

چون فصل زمستان بود و مردونیه می خواست که تا فصل بهار جنگ را شروع نکند. سپس خشایارشا به هلس پونت رسید ، ولی عده ای از سربازان او بر اثر بیماری و بی غذایی مردند.

کارهای مردونیه قبل از شروع نبرد پلاته :

عده ای از کشتی های ایرانی که آسیب دیده بودند در شهر سامس (در آسیای صغیر) ماندند تا اهالی آنجا شورش نکنند. پس از تمام شدن زمستان مردونیه سپاه خود را از تسالی داد و سپس پیکی را نزد اسکندر مقدونی فرستاد و از او خواست که آتنی ها را تشویق کند تا یک صلح نامه با ایرانی ها امضا کنند. او در مقابل تعهد کرد که زمینهای آتنی ها را به آنها بازپس دهد و معابدی را که سوخته و خراب شده بودند ، باز سازی کند. ولی اسپارتنی ها حرف های اسکندر را قبول نکردند و گفتند که ما زیر سلطه خارجی ها نباید برویم ، سپس آتنی ها هم از صلح با خشایارشا پشیمان شدند. پس از اینکه اسکندر برگشت و جواب آتنی ها را به مردونیه رسانید ، او بطرف آتن حرکت کرد و دوباره آتن را تصرف کرد . آتنی ها از ترس ایرانی ها به جزیره سلامیس رفتند و از لاسدمونی ها کمک خواستند ولی آنها در حال گذراندن مراسم یکی از عیدهایشان و همچنین مشغول ساختن یک دیوار دفاعی بودند ، بنابراین ابتدا به درخواست آتنی ها توجهی نکردند. ولی سپس لاسدمونی ها از پیشرفت ایرانی

ها به وحشت افتادند و با آتنی ها و اسپارتی ها متحد شدند. سپس مردونیه از آتن خارج شد و به تب رفت ، چون زمین آنجا مساعد بود و اهالی تب از دوستان ایرانی ها بودند. اهالی تب به مردونیه پیشنهاد دادند که استحکامات محکمی در آنجا بسازد تا بتواند به عنوان پناهگاه از آنها استفاده کند. تعدادی از دولت شهر های یونانی که تابع دولت ایران بودند افرادی را برای کمک به مردونیه به ناحیه تب فرستادند. سپاه یونان هم در ناحیه اری تز جمع شدند. مردونیه تمام سواره نظام سپاه را تحت فرماندهی ماسیس تیس قرار داد. او به سپاه یونانی حمله کرد و تلفات زیادی به آنها وارد کرد. ولی در میانه نبرد اسب ماسیس تیس زخمی می شود و از شدت درد سردار ایرانی را به زمین می زند. آتنی ها همین که دیدند او افتاده است ، محاصره اش کردند و او را کشتند. سپاهیان ایران به یونانی ها حمله کردند و می خواستند که جسد ماسی تیس را پس بگیرند ولی موفق به انجام این کار نشدند. سپس سپاهیان یونان تصمیم گرفتند که به پلاته بروند چون آنجا آب فراوانی داشت و برای جنگ مناسب تر بود.

نبرد پلاته :

نبرد پلاته در سال ۴۷۹ (پ.م) اتفاق افتاد .از آنجایی که سپاه ایران دچار کمبود آذوقه شده بود ، فرماندهان به مردونیه پیشنهاد دادند که زودتر جنگ را شروع کنند .

همچنین یکی از اهالی تب هم به مردونیه پیشنهاد کرد که ایرانی ها یک گذرگاه تنگ را که محل عبور آذوقه و از خطوط تدارکاتی یونانیان بودرا ببندند. ارتش ایران هم این کار را انجام داد و توانست مقدار زیادی غذا از این راه بدست آورد. سپس تعدادی از افراد به مردونیه پیشنهاد کردند که به طرف تب حرکت کنند و با دادن پول از مردم یونان آذوقه و علف برای اسبها بگیرند. از این راه آنها همچنین می توانستند بدون جنگ کردن تعداد زیادی از مردم یونان را طرفدار خود کنند. ولی مردونیه هیچ کدام از این پیشنهاد ها را قبول نکرد و گفت ما باید مردانه بجنگیم. وقتی که شب فرا رسید هر دو سپاه به خواب رفتند و اسکندر که جز مقدونی های سپاه ایران بود بطرف سپاه یونان حرکت کرد. او به یونانی ها اطلاع داد که وضعیت سپاه مردونیه مناسب نیست و او تصمیم گرفته است که فردا صبح جنگ را شروع کند ، شما باید محکم در جای خود بایستید و مقاومت کنید. سپس دو سپاه در مقابل یکدیگر صف کشیدند و جنگ آغاز شد. سواره نظام ایران ضربات سختی را بر سپاه یونان وارد کرد و همچنین ایرانی ها موفق شدند چشمه ای را که آب مورد نیاز یونانی ها را تامین می کرد ، کور کنند. این مسایل باعث شد تا یونانی ها شبانه مواضع خود را ترک کنند و مردونیه دستور تعقیب یونانی ها را صادر کرد. در حالیکه به نظر می رسید یونانی ها شکست خورده اند ، ناگهان لاسدمونی به پارسها حمله کردند ولی پارسها چون اسلحه کافی در اختیار نداشتند ، شکست خوردند .

با کشته شدن مردونیه ایرانی ها به سنگرهای خود عقب نشینی کردند و به استحکام بخشیدن به مواضع خود پرداختند. ولی بر اثر حمله لاسدمونی ها و آتنی ها دیواره سنگرها خراب شد و یونانی ها توانستند وارد اردوگاه پارس ها بشوند سپس آنها آنجا را غارت کردند. بعد یونانی ها به تب حمله کردند و تعداد زیادی از مردم آنجا را به جرم کمک به ایرانی ها کشتند. ارته باز یکی از سرداران ایرانی بود که تمایلی به جنگ با یونانی ها نداشت ، بنابراین به موقع به کمک مردونیه نیامد و هنگامی که دید سپاهیان ایران شکست خورده اند و در حال فرار هستند ، به طرف هلس پونت حرکت کرد.

۱۴- جنگ گرانیک : نخستین جنگ داریوش سوم با اسکندر

در بهار ۳۳۴ (پ.م) اسکندر از بوغاز داردانل (HELLESPONT) گذشته وارد آسیای صغیر شد و جنگ اول در کنار رود گرانیک * - * - این رود حالا موسوم به کجاسو است - * - * که به دریای مرمره می ریزد روی داد. قشون ایران در این جا مرکب بود از سواره نظام ایرانی به عده ۲۰۰۰۰ نفر و پیاده نظام اجیر یونانی به همان عده. مِمنُن سردار یونانی در خدمت ایران عقیده داشت که لشکر ایران از جنگ احتراز نموده منظمأ عقب نشینند و اسکندر را به داخل ایران کشانیده در راه هر چه آذوقه هست معدوم کند و از طرف دیگر دولت هخامنشی با بحرّیه قوی خود عرصه را در اروپا به مقدونی ها تنگ نماید. رئیس قشون ایران این نقشه را برخلاف مرام جنگی ایرانی ها دیده رد کرد و قشون ایران در کنار راست رود گرانیک صفوف خود را بیاراست؛ بدین ترتیب که سواره نظام ایران در صفوف مقدم جا گرفت و سپاهیان یونانی در ذخیره ماندند. در ابتدا چنین به نظر می آمد که فتح با ایرانی ها خواهد بود زیرا تیراندازان ایرانی تلفات زیاد به صفوف دشمن وارد نمودند ولی وقتی که سپاهیان اسکندر از گرانیک گذشته خود را بی پروا به صفوف ایرانی ها زدند، ایرانی ها نتوانستند مقاومت نمایند به خصوص که خود اسکندر به قلب قشون ایران حمله برده، مهرداد داماد داریوش را به زمین افکند.



اسکندر مقدونی پیشاپیش سپاه خود بی باکانه می تازد

پس از آن قلب قشون شکافت و سپاهیان ایرانی متزلزل شده فرار کردند ولی اسکندر آنها را تعقیب نکرد و به یونانی هایی که در ذخیره بودند پرداخت. با وجود این یونانی ها پافشاری کرده جنگ کردند و چون کمکی به آنها نرسید، به استثنای ۲۰۰۰ نفر که اسیر گردیدند، تماماً در جنگ کشته شدند. پس از این فتح اسکندر اعلان کرد که تمام شهرهای یونانی از قید ایران آزادند؛ فقط شهر هالیکارناس (HALICARNASSE) در تحت ریاست (اَرُنْ تُبات ORONTOBATES) ایرانی و مِمُن یونانی سخت مقاومت کرد ولیکن بالاخره مغلوب شد و اسکندر یونانی های این شهر را که مقاومت نموده بودند برده کرده بفروخت. بعد از تسلیم شدن هالی کارناس، مِمُن از طرف دریا خود را به کشتی های ایران رسانیده چنان بر مقدونی ها برتری یافت که در دربار ایران امیدوار شدند به این که جنگ را آسیا به اروپا ببرند ولیکن این شخص که وجودش در این موقع آنقدر مغتنم بود، در حین عملیاتی در شهر می لِت درگذشت و قلب اسکندر از فوت او قوی شد چه او را حریف زبردست خود می دانست. اسکندر پس از این که به کارهای شهرهای یونانی تمشییتی داد داخل کاپادوکیه گردیده به کیلیکیه رفت و بعد به فریکیه درآمده عزیمت سوریه نمود.

لشکر او برای گذشتن از آسیای صغیر به سوریه مجبور بود از سه معبر تنگ و سخت یعنی از دربندهای کیلیکیه و سوریه و امان بگذرد. این تنگه ها به قدری صعب العبور بود که چهار نفر نمی توانستند پهلوی هم حرکت کنند و با داشتن قوای کمی

در این جاها می شد مدت ها اسکندر را معطل و تلفات زیاد وارد نمود ولیکن دربار ایران از این موانع نظامی هیچ استفاده نکرد . فنون جنگی در مقدونی و یونان ترقی زیاد نموده بود ولی داریوش به همان اسلوب قدیم و به جمع آوری سپاه عظیم چریکی توجه داشت . خاری دِموس یونانی که مانند مِمُنُ لایق و زبردست و در خدمت ایران بود تدارکات داریوش را انتقاد کرده گفت (این سپاه عظیم چریکی به چه کار آید . لشگر کم ولی مشق کرده و ورزیده لازم است تا از حملات اسکندر جلوگیری شود) چنان که یونانی ها نوشته اند داریوش متغیر گردیده او را بکشت .

۱۵- جنگ ایسوس : دومین جنگ داریوش سوم و اسکندر مقدونی

(۳۳۳ ق . م .) در ایسوس نزدیک خلیج اسکندرون داریوش انتظار ورود لشگر اسکندر را داشت و در این جا نقشه ای در نظر گرفته بود که اگر قشون او مشق کرده و فرماندهی به عهده سردار متین و رشیدی بود اسکندر در خطر بزرگی می افتاد ولیکن حضور داریوش مانع از گرفتن نتیجه گردید . توضیح آن که چون اسکندر از تنگه آمان گذشته به طرف سوریه رهسپار گردید داریوش از کوه های آمان عبور کرده در ایسوس اردو زد و پشت لشگر اسکندر را گرفت . انتشار این خبر در اطراف و اکناف عالم اثر عجیبی نمود چنان که در آتن شادی ها کردند چه مطمئن بودند که روابط اسکندر با مقدونی قطع شده و اضمحلال لشگر او حتمی است . ولیکن اسکندر همین که وضع را چنین دید جبهه لشگر خود را برگردانده بی پروا به سپاهیان سنگین اسلحه ایرانی در میسره حمله کرد و این ها عقب نشسته فرار کردند . داریوش چون عزیمت اینان را دید خود نیز فرار نمود (در این موقع ایرانی های رشید خیلی فداکاری کرده نگذاشتند اسکندر به شاه برسد و او فرصت یافت که بر اسب نشسته فرار کند) بعد از این واقعه آن قسمت های قشون ایران هم که دلیرانه جنگ می کردند متزلزل گردیده فرار نمودند .

عده سپاهیان داریوش را در این جنگ ۶۰۰,۰۰۰ نوشته اند . در جزو این عده ۳۰,۰۰۰ یونانی اجیر بودند و این ها بعد از متزلزل شدن سپاهیان ایرانی مدتی پافشاری کرده و مرتباً به طرف کوه رفته مواضع محکمی گرفتند و مقدونی ها جرأت نکردند آنها را تعقیب نمایند . یکی از جهات شکست قشون ایران را از اینجا می دانند که چون میدان جنگ بین دریا و کوه واقع و تنگ بود ، عده زیادی از لشگر ایران به کار نیفتاد و سواره نظام ایران نتوانست عملیات کند . پارْمِنِیُن (PARMNION) یکی از سردارهای اسکندر چادرهای داریوش را که مادر و زن و دختر و خواهر او در آن بودند با غنایم بسیار تصرف کرد و داریوش در اثر این شکست تکلیف صلح به اسکندر نمود .

شرایط صلح :

- ۱ - ایران ۱۰,۰۰۰ تالان (۱۲ میلیون به پول حالیه) بپردازد .
- ۲ - تمام ممالک از دجله تا دریای مغرب و بحرالجزایر به مقدونی واگذار شود .
- ۳ - داریوش دختر خود را به اسکندر بدهد و او در ازای این گذشته ها صلح نموده خانواده داریوش را مسترد دارد .

این شرایط را اسکندر نپذیرفت و گفت که اسرا و غنایم و غیره بر اثر فتح متعلق به او می باشند اما در باب صلح باید خود داریوش نزد او رفته درخواست آن را بنماید . پس از آن اسکندر به طرف جنوب برای تسخیر سوریه حرکت کرد * - * - نوشته اند که اسکندر در باب شرایط با دوست خود پارْمِنِیُن شور کرد . او گفت اگر من به جای تو بودم قبول می کردم . اسکندر در جواب گفت اگر من هم به جای تو بودم قبول می کردم - * - * ولیکن شهر صور و غَزَه ودتی با او جنگ کردند . اولی ۷ ماه قشون مقدونی را معطل نمود و بالاخره اسکندر از این راه بهره مندی یافت که قسمتی از کشتی های فنیقی بعد از

مشاهده ضعف ایران فرار کرده به طرف اسکندر رفت و کشتی های جزیره قبرس نیز به آنها ملحق شد ولی بعد از ورود سپاه اسکندر به شهر جنگ خاتمه یافت چه سوری ها از جان گذشته مقاومت کردند و مقدونی ها مجبور شدند تقریباً هر خانه را مانند قلعه ای بگیرند (در این مورد اسکندر خیلی بی رحمانه رفتار کرد) مقاومت غزه را از شجاعت باتیس قلعه بیگی این شهر و فداکاری ساخلو آن که عرب بود می دانند . این ها تا آخرین نفر کشته شده دو ماه اسکندر را معطل نمودند.

پس از آن اسکندر به مصر درآمد و مصری ها با آغوش باز او را پذیرفتند . بعد اسکندر به معبد آمون رفت و کاهنان مصری او را پسر خدا دانستند * - * - مادر اسکندر به او گفته بود که او پسر خدا است و اسکندر یقین حاصل کرده بود که این حرف مادر راست است با همین مقصود به معبد آمون رفت که او را پسر خدا بدانند . دو معبد یونانی که در آسیای صغیر بودند نیز او را به این مقام شناختند * - * - پس از آن او اسکندریه را در کنار دریای مغرب بنا و جذب قلوب از مصری ها نمود و در موقع حرکت ، ریاست قشون مصر را به یک نفر مقدونی ، ریاست مالیه را به یک نفر یونانی و باقی ادارات را به مصری ها سپرد (۳۳۱ ق . م) .

۱۶- جنگ گوگامل : آخرین نبرد داریوش سوم و اسکندر

اسکندر از مصر به طرف فرات عزیمت نمود (۳۳۱ پ . م) و از رود مزبور گذشته وارد بین النهرین شد . پس از آن از دجله گذشته متابعت ساحل یسار آن را کرد تا در گوگامل نزدیک نینوای سابق و آرْبِل (آرْبیل کنونی) به لشگر داریوش برخورد . از زمان عبور قشون اسکندر از فرات تا ورود آن به گوگامل فرصت های خوبی برای داریوش پیش آمد ولی او از این مواقع هیچ استفاده نکرد . اولاً جلگه بین النهرین برای عملیات سواره نظام ایران بسیار مساعد و با ترتیب دستجات ممکن بود به سبک جنگ گریز صدمات زیاد به قشون اسکندر وارد و حرکت آن را کند و بلکه مختل نمود چنان که پارتی ها در همین جاها با همین ترتیب چند قرن بعد قشون رومی را بیچاره کرده فاتح شدند . ثانیاً آب دجله در این موقع تند و عبور از آن مشکل بود و قشون ایران با داشتن تیراندازهای ماهر می توانست مانع از عبور قشون اسکندر گردد یا لاقط تلفات زیاد به آن وارد آرد . در گوگامل جنگی در مرتبه سوم بین قشون ایران و اسکندر روی داد .

سپاه ایران را یک میلیون نوشته اند ولیکن باید اغراق باشد * - * - کلیه ارقامی را که مورخین یونانی و شرقی ذکر می کنند باید همیشه با احتیاط تلقی کرد . یکی از جهات آن این است که خدمه بار و بنه و عمله و کارگر و هزاران نفر دیگر را که در این موارد جزو قشون و یا عقب آن حرکت می کنند در عده مردان جنگی محسوب می دارند - * - * این جا چند فیل جنگی هم تهیه کرده بودند . قشون ایران در این دفعه ورزیده تر بود و وقتی که جنگ درگرفت ایرانی ها در بعضی از قسمت ها عرصه را بر مقدونی ها تنگ کردند ولی فرماندهی داریوش در این جا هم باعث هزیمت لشگر ایران شد . توضیح آن که چون اسکندر پافشاری قشون ایران را دید حمله بدانجایی کرد که داریوش روی عرابه جنگی قرار گرفته بود و داریوش همین که دید در حوالی او جنگ می شود فرار کرد و فرار او باعث فرار قسمتی گردیده متدرجاً به قسمت های دیگر سرایت نمود و جنگ به شکست ایرانی ها منتهی شد و حال آن که در بعضی از قسمت ها پیشرفت با قشون ایران بود .

بعد از این جنگ اسکندر داریوش را تا آرْبِل که در مسافت ۱۷ فرسخ از دشت نبرد بود تعقیب کرده بعد به بابل رفت و مانند کوروش بزرگ دست مجسمه بل مردوک را گرفت و حکم کرد معابدی را که در زمان خشیارشا خراب کرده بودند تعمیر نمایند . پس از آن به شوش درآمد و ۵۰,۰۰۰ تالان طلا که در خزانه شوش بود تصرف کرد * - * - به پول امروزی تقریباً ۶۰

میلیون تومان - * - * بعد به طرف پُرس پُلِیسُ (تخت جمشید امروزی) و پاسارگاد (مشهدمرغاب کنونی) از راه بهبهان روانه شد . کیستی ها (اوکسیان یونانی ها) باج از اسکندر خواستند زیرا در اواخر دوره هخامنشی معمول شده بود که شاهان انعامی به آنها می دادند . بعد از راندن آنها اسکندر به دربندپارس (کوه گیلویه کنونی) رسیده دچار مقاومت شدید آریو برزن و سپاهیان او گردید و چون مقدونی ها از جبهه نتوانستند بر آنها فایق آیند ، اسکندر مجبور شد همان کار کند که ایرانی ها در ترموپیل کردند و بنابراین قسمتی از قشون یونانی از کوره راه ها حرکت کرده پشت سر مدافعین را گرفت و آنها را قلع و قمع نمود .

این یگانه مدافعه مرتب و صحیحی بود که در این زمان به عمل آمد . بعد از ورود به پرس پلِیس اسکندر کشتاری در شهر راه انداخت و قصر شاهان هخامنشی را آتش زد و اهالی را برده کرده بفروخت - * - * دیو دور و کنت کورس و پلوتارک چنین نوشته اند ولی آرین ساکت است - * - * تا مردم ایران بفهمند که سلطنت هخامنشی ها خاتمه یافته و نیز از ایرانی ها در ازای آتشی که به شهر آتن در زمان خشیارشا زده بودند انتقام کشیده باشد . در این جا علاوه بر ذخایر خزانه ، ۱۲۰,۰۰۰ تالان به تصرف اسکندر درآمد * - * - به پول امروزی ، ۱۴۴ میلیون تومان - * - * . پس از تسخیر پرس پلِیس اسکندر به همدان رفت (۳۳۰ ق . م .) و در آنجا خزانه خود را که بالغ بر ۱۸۰,۰۰۰ تالان بود گذاشته ، ۶۰۰۰ مقدونی برای محافظت آن بگماشت و خودش از راه ری برای تعقیب داریوش حرکت کرد چه او با وجود شکست های پی در پی هنوز از پای ننشسته و در صدد تهیه سپاه جدیدی بود . وقتی که اسکندر به نزدیکی دامغان امروزی رسید ، شنید که بس سوس (BESSUS) والی باختر و برسنْتِس (BARASANTES) والی رُخج داریوش را گرفته اند .

اسکندر بشتافت تا به آنها برسد اما بس سوس همین که از آمدن اسکندر مطلع شد به داریوش زخم مهلکی زده فرار کرد و اسکندر وقتی رسید که داریوش فوت کرده بود . به امر اسکندر نعش او را با تشریفات به پاسارگاد برده دفن کردند . پس از آن اسکندر حرکت کرده به مملکت تپوری ها (طبرستان) و از آنجا به وُرکان (گرگان امروزی) رفت . موافق روایات پارسی های زرتشتی اسکندر بعد از تسخیر ایران اوستا را از گنج شاپیکان به دست آورده امر کرد بعضی از قسمت های آن را که راجع به طب و نجوم بود به زبان یونانی ترجمه نمایند و باقی را در آتش انداخت . محققین نتوانسته اند معلوم نمایند که گنج شاپیکان کجا بوده است .

۱۷- جنگ گاوگاملا : دفاع مردانه ژنرال آریو برزن در برابر سپاه اسکندر

بر پایه یادداشتهای روزانه "کالیستنس" Callisthenes مورخ رسمی اسکندر، ۱۲ اوت سال ۳۳۰ پیش از میلاد، نیروهای این فاتح مقدونی در پیشروی به سوی "پرسپولیس" پایتخت آن زمان ایران، در یک منطقه کوهستانی صعب العبور (دربند پارس، تکاب در کهگیلویه) با یک هنگ ارتش ایران (۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ نفر) به فرماندهی ژنرال «آریو برزن Ario Barzan» رو به رو و متوقف شدند و این هنگ چندین روز مانع ادامه پیشروی ارتش دهها هزار نفری اسکندر شده بود که مصر، بابل و شوش را قبلاً تصرف و در سه جنگ، داریوش سوم را شکست و فراری داده بود .

سرانجام این هنگ با محاصره کوهها و حمله به افراد آن از ارتفاعات بالاتر از پای درآمد و فرمانده دلیر آن نیز برخاک افتاد. مورخ اسکندر نوشته است که اگر چنین مقاومتی در گاوگاملا (Gaugamela) کردستان کنونی عراق) در برابر ما صورت گرفته بود، شکست مان قطعی بود. در "گاوگاملا" با خروج غیر منتظره داریوش سوم از صحنه، واحدهای ارتش ایران نیز که درحال پیروز شدن بر ما بودند؛ در پی او دست به عقب نشینی زدند و ما پیروز شدیم. داریوش سوم در جهت شمال شرقی ایران فرار کرده بود و «آریو برزن» در ارتفاعات جنوب ایران و در مسیر پرسپولیس به ایستادگی ادامه می داد. دلاوری های ژنرال آریو برزن، یکی از فصول تحسین برانگیز تاریخ وطن ما را تشکیل می دهد و نمونه ای از جان گذشتگی ایرانی در راه میهن را منعکس می کند .

آریو برزن و مردانش ۹۰ سال پس از ایستادگی لئونیداس در برابر ارتش خشایارشا در ترموپیل، که آن هم در ماه اوت روی داد مقاومت خود را به همان گونه در برابر اسکندر آغاز کرده بودند. اما میان مقاومت لئونیداس و آخرین ایستادگی «آریو برزن» در این است؛ که **یونانیان در ترموپیل، در محل برزمین افتادن لئونیداس، یک پارک و بنای یاد بود ساخته و مجسمه او را برپا داشته و آخرین سخنانش را بر سنگ حک کرده اند تا از او سپاسگزاری شده باشد، ولی از «آریو برزن» ما جز چند سطر ترجمه از منابع دیگران اثری در دست نیست. چرا؟** اگر به فهرست درآمدهای توریستی یونان بنگریم خواهیم دید که بازدید از بنای یاد بود و گرفتن عکس در کنار مجسمه لئونیداس برای یونان هر سال میلیونها دلار درآمد گردشگری داشته است. همه گردشگران ترموپیل این آخرین پیام لئونیداس را با خود به کشورهایشان می برند: ای رهگذر، به مردم لاکونی (اسپارت) بگو که ما در اینجا به خون خفته ایم تا وفاداریمان را به قوانین میهن ثابت کرده باشیم (قانون اسپارت عقب نشینی سرباز را اجازه نمی داد). لئونیداس پادشاه اسپارتی ها بود که در اوت سال ۴۸۰ پیش از میلاد، دفاع از تنگه ترموپیل در برابر حمله ارتش ایران به خاک یونان را برعهده گرفته بود.



ژنرال آریو برزن

۱۸- جنگ حران : نبرد سورنا سردار اشکانی با رومیان



سوارکاران پارتی متبحر در تیراندازی به سوی عقب با همین شیوه دشمنان را از پای درمی آوردند

سورنا سردار بزرگ ایرانی در زمان ارد اول شاه اشکانی می زیست. او بین سالهای ۸۶-۸۰ (پ.م) متولد شد او از حیث نژاد، ثروت و نام ، مقام اول را پس از شاه داشت و از نظر شجاعت در میان پارتها بی همتا بود. در زمانی که بیش از ۳۰ سال نداشت ارد اول او را به جنگ کراسوس سردار بزرگ رومی فرستاد. تعداد زنهایی که سورنا را همراهی می کردند به ۱۰۰ می رسید. در نبرد حران چون سپاه ایران با سپاه روم روبرو شد ، به فرمان سورنا لشگریان از خود صداهای ترسناک در آوردند. سپاه روم در ترس و وحشت فرو رفت. سپس ردا را کنار انداخته و روپوش سلاح خود را برداشتند. برق اسلحه ها میدان جنگ را روشن کرد. در مرکز میدان سورنا با لباس مادی و سرا پا مسلح ایستاده بود. لشگر ایران در ابتدا قصد حمله با نیزه را داشت که موفق نشد و حالت عقب نشینی به خود گرفت. چون رومی ها فکر کردند سپاه ایران در حال فرار است ایشان را تعقیب کردند که با تیرباران پارتها مواجه شدند. سپس به جنگ با نیزه پرداختند. کراسوس رومی فرزندش را نیز وارد میدان نبرد کرد اما پسرش زخمی شد و بی تاب بود. وی به همراهانش دستور داد با نیزه وی را بکشند. پارت ها سر این پسر را بردند و بالای نیزه زده و به پدرش نشان دادند. سورنا به وسیله مترجمی اعلام کرد برای مذاکره آماده است . سربازان کراسوس به وی فشار آوردند تا مذاکره کند. کراسوس پیاده شد تا جهت صحبت نزد سورنا رود که یک سرباز سوی او دوید و کراسوس را کشت و سرش را جدا کرده ، نزد سورنا فرستاد. ارد اول در پایتخت در حال تماشای نمایش بود که سر کراسوس را جلوی پایش انداختند. سورنا بیش از ۲۰,۰۰۰ رومی را کشت و ۲۰,۰۰۰ تن را اسیر کرد. این فتح آنقدر عظیم بود که حتی ارد نیز به او حسادت برد و دستور قتل سورنا صادر شد. در نهایت بین سالهای ۵۶-۴۶ (پ.م) سردار بزرگ ایران را مسموم نمودند. سورنا از لحاظ چهره ، قد و قامت انگشت نما بود و موهایش را فرق می گرفت. وی از بزرگترین خاندان پارت بود که در روز تاج گذاری ، رئیس این خانواده بود که تاج را بر سر شاه می گذاشت.

۱۹- جنگ کاره : نبرد ارد پادشاه اشکانی با کراسوس سردار رومی

روم که پس از نابودی کارتاژ، نابودی پادشاهی پونت، تضعیف ارمنستان و تسخیر یونان تقریباً در آسیای صغیر و مدیترانه دشمنی نداشت و در شمال اروپا نیز تا توانسته بود از جنگل نشینان به اسارت گرفته بود، اکنون برای فتح جهان متمدن آن روز باید وارد بین النهرین می شد. حال آنکه در شرق قدرت جدیدی در حال توسعه بود. پارت ها یا اشکانیان در حدود ۱۰۰ سال قبل از میلاد به قدرتی قابل توجه رسیده و با اخراج سلوکیان از سرزمین اصلی ایران اکنون قصد ورود به ارمنستان، آسیای صغیر و بین النهرین را داشتند. طبیعی بود که در این شرایط جنگ غیرقابل اجتناب باشد. مهرداد اول پادشاه اشکانی ابتدا برای آنکه از جانب بیابانگردان شرقی رها شود، آنها را در یک نبرد تعیین کننده شکست داد و سکاها و صحرانوردها در اثر این شکست تا ده ها سال مزاحم ایران نشدند .

بنابراین جانشینان او از جانب شمال و شرق راحت بودند. دلیل اولیه پیدایش تضاد بین ایران و روم در زمان نبردهای ارمنستان و روم، پمپه سردار رومی از ایران خواست تا در این نبرد به زیان ارمنستان شرکت کند و در مقابل دو شهر ارمنستان در اختیار ایران باشد. اما پس از پایان جنگ و شکست ارمنستان، پمپه با این استدلال که ایران در جنگ با ارمنستان جدی نبوده، از این قول خود شانه خالی کرد. پمپه سردار پرقدرت رومی پس از مطیع ساختن سوریه و آسیای صغیر، وارد بین النهرین شده و این تقاضای فرهاد پادشاه ایران را برای آنکه رود فرات حد فاصل دو کشور باشد را نپذیرفت. به گفته مورخان، پمپه در همان زمان حتی خیال ورود به ایران را به سر داشت، اما به دلیل وسعت خاک ایران از این تصمیم منصرف شد و آتش جنگ موقتاً خاموش شد.

کراسوس، پمپه و سزار، سه سردار بزرگ روم در ۶۰ قبل از میلاد با یکدیگر توافق کردند که در انجام کارها با یکدیگر هماهنگ باشند و بنابراین علی رغم وجود سنا، این سه نفر حاکم امپراتوری بودند. کراسوس در ۵۵ قبل از میلاد به حکمروایی سوریه منصوب شد.

او در سال بعد با استفاده از قدرت لژیون های روم، بین النهرین را تسخیر و عملاً ایران و روم را هم مرز کرد. پیروزی های مداوم روم در اروپا و شرق سبب شد تا روم ظفر بر ایران را نیز کار ساده ای فرض کند. اشتباه بزرگ کراسوس «آرتا وردیس»، پادشاه ارمنستان پس از آنکه از تصمیم کراسوس مطلع شد، به او پیشنهاد داد که از خاک این کشور به ایران حمله ور شود. چرا که لژیونرها در کوهستان بهتر می جنگند و سواران پارت (نقطه قوت ارتش ایران) نمی توانند در خاک کوهستان ارمنستان به خوبی تاخت و تاز کنند. وی حتی وعده شانزده هزار سوار و سی هزار پیاده را به کراسوس داد، اما کراسوس به دلیل غرور ناشی از پیروزی های مکرر لژیون های رومی و آشنایی به خاک بین النهرین درخواست او را نپذیرفت و ۵۴ قبل از میلاد آماده جدال با ایران شد. اگر کف دست من مو می بینید، ایران را خواهید دید پادشاه ایران در این زمان اوژد بود. وی در ابتدا خواهان جنگ با سربازان کراسوس نبود و سفیری به نزد کراسوس فرستاد با این پیام که اگر مردم روم خواهان جنگ با من بودند، من از بدترین عواقب آن نیز بیم نداشتم، اما اگر شما (کراسوس) با هدف شخصی می خواهید به ایران دست اندازی کنید، حاضرم به سفاهت شما رحم کرده و اسرای روم را پس دهم (تا جنگ نشود).



پوشش نظامی سواران اشکانی

کراسوس مغرور، در پاسخ به سفیر ایران گفت: جواب شما را در سلوکیه می‌دهم (مراد از سلوکیه، خاک ایران است) و سفیر ایران نیز در جواب او با خنده جمله معروفی را گفت. «اگر در دست من مو می‌بینید، ایران را خواهید دید.» سرعت عمل شاه ایران او را در این زمان از سرداری بسیار باهوش و ورزیده به نام سورن (یا سورنا) بهره می‌برد، اول بسرعت به ارمنستان حمله برد تا از شکل‌گیری سپاه بزرگ ارمنی علیه نیروهای خود جلوگیری کند. سپس سورن را به جنگ با کراسوس فرستاد. اقدام او را از نظر نظامی بسیار دارای اهمیت بود، چرا که ارمنستان تسخیر شده و ارتباطش با سردار رومی قطع شده بود. اکنون برای پیروزی تنها به رشادت سواران پارت احتیاج بود. کراسوس با ۴۲ هزار سرباز لژیون خود وارد جلگه‌های بین النهرین شده و به حران یا کاره رسید. سورن که می‌دانست سربازان حرفه‌ای و غرق در جوشن و فولاد روم را به سادگی نمی‌توان شکست داد، دست به حيله جنگی زد. وی عمده سواران پارتی خود را پشت تپه‌ها پنهان کرد و آنهایی را که به سمت کراسوس کشاند نیز موظف کرد تا سلاح‌های خود را زیر لباس پنهان کنند. هنگامی که لژیونها ترکیب «فالانژ» را به خود گرفتند ناگهان ایرانی‌ها به صدای طبل از گوشه‌های مختلف به لژیونهای رومی حمله بردند. سربازان منظم رومی جهت مبارزه را تغییر داده و نیزه‌های خود را به سمت نیروهایی که آنها را از پشت مورد هجوم قرار دادند برگرداندند اما سرعت آنها به اندازه سواران پارت نبود و این لژیونها نتوانستند به سرعت آنها، جای خود را تغییر دهند. در این اثنا سواران ایرانی لباس خود را کنار زده و کمان‌ها، سلاح‌ها و زره‌های خود را نمایان کردند.

سرداران پارت با حرکت زیگزاگی تیرها را به سمت لژیونهای رومی رها کردند. ابتکار عمل اکنون در دست سپاه ایران بود. آنها لژیونها را به سمت بیابان کشیدند و بخش عظیمی از مردان رومی با تیر پارت‌ها بر زمین افتادند. در این زمان فابیوس پسر کراسوس که سال‌ها هم‌رزم سزار بزرگ بود با ۱۴۰۰ سوار سنگین اسلحه به کمک کراسوس رسید. ورود فابیوس و دلاوری سواران وی سبب شد تا کراسوس برای ساعاتی از زیر ضربات پارت‌ها بیرون آید اما ظرف همین مدت فابیوس و سواران آن به کلی توسط پارت‌ها منهدم شدند. کراسوس زمانی که می‌خواست مجدداً فرمان حمله بدهد ناگهان سر پسر خود را به نیزه مردان سوار پارت دید. روحیه رومی‌ها اکنون بشدت تضعیف شده و بالعکس پارت‌ها حملاتشان را تشدید کردند. اکتاویوس سردار دیگر رومی در این موقع پیشنهاد عقب‌نشینی به کوهستان را (برای در امان ماندن از حمله سواران) داد اما راهنمای عرب به رومی‌ها خیانت کرد (و یا اشتباه کرد) در نتیجه سورن به حملات خود به رومی‌ها ادامه داد.



۲۰- جنگ آنتوانت : نبرد فرهاد چهارم با رومیان

مرگ سزار و جنگهای داخلی روم در نهایت سبب به قدرت رسیدن مارک آنتوانت و اکتاویوس شد. اکتاویوس در اروپا قدرت را در دست گرفت و آنتوانت پس از ازدواج با کلپاترای معروف، مصر، شمال آفریقا و آسیای نزدیک را در اختیار گرفت. روم در آن سالها در اوج قدرت بود و لژیونهای این کشور، دنیای متمدن آن روزگار را کاملاً تحت سیطره داشتند اما در شرق آنها موفق به ورود به خاک ایران و بعد از آن دسترسی به ثروت هندوستان نشده بودند.

انتقام کراسوس :

مارک آنتوانت و بسیاری از سرداران رومی نمی توانستند سرنوشت غم انگیز کراسوس را از یاد ببرند و فکر می کردند باید به هر قیمت شده انتقام خون او و ۲۰ هزار لژیونر را از ایرانیان بگیرند. علاوه بر آنکه دولت پارت پس از قدرت گرفتن چندبار سعی در تصرف متصرفات روم در سوریه و آسیای صغیر کرده بود و بین النهرین نیز اکنون به طور نسبی در تصرف ایران بود. بهانه جنگ در ابتدا بسیار جزئی و غیرقابل استناد بود اما بعداً آنتوانت (آنتونی) بی پرده ابراز تمایل به جنگ کرد و فرهاد چهارم پادشاه ایران نیز سعی کرد خود را بی علاقه به جنگ نشان دهد اما در خفا به تجهیز نیروهای خود در سمت راست ساحل فرات پرداخت. برداشت آنتوانت این بود که باید با سپاهی بزرگتر از کراسوس به جنگ ایران برود و به همین دلیل ۱۶ لژیون بزرگ رومی (۶۰ تا ۷۰ هزار نفر) را به همراه ۱۰ هزار سوار و سی هزار نیروی ذخیره به سمت فرات برد. پادشاه ارمنستان نیز در این برنامه ریزی مرگبار، سردار رومی را همراهی می کرد و ۱۳ هزار سوار و پیاده برای او آماده ساخت. سپاه عظیم رومی در تابستان ۳۶ قبل از میلاد به فرات رسید اما جبهه محکم ایرانیها او را وادار کرد تا قوای خود را تا ارمنستان عقب بکشد و در آنجا در کنار شاه ارمنستان ارتاوسدس نقشه ورود به ایران را طراحی کند؛ غافل از آنکه ایرانیان نیز در این مدت قوای خود را به شمال ایران انتقال داده اند. سرپرسی سایکس در کتاب خود درباره لشکرکشی آنتوانت می گوید: «ارتاوسدس (شاه ارمنه) به او پیشنهاد کرد چون قشون پارت در فرات جمع هستند، بهتر است نقشه جنگ را تغییر داده از ارمنستان به آذربایجان حمله

برده و پایتخت آنجا را به تصرف درآورد، چه حکمران آنجا از متفقین پارت است.» راهنمایی ارتاوسدس سبب شد آنتونی نیروهای خود را به دو قسمت کرده و ماشین آلات جنگی و قلعه گیری خود را با بخشی از نیروها بر جای گذارده و به سرعت خود را به پراسپا پایتخت ماد کوچک (آذربایجان) برساند. اما وقتی به آنجا رسید، مشاهده کرد ایرانیان آماده مقاومتند، پس در انتظار رسیدن برجهای متحرک، منجنیق و سایر ادوات قلعه گیری ماند.

اولین ضربه مرگبار :

اشتباه بزرگ آنتوانت در بر جای گذاشتن ماشین آلات جنگی با چند هزار سرباز برای او بسیار گران تمام شد چرا که پارتیها صاعقه وار به سربازان رومی و استاتیانوس سردار آنها حمله برده و رومیها را که شمار آنان به هزار نفر می رسید، قتل عام و ماشین های او را تصاحب کردند. پادشاه ارمنستان در این زمان اوضاع را نامناسب دید و حدس زد آینده بدی در انتظار رومیها است، بنابراین بی صدا با سپاه خود از رومیها جدا شد و ناگهان آنتوانت متوجه شد قرار است بلای کراسوس سر او و سربازانش نازل شود.

ضربه دوم :

در حالی که مواد غذایی رومیها رو به اتمام بود، پارتها جنگ و گریز را آغاز کردند. پاییز فرا رسید و آنتوانت ترجیح داد محاصره پراسپا را ترک گوید، اما این بار این پارتها بودند که او را راحت نگذاشتند. سپاه روم از طریق ارومیه امروزی بنای عقب نشینی گذاشت و برای آنکه بلای کراسوس بر سر آنها نیاید، عقب نشینی از مناطق کوهستانی را ادامه داد اما در حوالی تبریز اولین برخورد سنگین با سپاهیان پارتی به وقوع پیوست. آنتوانت فلاًخن اندازان را که از گلوله های سربی استفاده می کردند، به عنوان تیر آخر خود به میدان آورد و سواران گل نیز از جانب دیگر به دفاع از لژیونها پرداختند و پارتها را به عقب راندند. اما پارتها ۱۹ روز مداوم با شیوه جنگ و گریز رومیها را کاملاً خسته کردند و در نبردی بزرگ در حوالی رود ارس ۸ هزار رومی دیگر کشته شدند.

هزیمت رومیها به سمت غرب، فرهاد را بر آن داشت رومیها را به حال خود رها کند اما «سرما و گرسنگی» اکنون به کمک پارتها آمده و باقیمانده سپاه او را نیز از پای درآورد. هزاران رومی دیگر نیز تا رسیدن به مقر زمستانی رومیها کشته شدند. گفته می شود در این نبردها بالغ بر ۲۰ هزار رومی کشته شدند. این نبردها در ۳۵ قبل از میلاد خاتمه یافت.

نتیجه نبردهای دوم ایران و روم :

۱- آنتونی چندی بعد از شکست از اکتاویوس سردار دیگر رومی کشته می شود اما بی شک شکستهای او در ایران و ارمنستان در این «افول قدرت» بی تأثیر نبوده و ابهت این سردار رومی پس از شکستهای خرد کننده در شرق فرو ریخته است. شکست او در ۳۱ قبل از میلاد از اکتاویوس سبب خودکشی او و کلوپاترا می شود

۲- روم درمی یابد در شرق قادر نیست از «حدی» جلوتر برود چرا که دولتی پر قدرت مانع دست اندازی «امپراتوری» به بین النهرین، پارس، پارت و ایلام است. این شکست سبب شد اکتاویوس نیز که اکنون به نام اگوستوس معروف شده و قدرتی در سطح سزار و سولا یافته بود مصالحه را با فرهاد به جنگ ترجیح دهد. اگوستوس در این زمان قدرتی بسیار زیاد داشت و به گفته مورخان تنها ارتش ثابت او ۲۵ لژیون ۵ هزار نفری (۱۲۵ هزار نفر) بود. سپاهیان روم در این زمان کل اسپانیا، فرانسه،

بخشی از آلمان، اتریش، سوئیس، کل ایتالیا، کل بالکان، یونان، غرب ترکیه، سوریه و شامات (اردن، لبنان، فلسطین)، شمال عربستان، مصر و شمال آفریقا را در اختیار داشتند و بی شک اگر دولت پارت نبود آنها به فکر بلعیدن خاک ایران، بین النهرین، ایلام، آتروپاتن (آذربایجان) و ارمنستان می افتادند. شکست پیاپی ۲ سردار رومی به فاصله ۲۰ سال (کراسوس ۵۳ قبل از میلاد و آنتوانت ۳۴ قبل از میلاد) اشتهای روم را برای پیشروی به سوی شرق سرد کرد.

۳- روش رزمی پارتها (جنگ و گریز سواران) :

رومیها را به وحشت انداخت و آنها به این فکر افتادند که چگونه می توان برای این نوع مبارزه چاره اندیشی کرد.

۲۱- جنگ تراژان : نبرد خسرو اشکانی با رومیان

از حدود سالهای ۲۰ میلادی به بعد امپراتوری روم رو به ترقی بود حال آن که ایران دوران پارت مرتب ضعیف تر می شد پادشاهان اشکانی به سرعت جای خود را به نفرات بعدی می دادند و امپراتوری پارت دیگر قدرت یک قرن قبل خود را نداشت. در این میان اما در روم پس از مرگ نروا حاکم بزرگ رومی، تراژان که فردی اسپانیایی الاصل بود به امپراتوری رسید. تراژان یک نظامی جنگ دیده بود که قصد داشت مرزهای شرقی روم را وسعت دهد و به همین جهت به بهانه دخالت ایران در امور ارمنستان در ۱۱۴ میلادی با لژیونهای ورزیده اروپایی خود عازم سوریه شد. خسرو شاه اشکانی که در این زمان علاقه چندانی به جنگ با امپراتور روم نداشت ابتدا سعی کرد با فرستادن پیشکش و هدایا مانع ورود تراژان به شرق شود اما تراژان که به قدرت نظامی خود مغرور بود هدایای ایران را رد کرد و به سفیر ایران پاسخ داد که در سوریه تصمیم خود را به شما اعلام می کنم. او حتی شاهزاده ارمنستان را که برای اعلام آمادگی کشورش در تبعیت از روم به پیش او آمده بود به قتل رساند .

در چنین شرایطی جنگ به نظر غیرقابل اجتناب می آمد. تراژان پس از تسخیر کامل ارمنستان در سال ۱۱۵ ، انطاکیه را گرفت و عازم بین النهرین شد و در ۱۱۶ شهر آباد هاترا در بین النهرین را گرفت. در این زمان متأسفانه از ایران هیچ کمکی برای سپاهیان مدافع شهرها نرسید و در نتیجه تراژان در کلیه نبردها غالب شد. وی پس از به آب انداختن کشتیهای جنگی در همان سال از فرات به سمت جنوب رفت و بابل را گرفت. تراژان پس از تصرف تیسفون و سلوکیه توانست خود را به سواحل شمالی خلیج فارس برساند جایی که تاکنون پای هیچ رومی نرسیده بود.

استراتژی نبرد فرسایشی :

خسرو در این زمان به خوبی می دانست که مبارزه با لژیون های جنگ آزموده رومی فایده ای ندارد بنابراین مصمم شد تا با تحریک مناطق متصرفه جنگ طولانی و فرسایشی را علیه سردار رومی به راه اندازد .

تراژان که انتظار مقاومت از سوی مناطق اشغال شده رانداشت ناگهان در جنوب بین النهرین احساس خطر کرد چرا که ارتش او از سوریه تغذیه می شد و فاصله بسیار طولانی او با سوریه می توانست نقطه ضعف اساسی او در مقابل با شورشیان که اکنون کلیه فتوحات او را به خطر انداخته بودند باشد. تراژان با بازگشت به داخل بین النهرین سعی کرد تا شورشها را سرکوب کند اما شهرهاترا (یاالخصر) آنقدر مقاومت کرد تا سردار رومی مجبور به عقب نشینی شد. در ۱۱۷ میلادی، خسرو از جنوب بین النهرین حرکت را شروع کرد و پس از تصرف تیسفون قصد نبرد با تراژان را کرد. او می دانست که ۳ سال نبرد مداوم در سرزمینهای شرقی لژیونهای رومی را خسته کرده و اکنون شکست دادن آنها سخت نیست. اما در روم اتفاقات جدیدی در حال

رخ دادن بود. مرگ تراژان سبب روی کار آمدن هادریان شد و وی نیز صلاح را در عقب کشیدن نیروهای رومی به غرب فرات دید. بنابراین رومیها مجدداً در شرق به سوریه بازگشتند و تنها در شمال ارمنستان و آدیابن در اختیار آنها ماند. (سال ۱۲۲) نتیجه نبردهای تراژان نروا و تراژان قدرت روم را به «حداکثر» رسانده بودند اما روم باید برای تصرف دنیای متمدن به سمت شرق می رفت و ایران هنوز برای او سدی بود. روم در این زمان ۳۰ لژیون عظیم را با حدود ۱۸۰ هزار سرباز و ۲۰ هزار سوار در اختیار داشت که قدرت هرکدام از آنها برابر با ۳ جنگجو بود. این در حالیست که رومیها در نبردهای محلی نیروی جدید نیز به کار می گرفتند .

در چنین شرایطی فتح بین النهرین توسط تراژان عجیب نبود اما عقب نشینی رومیها بار دیگر خطر اشغال ایران توسط روم را منتفی کرد اگرچه سبب تصرف کشورهای شمال غرب ایران توسط ارتش روم شد. همچنین روم در این زمان توانست (هرچند به طور موقت) خود را به جنوب بین النهرین برساند.

۲۲- جنگ هرمزدگان : نبرد اردشیر پاپکان و اردوان پنجم سقوط سلسله اشکانیان



اردشیر پاپکان

پاره ای از مورخان یازدهم سپتامبر سال ۲۲۶ میلادی (شهریور ماه) را سالروز جنگ هرمزدگان (نزدیکان بهبهان) ذکر کرده اند و از آن به نام جنگ داخلی ایرانیان نام برده اند. در این جنگ اردشیر پاپکان حاکم پارس بر اردوان پنجم شاه اشکانی غلبه

کرد که با کشته شدن وی حکومت ۴۷۶ ساله اشکانیان پایان یافت. اردشیر برغم علاقه ای که به کرمان داشت و پیش بینی می شد که این شهر را مرکز حکومت خود قرار دهد، پایتخت را از تیسفون (کنار دجله) منتقل نکرد. ساسانیان در طول حکومت چهار قرنی خود مانع از ورود نژاد نیمه زرد از آسیای مرکزی به قلمرو ایران شدند؛ کوشش داشتند که اختلاط نژاد در ایران صورت نگیرد و امکان ندادند که حکومت روم در آسیا پیشروی کند. آئین زرتشت را دین رسمی ایرانیان قرار دادند و رومیان را وادار کردند که پیروان آن را در قلمرو خود مخصوصاً در بالکان تحمل کنند. ساسانیان که اردشیر سر سلسله آنانست پایه گذار یک ناسیونالیسم افراطی در ایران هستند. اواخر دوران این سلسله که کشور دچار گسترش شکاف طبقاتی شده بود، مزدک مسلک سوسیالیستی خود را مطرح کرد که در آغاز کار مورد توجه قرار گرفت.

۲۳- جنگ سورس : نبرد اردشیر اول ساسانی با رومیان

چنانچه ذکر شد ادامه ضعف دولت پارتها مصادف شده بود با اوج قدرت امپراتوری روم و به نظر می رسید رومیها نیز علاقه ای به هجوم به شرق ندارند گو اینکه از طرف دیگر خیالشان از پارتیها راحت بود چرا که این اواخر آنها در چند نبرد منطقه ای ایرانیها را شکست داده بودند. اما اتفاقی جدید این توازن را بر هم زد. در ۲۲۶ میلادی، اردشیر پادشاه پارس اردوان را در ۳ جنگ متوالی شکست داد و سلسله اشکانی را از ایران حذف کرد. اردشیر در سال ۲۲۶ سپاهی بزرگ گردآورد و پس از انقیاد کامل نقاط مختلف ایران و توسعه مرزهای شرقی در ۲۲۸ از فرات گذشت تا شکستهای اخیر ایرانیان را تلافی کند و در ضمن رومیها را از آسیای غربی بیرون کند. قیصر روم در این زمان جوانی به نام سوروس بود که مایل به جنگ با اردشیر نبود چرا که می دانست نبرد با سپاه گردآوری شده ایرانیها، لااقل یک سال زمان می برد و پادگانهای سوریه به تنهایی قادر به مقابله با مردان اردشیر نبودند. وی ابتدا نامه ای به اردشیر نوشت و از او خواست تا از قدرت عظیم نظامی روم که ضرب شست آن را قبلاً تراژان به ملل شرق نشان داده برحذر باشد اما اردشیر پاسخ امپراتور را با اعزام ۴۰۰ سفیر با پیام های تند برای سوروس داد.

قیصر نیز دستور بازداشت این افراد را داده و آماده جنگ شد. در ۲۳۱ میلادی سوروس نیروی بزرگی را در انطاکیه فراهم آورد ولی بزرگترین اشتباه نظامی خود را مرتکب شد. سپاه وی گویا متجاوز از ۱۰۰ هزار نیروی جنگی بوده وقادر بود از عهده سپاه اردشیر برآید اما سوروس به اشتباه سپاه خود را ۳ دسته کرده یک دسته را به شمال برای حمله به آتروپاتن (آذربایجان) و ماد فرستاد و یک بخش را نیز مأمور فتح جنوب ایران کرد و خود به قلب ایران و پارس حمله کرد. اردشیر از این اشتباه نهایت استفاده را کرده و به نیروهای شمالی دستور داد که با جنگ و گریز سپاه روم را خسته کنند و خود با حمله به سپاه جنوبی رومی که در حوالی شوش بود آنها را کاملاً از بین برد.

تضعیف سپاه شمالی و نابودی سپاه جنوبی، سوروس را در مواجهه با شاه ایران تنها گذاشت و در نتیجه وی وحشت زده به داخل سوریه عقب نشست. اگرچه اردشیر در این مرحله قادر به نابود کردن ساخلوی رومی در سوریه و انطاکیه و خارج کردن کامل رومیها از آسیای غربی بود اما ترجیح داد به خلع ید روم از بین النهرین و ارمنستان قناعت کند و خود را درگیر نبرد بزرگتر نکند. بنابراین دژ نصیبین و حران را در تصرف نگاه داشت و با قیصر صلح کرد. نتیجه نبرد این پیروزی پس از ۲۵۰ سال مجدداً رخ داد. (اگرچه ایران در نبردهای فرعی موفق به شکست رومیها شده بود) و چنانکه گذشت زمان نیز ثابت کرد مواضع

رومیها را در بین النهرین ضعیف کرد و این امپراتوری را در اوج قدرت مجبور به پذیرش یک امپراتوری قدرتمند دیگر در مرزهای شرقی خود کرد. این جنگ همچنین سبب مطرح شدن دولت ساسانی در سطح جهان شد.

۲۴- جنگهای اردشیر پاپکان : جهت بست امپراتوری ساسانی

قدرت تازه‌ای که با پیروزی نهایی اردشیر پاپکان (اردشیر) بر اردوان پنجم در سرزمین پارس جای دولت اشکانیان را اشغال کرد، واکنشی در مقابل نظام ملوک طوایفی بود که پادشاه نوحاسته‌ی پارس آن را میراث «دش خوتائیه» اسکندر می‌دانست و بدون رهایی از آن احیای مجدد حیثیت ایران قبل از مقدونی را، که وی به جدّ خواستار آن بود، غیرممکن می‌یافت. برای انداختن این ملوک طوایفی هم ایجاد وحدت و تمرکز لازم بود و اردشیر برخلاف پادشاهان باستانی (= هخامنشی) که تسامح را وسیله‌ی ضروری برای تضمین تحقق این امر می‌شمردند، استقرار یک آیین رسمی و اتحاد بین دین و دولت را در وجود شخص فرمانروا شرط لازم می‌دید. دشواریهایی که در تمام طول مدت فرمانروایی ساسانیان، پادشاهان این سلسله با موبدان و مقامات آتشگاه پیدا کردند و گاه به شورش و توطئه و خلع و قتل هم کشید، اشتباه محاسبه‌ی اردشیر را در ارزیابی حاصل این اتحاد نشان داد. این اشتباه محاسبه مخصوصاً از آنجا حاصل شد که دوران ایجاد یک امپراتوری مستبد مذهبی دیگر به سر آمده بود - و با اوضاع جهانی توافق زیادی نداشت. اردشیر بابکان بر وفق روایات در ناحیه‌ی استخر پارس در دهکده‌ای به نام «تیرده» به دنیا آمد (ح ۱۸۰). پدرش بابک که عنوان نگهبان معبد آناهیتا (ناهید) را در استخر به ارث برده بود، در شهر کوچک «خیر» در کناره‌ی جنوبی دریاچه‌ی بختگان سلطنتی محلی داشت و دست نشانده‌ی گوچهر «گئوجیتره، گوزهر»، پادشاه بازرنگی پارس، بود. از جانب پدر نسب اردشیر به ساسان می‌رسید که آتشکده‌ی استخر به نام او بود، و از جانب مادر هم به خاندان پادشاهان محلی پارس موسوم به بازرنگی منسوب بود. پادشاهان محلی پارس از زمان سلوکیها در آنجا قدرت داشتند و بعضی خاندانهایشان از همان ایام به نام خود سکه می‌زدند .

اردشیر در جوانی به درخواست پدر و به رسم معمول نجبای محل از جانب گوچهر در شهر کوچک دارابگرد عنوان آرگبند داشت. گوچهر خود در نیسایک (=نسای) پارس و در محلی که بعدها قلعه‌ی بیضا (دژ سپید) در آنجا واقع شد عنوان فرمانروای محلی پارس را تا این زمان برای خود حفظ کرده بود. اما در قلمرو او نیز مثل قلمرو اردوان کشمکشهای محلی، هرج و مرج به وجود آورده بود. اردشیر جوان هم که داعیه‌ی خودسری داشت در این گیرودار بر وی طغیان کرد (ح ۲۰۰). وی شهرکهایی چند را در حوالی دارابگرد فتح کرد و با گوچهر درافتاد چندی بعد پدرش بابک هم به دعوت و الزام او بر گوچهر شورید و او را کشت. از آن پس بابک در قلمرو خاندان بازرنگی، که خود از جانب مادر با آنها منسوب نیز بود، داعیه‌ی سلطنتی محلی پیدا کرد. نامه‌ای هم به اردوان «ملکان ملکا» نوشت و با اعلام فرمانروایی خود، نسبت به وی اظهار طاعت و انقیاد کرد. چندی بعد وفات یافت و پسر بزرگش شاپور (= شاهپور) به جای او نشست. اما اردوان سلطنت خاندان جدید را بدان سبب که با برادر و مدعی وی بلاش هم مربوط بود به رسمیت نشناخت. حتی در نامه‌ای بابک و فرزندانش را یاعی خواند و دشنام سخت داد. شاپور هم با مخالفت اردشیر مواجه شد و اختلاف دو برادر به لشکرکشی منجر گشت. اما قبل از تلاقی فریقین شاپور در فاصله‌ی بین استخر و دارابگرد، در یک قصر کهنه‌ی عهد هخامنشی، به طور مرموزی در زیر آوار مدفون شد و اردشیر که ظاهراً در ماجرادستی داشت بی‌آنکه به اعتراض برادران دیگر توجه کند، خود را به جای او پادشاه خواند (ح ۲۰۸) .



نقش رستم

اعتراض برادران، که به صورت توطئه‌ای به قصد جان اردشیر طرح شد به بهای جان ایشان تمام گشت. شورش اهل دارابگرد را هم اردشیر با سرعت و خشونت فرونشاند. از آن پس برای تسخیر پارس و دفع مخالفان ناچار شد در تمام پارس شهر به شهر با پادشاهان کوچک محلی بجنگد. در این جنگها وی کرمان را گرفت و آنجا بر وفق افسانه‌ای، با جادویی به نام آستود یا هفتواد (= هفتان بخت) جنگید، قلعه‌هایی چند را خراب کرد، شهرهایی چند در اطراف پارس بنا کرد و تقریباً تمام ولایت پارس و سواحل را تسخیر نمود و حتی در حوالی اهواز و اصفهان هم به تاخت و تاز پرداخت. از این جنگها غنیمت بسیار به چنگ آورد و گنج و سپاه وی افزونی یافت. (ح ۲۱۲). در بین کسانی که طی این جنگها قلمرو ایشان به وسیله‌ی وی تسخیر شد بلاش پادشاه کرمان، که تختگاه او ولاشکرد (= گولاشگرد) بعد از آن تبدیل به ویه اردشیر (= بردسیر) شد، همچنین نیروفر ، پادشاه خوزیان (= اهواز)، مهرک ، پادشاه جهرم ، شاذ شاپور ، فرمانروای اصفهان ، بندو (= ویندو) پادشاه میشان ، پاکور (= افغور) پادشاه کسگر (= واسط)، و بالاخره سنتروک پادشاه عمان را باید نام برد که با پیروزی بر آنها علاوه بر پارس تقریباً در تمام نواحی مجاور نیز فرمان او نافذ و جاری گشت. توسعه طلبیهای او که از نظرگاه اردوان غیرمشروع هم بود، موجب ناخرسندی و نگرانی پادشاه اشکانی شد. اردشیر در طی سه جنگ متوالی او را شکست داد و در آخرین جنگ که در محلی به نام دشت هرمزدگان روی داد در نبرد مردامرد او را کشت (۲۲۴ م). در همان معرکه‌ی جنگ هم پیاده شد و سر پادشاه مقتول را لگدکوب کرد و این رفتار کین‌جویانه‌ی او ظاهراً جواب دشنام سختی بود که اردوان به نامه‌ی پدرش بابک داده بود و او را « پرورده‌ی شبانان » خوانده بود.



کاخ اردشیر اول موسس سلسله ساسانیان در فیروز آباد فارس

نویسنده‌ی آن نامه هم که دادبنداد نام داشت و دبیر پادشاه اشکانی بود در همین جنگ به دست شاپور، پسر اردشیر، کشته شد. بعد از غلبه بر اردوان، اردشیر خود را شاه شاهان (= ملکان ملکا) خواند. تصویری که بعدها از این جنگ نهایی او در نقش رستم بر صخره‌ها نقش شد او را در حالی نشان می‌دهد که سوار بر اسب حلقه‌ی فرمانروایی را از دست اوهرمزد، که او نیز بر اسب سوار است، می‌گیرد و این نقش به صورت رمزی نشان می‌دهد که او سلطنت خویش را عطیه‌ی ایزدی - و نه میراث نیاگان - تلقی می‌کرد و تصویر اردوان و بلاش که زیرپای اسب اوست پایان یافتن سلطنت اشکانی را در واقع به مشیت ربانی منسوب می‌دارد.



نقش رستم

این نقش، که نظایر دیگر هم یافت، اهمیت خواست ایزدی را در نیل به این پیروزی در نظر او قابل یادآوری و سپاسگزاری نشان می‌دهد. با این همه مشیت ایزدی و غلبه بر پادشاه اشکانی تمام موانعی را که بین اردشیر با تخت شاهنشاهی فاصله

می‌افکند بلافاصله از میان برداشت. با آنکه تیسفون را گرفت و در نزدیک سلوکیه هم، که مقاومت شدید کرد، شهری به نام ویه اردشیر ساخت، بابل و سورستان را معروض حمله‌ها و تحریکات مخالفان یافت. پادشاهان محلی داخلی فلات نیز که با سیاست و تمرکزگرایی وی نیمی از قدرت و اعتبار خود را از دست می‌دادند به آسانی تن به طاعت شورشگری فاتح نمی‌دادند.

فرخان، پادشاه ماد در مقاومت سرسختانه‌ای که در مقابل وی کرد تلفات سنگین به سپاه وی وارد نمود. اعتراض جشنسلف (= گشنسب) پادشاه طبرستان، حتی با توضیحات «هیربذان هیربذ» پارس رفع نشد. اردشیر ناچار بود سرزمینهای ملوک طوایف را یک یک فتح کند و مخالفت و تردید نجبا و سرکردگان خانواده‌های بزرگ را با اسلحه یا با وعده و رشوه در هم بشکند، و این کمتر از جنگ با اردوان اوقات او را به خود مشغول نمی‌داشت. ارته‌وزد پسر اردوان در ماد همچنان دعوی سلطنت داشت و سکه‌هایی که تا چند سال بعد (ح ۲۲۷) از جانب او ضرب می‌شد فعالیت او را برای استرداد تخت و تاج قابل ملاحظه نشان می‌داد. در ارمنستان که خسرو نام، خویشاوند و به قولی برادر اردوان، در آنجا پادشاه بود خاندان اشک و بعضی نجبای هوادار اشکانیان اتحادیه‌ای قوی بر ضد اردشیر به وجود آورده بودند. در نواحی باختر (= بلخ) و پارت، کوشانیان که عده‌ای از بستگان اردوان به آنها پناه برده بودند به حمایت از اشکانیان برخاسته بودند و عشایر پرنی و سکایی و تخاری را بر ضد وی تجهیز کرده بودند. پادشاه گرجستان معابر قفقاز را به روی آلانهای مهاجم گشوده بود و آنها باز آذربایجان و شمال بابل را عرضه‌ی تاخت و تاز خویش کرده بودند. از خاندانهای هفت‌گانه ظاهراً فقط خاندان قارن در این جنبش ضد اردشیر شرکت کرده بود، و او نیز بعدها به موکب شاپور، پسر اردشیر، پیوست. سایر خاندانها ظاهراً متابعت اردشیر را آسان‌تر از قبول فرمانروایی یک خاندان همانند خویش یافته بودند. اما محرک واقعی مقاومت و مخالفت با اردشیر شخص پادشاه ارمنستان بود که حمله‌های مکرر او به نواحی مجاور بابل استقرار امنیت را برای اردشیر در سایر نواحی هم دشوار می‌ساخت. لشکرکشی به ارمنستان (۲۲۸) برای اردشیر منجر به هیچ پیشرفتی نشد و خسرو مدتی طولانی در مقابل مدعی جدید تخت و تاج ایستاد. اردشیر که دست نامرئی روم را نیز در این ماجرا آشکار می‌دید، دست زدن به اقدامات سریع را برای در هم شکستن این اتحادیه‌ی مخالفان لازم دید. برای خاتمه دادن به تحریکات بی‌پایان خسرو، یک رقیب او را که او نیز از خاندان اشکانی (= پهلوانی) بود به وعده‌ی منصب و مقام به قتل او واداشت. قاتل که آناک نام داشت خسرو را به خدعه هلاک کرد اما خودش هم گرفتار و کشته شد. وی پدر گریگور لوسانوویچ (= گریگور نوربخش) بود که چندی بعد در زمان تیرداد، پسر خسرو، تمام ارمنستان به وسیله‌ی او مسیحی شد و او با این کار، در نزد قوم خویش گناه عظیم پدر خود را جبران کرد. با رهایی از تحریکات ارمنستان و در دنبال حل قسمتی از مشکلات داخلی، اردشیر قدرت خود را در داخل کشور به قدر کافی برای اقدام به جنگ آزمایشی با روم استوار یافت. پس، سپاه وی شمال بین‌النهرین را تسخیر کرد و نصیبین را به محاصره انداخت. سواره نظام او سوریه و کاپادوکیه را تهدید کرد و هر چند شهر هتره در مقابل وی مقاومت سخت کرد، تاخت و تاز وی در آن سوی فرات برای روم مایه‌ی نگرانی گشت. امپراتور الکساندر سه وروس که با مادرش در آن هنگام به انطاکیه آمده بود، با تجهیز چندین سپاه به بین‌النهرین تاخت (۲۳۱). اما قبل از اقدام به جنگ، سعی کرد با مذاکره اختلاف خود را با پادشاه جدید ایران حل کند. با آنکه پیشنهاد مذاکره از جانب اردشیر رد شد، و امپراتور هم بدون هیچ جنگی عقب‌نشینی کرد، روم امپراتور خود را به عنوان فاتح تجلیل کرد (۲۳۲). این نکته که در روایات طبری و مآخذ همانند آن هم هیچ‌به‌جنگهای اردشیر با روم اشارت نرفته است ناشی از همین معنی باید باشد. به هر حال در دنبال رویارویی با روم و رهایی از تحریکات ارمنستان، اردشیر اوقات خود را صرف تسخیر و تأمین نواحی شرقی مرده‌ریگ اشکانیان ساخت. برای آنکه مرزهای کشور خود را، آن گونه که در جواب پیشنهاد مذاکره، به رومیها گفته بود، به حدود مرزهای ایران قبل از اسکندر برساند، تسخیر مجدد این نواحی

دورافتاده‌ی شرقی برایش ضرورت داشت. فتح سکستان و فتح گرگان در طی این لشکرکشیها در حقیقت ناظر به خلع ید از بقایای شاهزادگان اشکانی و حکام وابسته به خاندان اردوان و بلاش در این نواحی بود. در حدود مرو هم مخالفان را قلع و قمع کرد.

سره‌ای عده‌ای از کشتگان آن نواحی را که به احتمال قوی باید از سرکردگان سکایی یا اشکانی بوده باشند به آتشکده‌ی آن‌ها که وی همه چیز سلطنت خود را مدیون عنایات ایزد معبود آن می‌دانست فرستاد، و بدین گونه ایزد آب را از خون کشتگان خویش سیراب کرد. هر چند در بازگشت از این سفرهای جنگی فرستادگانی از جانب پادشاهان کوشان و مکران و نواحی توران (= بلوچستان) برای اظهار انقیاد در پارس به دربار او آمدند، فتح تمام این نواحی برای وی میسر نشد. با آنکه چندی بعد از بازگشت از شرق دوباره به تهدید روم پرداخت و حتی نصیبین و حران را هم گرفت (۲۳۷)، هنوز در داخل کشور وحدت مورد نظرش تحقق نیافته بود، و لاقلاً معدودی از ملوک طوایف موضع مستقل خود را همچنان حفظ کرده بودند. از جمله در کرمان یک پادشاه محلی به نام قابوس (کابوس)؛ در سرزمین حیره یک شیخ عرب به نام عمروبن عدی، و در طبرستان یک شاهزاده‌ی محلی به نام چشنسف شاه همچنان از اینکه به پادشاه جدید اظهار طاعت نمایند خودداری کردند، و قسمتی از نواحی شرقی همچنان در دست طوایف یوئه چی - تخاری باقی مانده بود (۲۳۸). اما اردشیر در دنبال آن همه جنگهای پر جنب و جوش اکنون دیگر خسته بود. سلطنتش بعد از اردوان (۲۲۴) هنوز چهارده سال بیشتر طول نکشیده بود اما او تمام این مدت را در جنگ گذرانیده بود. از وقتی در پارس بر ضد گوچهر اعلام طغیان کرده بود تا این ایام حدود چهل سال در جنگ و در خطر زیسته بود. خستگی قبل از پیری به سراغش آمده بود و او را به کناره‌گیری و آرامش طلبی می‌خواند. بالاخره پسرش شاپور را که از عهد جنگ اردوان در کنار او شمشیر زده بود و در سالهای اخیر هم در اداره‌ی امور با او شریک بود، به جای خویش بر تخت نشاند (۲۴۰) و خود روزهای آخر را به آرامش گذراند.

۲۵- نبرد شاپور اول ساسانی : با والرین امپراتور روم

در نیمه قرن سوم میلادی اوضاع ایران بسیار بهتر از روم بود. امپراتوری ساسانی در ابتدای کار قرار داشت و پادشاهان پر قدرت و جوان بر آن حکومت می‌کردند حال آنکه روم گرفتار هرج و مرج و تغییرات پیاپی امپراتوران بود.

زمان مناسب :

در ۲۴۱ میلادی شاهپور اول در ایران به قدرت رسید و پس از آنکه از سامان اوضاع داخلی مطمئن شد در همان سال به نصیبین (در نزدیکی موصل امروزی) و از آنجا به انطاکیه حمله برد اما گوردین امپراتور روم با سپاهی بزرگ وی را شکست داد و پس از شکست دادن شاهپور او را به دجله عقب راند و تیسفون را محاصره کرد. اما این پیروزی دوام نیافت چرا که در روم افسری که از نژاد عرب بود به نام فیلیپ، گوردین را کشت و چون اعتقادی به جنگ در بین النهرین نداشت این منطقه و ارمنستان را به ایران واگذار کرد. اما خود وی نیز کشته شد و دسیوس تامر جای وی را گرفت. وی نیز در نبرد با ژرمن‌ها کشته شد و پس از وی ۳ امپراتور به طور همزمان به حکومت در روم پرداختند که دونفر اول به سرعت کشته شده و تنها والرین ماند.

در ۲۵۸ میلادی شاهپور زمان را برای مبارزه با ارتش روم مناسب دید چرا که شمال امپراتوری مذکور به شدت درگیر نبرد با ژرمنها بود.

در مرکز نیز تغییرات مداوم، امپراتوران قدرت روم را ضعیف کرده بود. بنابراین شاهپور با گذر از فرات، انطاکیه را تصرف کرد و آماده نبرد با والرین شد. امپراتور روم با تجهیز سپاهی عظیم از جنوب اروپا عازم انطاکیه شده و ۲۵۹ شهر را از ایران باز پس گرفت و عقب نشینی زودهنگام ایرانیها او را به طمع تسخیر بین النهرین انداخت اما سپاه ایران ارتش او را به مانند ارتش کراسوس محاصره کرده و سرنوشتی مشابه برایش ایجاد کردند. در این نبرد که در نزدیک شهر ادسا روی داد دهها هزار رومی کشته شدند و هرچه تلاش کردند نتوانستند از محاصره خلاص شوند. والرین پس از تسلیم، به اسارت شاهپور درآمد و تا سالها تحت خدمت شاهپور بود چرا که شاه ایران از او به عنوان خدمتکار استفاده کرد.

(۲۶۰ میلادی) نتیجه جنگ :

این جنگ آثار بسیار مهمی داشت. ابتدا آنکه امپراتور روم به طور خفت باری به اسارت گرفته شد و این سبب توجه جهان متمدن آن روز نسبت به قدرت ساسانیان شد. دوم آنکه این شکست سنگین سپاه روم سبب سقوط آسیای غربی به دست سپاه ایران شد. شاهپور در ۲۶۰ میلادی آسیای صغیر را نیز تسخیر کرد و چنانچه مورخان نوشته اند تا سالها در آسیای غربی و آسیای صغیر بدون مزاحم جدی به تاخت و تاز سرگرم بود. حال آنکه رومیها به دلیل ضعف داخلی قادر به بیرون کردن او از مرزهای شرقی خود نبودند.



پیکره سنگی شاپور اول ساسانی در غار شاپور در نزدیکی بیشاپور در کازرون فارس

شکست والرین و اسارت او در جنوب امپراتوری همچنین سبب ضعف قدرت سیاسی روم در سایر نقاط امپراتوری شد به طوری که آلامانها از آلپ گذشته و به ایتالیا حمله کردند و گوتهها نیز با عبور از دانوب یونان را تسخیر کردند. تنها اشتباه بزرگ شاهپور نبردی بی دلیل با امیر عرب ادنیات بود در این نبرد فرسایشی سواران عرب ضربات جدی به ارتش ایران وارد کرده و سبب تضعیف موقعیت ایران در سوریه شدند اما به هر حال به نظر می رسد امپراتوری روم از دوران قدرت خود فاصله گرفته چرا که به سادگی تن به تسخیر صدها کیلومتر از مرز شرقی خود داد.

درباره جنگهای ایران و روم:

ممکن است این سؤال برای خوانندگان پیش آید که چرا نبردهای روم و ایران از این درجه اهمیت برخوردار بوده که بخش بزرگی از جنگها را به خود اختصاص داده است. باید گفت که جنگهای ایران و روم ۷۰۰ سال به طول انجامید و در دنیای متمدن آن زمان از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بود چرا که اگر روم می توانست مشابه فتوحات قطعی در مرکز و شمال غرب اروپا در بین النهرین و فلات ایران دست یابد «شرق» را نیز به مانند غرب در اختیار می گرفت و برای ارتش روم گذر از سند و پنجاب نیز کار مشکلی نبود چرا که هندیها از روحیه مبارزی برخوردار نبودند بنابراین ماوراءالنهر و شبه قاره هند هم می توانست جزو امپراتوری بسیار عظیم روم شود. امپراتوری روم تقریباً در تاریخ دنیا نظیر نداشت. این امپراتوری با برخورداری از

۲۰۰ هزار سرباز حرفه ای و همین مقدار نیروی محلی، وجود ۹۶ شهرستان، سنا و ثروت فراوان قادر به تسخیر هر نقطه حاصلخیز دنیای آن زمان بود چنان که شمال آفریقا، مدیترانه، آسیای صغیر، بالکان، اروپای غربی، اسپانیا و پرتغال و کلیه جزایر و سواحل مهم آن زمان را در اختیار داشت. در چنین شرایطی تنها ژرمنها در شمال و ایرانیها در شرق در برابر توسعه این امپراتوری مقاومت می کردند، که مقاومت اول به دلیل عدم وجود سازمان جدی نمی توانست گسترده باشد اما نبردهای شرق جدی و تعیین کننده بود.

شاهپور اول برنامه و نیروی رزم به مقدار کافی نداشت در غیر این صورت می توانست با نفوذ به داخل مصر و بالکان امپراتوری روم را به زحمت بیندازد اما به هر تقدیر ایران نتوانست از این فرصت استفاده کند و روم دوباره قوی شد. به هر حال نبردهای ایران و روم را می توان مهمترین وقایع نظامی قرن دوم قبل از میلاد تا قرن ششم میلادی دانست و شاید بتوان تداوم همین نبردها را از دلایل فرسایش امپراتوری روم و ناتوانی آن در سرکوب اقوام شمالی و هونها دانست. البته این نبردها برای ایران نیز نتیجه بهتری نداشت چرا که شاهنشاهی پارت و ساسانی را مبدل به دولتهای نظامی کرده بود که مرتب مجبور به جنگ با لژیونهای رومی بودند.

۲۶- جنگ بلخ : و استفاده ژنرال بهرام چوبین از نوعی موشک علیه خاقان بلخ



بهرام چوبین

۲۸ نوامبر سال ۵۸۸ میلادی، ارتش ایران در جنگ با خاقان «شابه Shabeh» در بلخ از سلاح تازه ای که در آن نفت خام بکار رفته بود استفاده کرد. در این جنگ فرماندهی ارتش ایران را ژنرال بهرام مهران معروف به بهرام چوبین برعهده داشت که در تاریخ نظامی جهان از او به عنوان یک نابغه نظامی نام برده اند. «هرمز» شاه وقت از دودمان ساسانیان، وقتی شنید که خاقان شمالغربی چین وارد اراضی ایران در شمالشرقی خراسان (تاجیکستان فعلی و شمال افغانستان) شده، بلخ را مرکز خود قرار داده و عازم تصرف کابل و بادغیس است ژنرالهای ایران را به تشکیل جلسه ای در شهر تیسفون (نزدیک بغداد) پایتخت آن زمان ایران فراخواند و تصمیم خود را به اخراج او از ایران به آنان اطلاع داد و خواست که ترتیب کار را بدهند. هرمز گفت که طبق آخرین اطلاعی که به ارتشتاران سالار (ژنرال اول ارتش ایران) رسیده، «خاقان شابه» دارای ۳۰۰ هزار مرد مسلح و چند واحد فیل جنگی است. ژنرالها پس از تبادل نظر، بهرام چوبین را برای انجام این کار خطیر برگزیدند و او پذیرفت. بهرام از

میان ارتش پانصد هزار نفری ایران، ۱۲ هزار مرد جنگدیده ۳۰ تا ۴۰ ساله (میانسال) را برگزید که اضافه وزن نداشتند و میهندوستی آنان قبلا به ثبوت رسیده بود و بیش از سایرین قادر به تحمل سختی بودند و در جنگ سوار و پیاده تجربه داشتند. وی به هر سرباز سه اسب اختصاص داد و با تدارکات کافی عزم بیرون راندن زردها را از خاک وطن کرد. بهرام به جای انتخاب راه معمولی، از تیسفون به اهواز رفت و سپس از طریق یزد و کویر خود را به خراسان رساند به گونه ای که خاقان متوجه نشد. بهرام که در جنگ اعتقاد به روحیه سرباز بیش از هر ابزار دیگری داشت هر دو روز یک بار سربازان را جمع می کرد و برای آنان از اهمیت وطندوستی و رسالتی که هر فرد در این زمینه دارد سخن می گفت و آنان را امید ایرانیان می خواند - مردمانی که می خواهند آسوده و در آرامش و با فرهنگ خود زیست کنند .

خاقان زمانی از این لشکر کشی آگاه شد که بهرام چهار روز تا بلخ فاصله داشت، و چون شنید که بهرام باکمتر از ۱۳ هزار نفر آمده است چندان نگران نشد و با تمامی مردان قادر به حمل سلاح خود که مورخان یکصد تا سیصد هزار تن گزارش کرده اند به مقابله با بهرام شتافت. بهرام به واحدهای آتشبار (نفت اندازان) توصیه کرد که حمله را با پرتاب پیکانهای شعله ور آغاز کنند و ادامه دهند تا آرایش سپاهیان خاقان بر هم خورد و قادر به تنظیم آن هم نباشند و به سواران کماندار (اسواران) گفت که همزمان با حمله نفت اندازان با تیر چشم فیلهها را هدف قرار دهند، و سپس خود با دو هزار سوار زنده قرارگاه خاقان را مورد حمله قرار داد. خاقان که انتظار حمله مستقیم به مقر خود را نداشت دست به فرار زد که کشته شد، سپاه عظیم او متلاشی گردید و پسر وی نیز بعدا به اسارت درآمد و جنگ فقط یک روز طول کشید که از شگفتی های تاریخ است. بهرام چوبین در "ری" به دنیا آمده بود و از خانواده مهران بود. در دوران ساسانیان بهترین افسران ارتش امپراتوری ایران از فامیل مهران برخاسته بودند.

بهرام که به علت بلندی قد و عضلانی بودن اندام به چوبین (مانند چوب) معروف شده بود در زمانی که از سوی شاه ایران حاکم چارک شمالغربی بود (از ری تا مرز شمالی گرجستان و داغستان کنونی شامل ارمنستان، آذربایگان و کردستان - یک چهارم کل ایران . در آن زمان، ایران به چهار ابر استان تقسیم شده بود که هر کدام را چارک نوشته اند) هنگام بازدید از محل فوران نفت خام در ناحیه بادکوب (باکو) در ساحل جنوبی غربی دریای مازندران و آگاهی از قدرت اشتغال این ماده، تصمیم گرفت که از آن نوعی سلاح تعرضی ساخته شود و این کار به مهندسان ارتش واگذار شد . ظرف مدتی کوتاهتر از یک سال، پیکانی ساخته شد که بی شباهت به راکت های امروز نبود و این پیکان حامل گوی دوکی شکل آغشته به نفت خام بود که از روی تخته ای که بر پشت قاطر قرارداداشت پرتاب می شد. طرز پرتاب آن بی شباهت به کمان نبود. دستگاه از یک زه (روده) و چوب گز (نوعی درخت مناطق خشک) ساخته شده بود که آن را بر تخته سوار می کردند و دارای یک ضامن بود و پنج مردخدمه آن را تشکیل می دادند که دو نفر از آنان کمانکش بودند ، نفر سوم نشانه گیری می کرد و فرمانده این آتشبار بود، مرد چهارم مامور شعله ورساختن قسمت آغشته به نفت خام (پیکان) بود و مهمات رسانی می کرد و نفر پنجم مواظب قاطر بود و هر واحد آتشبار، هشت نیزه دار دفاع می کردند .

هنگامی که بهرام سرگرم پس راندن خاقانیان به آن سوی کوههای پامیر و سین کیانگ امروز بود، شنید که در پایتخت، پسر شاه (خسرو پرویز) بر ضد پدرش کودتا کرده است که برق آسا خود را به تیسفون در ساحل دجله رساند. خسرو پرویز فرار کرد و به امپراتور روم پناهنده شد و بهرام تا تعیین شاه بعدی زمام امور را به دست گرفت که پرویز فراری با دریافت کمک از امپراتور روم به جنگ او آمد. قسمتی از ارتش ایران هم به پرویز پیوستند که بهرام پس از چند زد و خورد مختصر، خروج از

صحنه سیاست را بر ادامه برادرکشی و قتل ایرانی به دست ایرانی که امری ناپذیرفتنی بود ترجیح داد و به خراسان بازگشت و تا پایان عمر در همانجا باقی ماند. به نوشته بسیاری از تاریخ نگاران، سامانیان که باعث احیاء زبان فارسی و فرهنگ ایرانی شدند از نسل بهرام چوبین هستند.

۲۷- نبرد شاپور سوم معروف به ذوالاکتاف با اعراب

شاپور سوم که ملقب بود به شانه سنب (ذوالاکتاف) پس از جلوس بر تخت شاهنشاهی ایران تصمیم گرفت به هجوم های اعراب و ویرانی ها آنان پایان دهد . قبایل عرب در نواحی فرات غربی و جنوبی روستاهای بسیاری را ویران کرده بودند و آنجا را مبدل به چراگاه شتران خود نموده بودند و رونق کشاورزی و تمدن را از منطقه دور کرده بودند . از طرف دیگر عرب ها چندین بار در نبرد با رومیان به کمک رومیان شتافته بودند و با آنان علیه پادشاه ایران متحد شده بودند . این در حالی بود که صدها سال شاهنشاهان ایران مناطق عرب نشین را جزوی از ایران میدانستند و حق و حقوق آنان را محترم می شمردند و حتی به گفته طبری پادشاه ایران چندین بار اعراب را از آمدن قحطی نجات دادند و به کمک آنان شتافته بودند .

شاهان گذشته اکثر با مدارا و هشدار دادن و سرکوب جزئی آنان با افراد متحجر عرب مقابله میکردند . لیکن با همه این موارد شاپور تنها راه در گرفتن زهره چشم و ترساندن آنان دید و با این دید که باید درسی به آنان بدهیم که برای ابد جرات نکنند بر علیه ما شورش کنند با آنان وارد نبرد شد . عربها ذاتا چیزی برای از دست دادن نداشتن و تنها راه نجات خودشان را نزدیک شدن به شهرهای سبز و آباد ایران میدانستند و هیچ بیمی از کشته شدن نداشتند . بنابراین قبل از نبرد شاپور فرمان اخراج عربهای وحشی و مخرب را صادر نمود ولی آنان به مبارزه پرداختند و شاپور شیوخ عرب را دستگیر کرد و برای درس عبرت دادن به آنان از کتف آنان طنابی عبور داد . سپس لاشه های آنان را بر سر جاده های کاروانرو عرب آویخت تا همگان مشاهده کنند .



تصویر شاپور سوم بر روی سکه سیمین از دوره ساسانیان

این لقب ذوالاکتاف که معنیش صاحب شانه ها می باشد از آنجا به وی داده شد . سپس قبایل بنی بکر و بنی تغلب را که با تشویق رومیان وارد منطقه فرات شده بودند را از آنجا بیرون نمود و آنان را راهی بیابانهای شمال عربستان کرد . سپس تشکیل دولت مستقلی در جنوب فرات و شرق عربستان در مرکز حیره که از شهرهای مهم آن روزگار بود داد و فرماندار آنجا را که

لقب مرزبان داشت را بر آنجا مستقر کرد تا با کوچترین تجاوز عربها به خاک پادشاهی ایران مقابله کند. طبری می نویسد در نبردی سخت میان ایرانیان و رومیان هزاران عرب بر علیه ایران شمشیر زدند که این امر ناخشنودی ایران را دربرگرفت.

۲۸- جنگ شاپور سوم ساسانی : انتقام فتوحات اسکندر مقدونی

شاپور که هنگام جلوس چهل ساله بود، تا وقتی که اردشیر حیات داشت به احترام او تاج گذاری نکرد؛ بعد از آن هم یک چند توالی حوادث به او فرصت برای این کار نداد، فقط مدتها بعد، ظاهراً بعد از اولین جنگ با روم، فرصت اجرای این مراسم را پیدا کرد (ح ۲۴۴). با آنکه او به قدر پدرش در جنگها فاتح نبود، باز سلطنت سی و یک ساله اش یک دوره ی اقتدار طولانی در تاریخ سلسله ی نوبنیاد محسوب شد و به همین سبب در قسمتی از خاطره ی آن، مثل مورد پدرش، روایت تاریخ با افسانه ها در آمیخت یا رنگ افسانه گرفت. از آن جمله در این روایات گفته اند مادر شاپور دختر اردوان آخرین پادشاه اشکانی بود و وقتی که اردشیر از این قصه آگاه شد، به قتل او که فرزندی هم در شکم داشت فرمان داد. همین نکته و علاقه ی ابرسام به حفظ جان کودک شاهانه سبب گشت که کودک یک چند در خارج از دربار و دور از دیدار پدر زیست، و بالاخره طی ماجرای افسانه وار مورد قبول پدر گشت؛ اما واقعیت های تاریخ با این روایت توافق ندارد، چنان که شواهد دیگر نشان می دهد که شاپور در جنگ هرمزدگان در کنار پدر می جنگید، لاجرم نواده ی اردوان مقتول نبود. در مورد جنگی هم که در ماجرای محاصره ی شهر هتره در بین النهرین در جنوب محل نینوا روی داد و منجر به فتح نهایی آن شهر شد روایات می گوید پادشاه آنجا از اعراب قضاعه بود و ضیض نام داشت و او را ساطرون (سپرون = ساطرپ؟) می خواندند.

شهر در مقابل سپاه ایران به مقاومت ایستاد چنان که پیش از آن هم بارها در برابر سپاه روم ایستادگی کرده بود، اما دختر ساطرون، که نصیره (یا مالکه) نام داشت و در آن ایام به خارج شهر آمده بود، شیفته ی شاپور شد و با وعده ی وصلی که از وی یافت، دروازه ی شهر را به روی سپاه ایران گشود. دنباله ی روایت حاکی از آن است که شاپور از کید او ترسید و بد عهدی را که او با پدر کرد کیفر سخت داد، اما عین روایت با تفاوت در نام اشخاص در روایت دیگر در باب شاپور دوم (ذوالاکتاف) نقل شده است؛ به علاوه، نظیر آن در مورد نانیس، دختر کرزوس لیدیه، و تحویل ساردیس به دشمن نیز نقل است. سایر اجزای روایت نیز در قصه های عامیانه ی اقوام مختلف تکرار شده است و این جمله، نشان می دهد که شکل روایت اصل تاریخی ندارد و چیزی جز یک قصه ی سرگردان نیست هر چند ماجرای محاصره و فتح شهر به وسیله ی شاپور یا پدرش اردشیر واقعیت دارد و قصه نیست. نقشه های برجسته ای که همراه با کتیبه های شاپور بر صخره های اطراف کازرون و دیگر شهرهای پارس از این دومین پادشاه خاندان ساسانیان باقی است او را مردی خوش بالا با صورت مطبوع و سیمای موقر نشان می دهد که غرور شاهانه در تمام حرکات و حالات او به نحو بارزی به چشم می خورد و دیدار او را تا حدی نادلپذیر جلوه می دهد. در بین روایات دیگر، آنچه که منبع رومی راجع به رفتار او با اذینه پادشاه تدمر (پالمیر در جنوب صحرای شام) نقل می کند، این غرور و خودبینی شاهانه ی او را که در نقشه های سکه هایش نیز پیداست برجسته تر می سازد. بر وفق این روایت، وقتی که شاپور در جنگی که منجر به اسارت والریان امپراتور روم شد در آن سوی فرات می تاخت، این اذینه در صدد جلب دوستی او برآمد و هدایای بسیار با نفایس نادر که باریک قطار شتر می شد با نامه های دوستانه به نزد وی فرستاد و از سابقه ی دوستی که همواره نسبت به خاندان

وی داشت در آن نامه یاد کرد، اما شاپور که در لحن نامه‌ی او بویی از خودبینی یافت یا آن را چنان که باید متواضعانه ندید، برآشفته و نامه را از هم بدرید و گفت این اذینه کیست و از کدام سرزمین است که با خداوندگار خویش چنین گستاخ‌وار سخن می‌گوید؟ آن‌گاه فرمان داد تا هدایای او را به فرات ریزند و خود او را دست بسته به پیشگاه آرند.

این جبروت شاهانه که خشم و کینه‌ی عربی را در وجود اذینه برانگیخت و بازگشت از این سفر پیروزمندانه را برای شاپور مایه‌ی اهانت و حتی شکست به دست این شیخ عرب ساخت و او را دست نشانده‌ی متحد روم کرد، در سیمای مغرور و موقر شاپور به چشم می‌خورد و حماقت را در نقاب غرور می‌پوشاند. نقشه‌هایی هم که والرینوس (والریان) امپراتور اسیر، را در پیش پای او افتاده نشان می‌دهد، تصویری از همین غرور فوق‌العاده‌ی اوست که حاکی از عظمت اخلاقی نیست؛ و هر چند آنچه درباره‌ی بد رفتاری او با امپراتور اسیر در روایات مأخوذ از رومیان نقل است، بیشتر به وسیله‌ی دشمنان مسیحی این امپراتور مشرک روایت شده است و برای مورخ چندان اعتبار ندارد، تصویر وضع التماس‌آمیز مرد اسیر در پیش پای اسب شاه هم چندان حاکی از نجابت شاهانه‌ی سوار فاتح به نظر نمی‌آید. شاپور این مایه غرور و جبروت و قساوت خویش را هم مثل دلاوری و جنگجویی و پایداری خویش از پدرش اردشیر میراث یافته بود. وی که در طی چهارده سال سلطنت پدر در کنار او جنگیده بود، و در تمام سالهای اخیر هم شریک یا جانشین او بود، از همان آغاز جلوس اتمام کارهایی را که در دوران فعالیت پدرش ناتمام مانده بود به عهده داشت. سیاست تعرضی پدر را نیز در ایجاد وحدت و تمرکز در تمام کشور ادامه داد. در غرب با روم و در شرق با کوشان کشمکشهایی را که ادامه‌ی آنها می‌بایست قلمرو وی را به آنچه در دوره‌ی پیش از عهد مقدونی بود برساند، به جد تمام تعقیب کرد. کوشان در آن ایام دوران شکوفایی خود را پشت سر گذاشته بود اما ثروتی که از بازرگانی شرق و غرب اندوخته بود آن را برای قلمرو شاپور خطری مجسم می‌کرد. حمایتی هم که کوشان از آغاز نهضت اردشیر از خاندان اشکانیان و از جنبشهای ضد اردشیر در ارمنستان می‌کرد آن کشور را در نظر شاپور به صورت یک متحد بالقوه‌ی روم تصویر می‌نمود.

اما خود روم که هنوز در ارمنستان و بین‌النهرین از تحریک و توطئه بر ضد ایران نمی‌آسود، در این ایام در نوعی هرج و مرج نظامی و سیاسی غوطه می‌خورد. هرج و مرج چنان بود که در مدت سلطنت سی و یک ساله‌ی شاپور بیش از سی تن در آنجا به عنوان فرمانروا بر مسند نشستند. غالب این فرمانروایان هم به وسیله‌ی سربازان خویش به امپراتوری انتخاب می‌شدند و چند صباح بعد نیز به دست آنها بر کنار یا کشته می‌شدند. ادامه‌ی این وضع به شاپور فرصت داد تا جنگ تعرضی به قلمرو روم را ادامه دهد. در این جنگها یک امپراتور در حال عقب‌نشینی از مرزهای وی کشته شد، امپراتوری دیگر برای بازگشت به کشور خود ناچار به پرداخت فدیة و باج به وی شد و یک امپراتور هم به اسارت وی افتاد و تا پایان عمر در اسارتش باقی ماند. شاپور که در ادامه‌ی سیاست تعرضی پدر در بین‌النهرین و سوریه به تاخت و تاز در اراضی روم پرداخته بود، در همان آغاز جلوس، نصیبین و حران را گرفته بود، و سپاه او در آن سوی فرات تا انطاکیه‌ی سوریه پیش رفته بود. در این هنگام گردیانوس، امپراتور جوان که داعیه‌ی کسب قدرت در روم او را به مقابله با این تهدیدها واداشته بود، همراه پدر زن خویش تیمه سیوس که سرداری جنگ آزموده بود لشکری گران به دفع وی تجهیز کرد. گردیانوس انطاکیه را از تعرض سپاه ایران خلاص کرد، نصیبین و حران را باز پس گرفت و درفش روم را تا سواحل دجله پیش برد. اما در این میان پدر زنش تیمه سیوس ناگهان بیمار شد و درگذشت. در سپاهش هم اختلافات در گرفت و ناچار به عقب‌نشینی شد و در شورش که ظاهراً فیلیپ، فرمانده جدید سپاهش، بر ضد او به راه انداخت کشته شد (۲۴۴) و نقشه‌های او در غلبه بر بابل عقیم ماند. جانشین او فیلیپ، معروف به عرب، که سردار سپاهش هم شده بود و از جانب سربازان به امپراتوری انتخاب شده بود برای تحکیم امپراتوری متزلزل خود بازگشت به روم را ضروری یافت و به همین سبب مذاکره با شاپور را لازم دید. امپراتور جدید، چنان که شاپور در کتیبه‌ی خود

در کعبه‌ی زرتشت یاد می‌کند، نزد وی آمد، پانصد هزار دینار فدیة داد و با پرداخت مبلغی غرامت با پادشاه پارس پیمان متارکه‌ای منعقد کرد که برای ایران متضمن منفعت بود و برای روم همچنان که بعضی مورخان از روی انصاف خاطرنشان کرده‌اند تا حدی که مقتضای احوال اجازه می‌داد متضمن وهن نمی‌شد. این متارکه تقریباً تا چهارده سال از هر دو جانب رعایت شد .

در ایران به شاپور فرصت داد تا وحدت و تمرکز را در تمام کشور برقرار سازد و کسانی را که در مدت درگیریهای او با روم داعیه‌ی طغیان و استقلال یافته بودند به انقیاد وادارد. در واقع اقوام ولایات ساحل خزر از آغاز سلطنت او سر به طغیان برآورده بودند. از وقایعنامه‌ی اربلا چنان برمی‌آید که شاپور در اولین سال سلطنت در واقع بعد از تاجگذاری با طوایف خوارزمی، مردم ماد در نواحی جبل، وایف گیل و دیلم و گرگان جنگید و آنها را به اظهار طاعت وادار کرد. از کتاب پهلوی شهرستانهای ایران، نیز چنان مستفاد می‌شود که وی در خراسان با فرمانروایی به نام پهلہزاگ جنگید و در آنجا شهر نوشاپور (نیشاپور) را بنیاد نهاد. در همین سالها ارمنستان هم کوششی برای اعاده‌ی استقلال از دست رفته کرد (۲۵۳) اما سپاه شاپور در دفع این اقدام با چنان قاطعیت و سرعتی عمل کرد که تا چندین سال بعد از مرگ او نیز تیرداد، پسر خسرو و مدعی تاج و تخت ارمنستان، برای تجربه‌ی تازه‌ای در این زمینه جرئت نیافت. گرجستان نیز که در گذشته متحد روم و ارمنستان بود در این ایام به وسیله‌ی شاپور مغلوب شد، و آن‌گونه که از وقایعنامه‌های گرجی برمی‌آید، پسری از آن وی به نام مهران بنیان‌گذار سلسله‌ی خسروی در گرجستان شد و بعدها آیین عیسی گرفت. غلبه بر گرجستان و ارمنستان و رفع هرگونه دغدغه از جانب آن نواحی، شاپور را به تعرض در سوریه هم تحریک کرد. وی در سوریه تا پای دیوار انطاکیه پیش راند و در کاپادوکیه نیز تاخت و تاز کرد. پسر وی هرمزد در آن نواحی شهر طوانه و قیصریه را گرفت و غنایم بسیار از خزاین حکام این نواحی به دست آورد. در این هنگام والریان، امپراتور شصت ساله، تصمیم به جنگ گرفت. وی سپاه شاپور را از حوالی انطاکیه باز پس راند (۲۵۹) و به خاطر همین مختصر پیروزی به عنوان فاتح پارت و منجی شرق سکه زد. ولی قسمتی از سپاه وی در راه دچار بیماریهای واگیر شد، در نواحی ادسا هم بخشی دیگر از سپاه گرفتار بیماری گشت و در حرکت به شرق در بین آنها تردید و تزلزل پیش آمد. امپراتور خواستار مذاکره و پرداخت غرامت شد .

در مذاکره‌ای رویاروی که طرفین در باب آن توافق کردند ظاهراً برخوردی خصمانه روی داد و والریان با عده‌ی کثیری از سپاهیان خویش به اسارت افتاد (۲۶۰). این بار گویی چیزی از جنایت کاراکالاً امپراتور روم به وسیله‌ی شاپور تلافی شد. شاپور: شاه ایران وانیان ۱۳-۴- این پیروزی برای شاپور اوج افتخاری را که طالب آن بود تأمین کرد. از این رو وی نقش برجسته‌ی آن را بر صخره‌های پارس همه جا در دل کوهها تصویر کرد. هر چند در بازگشت از این سفر جنگی سپاه وی از جانب اذینه، پادشاه تدمر که طالب فرصتی بود تا انتقام اهانتی را که فاتح پارسی در حق او کرده بود بکشد، مورد تعرض واقع شد و قسمتی از غنایم را با خسارات و تلفات قابل ملاحظه از دست داد، اما پیروزی بر امپراتور برای شاه بیش از آن افتخارآمیز بود که شکست یک دسته سپاه وی از یک شیخ عرب از اهمیت آن بکاهد. والریان ظاهراً تا پایان عمر در اسارت شاپور ماند و پسرش، گالیه نوس، هم که در روم جای او را گرفت چندان کوششی برای آزادی پدر یا تلافی شکست روم به جا نیاورد. شاپور والریان را با تعدادی از رومیان در شهر نوساخته‌ی خویش جندی شاپور- واقع بین شوش و شوشتر و ظاهراً در محل خرابه‌های شاه‌آباد کنونی - سکونت داد و در بنای سد کارون، در شوشتر، مهندسان رومی را به کار گرفت: سد قیصر . تعدادی دیگر از رومیان را در پارس و در پارت جای داد .

با آنکه در دنبال ماجرای والریان رابطه‌ی ایران و روم در نوعی فترت، که نه جنگ بود و نه صلح، واقع شد، شاپور خود را از دغدغه‌ی تعرض و تحریک روم آزاد یافت و در داخل به کار آبادانی، و در خارج به بسط قلمرو خویش در نواحی شرقی کشور پرداخت. وی در نواحی شمال شرقی، چنان که خودش در یک کتیبه‌ی طولانی - در دیوار آتشفشان نقش رستم - یاد می‌کند، نه فقط پیشاور بلکه باختر و قسمتی از سغد را نیز گرفت. در نواحی شمال غربی هم، چنان که از کتیبه هایش برمی‌آید، قلمرو او غیر از گرجستان و ارمنستان شامل نواحی آلبانی هم می‌شد. اینکه وی خود را پادشاه ایران وانیران می‌خواند ناظر به وسعت دامنه‌ی فتوحاتش در خارج از فلات بود - چیزی که پدرش اردشیر هم به آن اندیشیده بود، اما به تحقق دادنش کامیاب نشده بود.

۲۹- جنگ هراکلیوس : نبرد خسرو پرویز با رومیان

تاریخ فرمانروایی مطلق دو قدرت ایران و روم بر جهان متمدن در قرون متوالی (پنجم قبل از میلاد تا هفتم بعد از میلاد) اکنون وارد آخرین صفحه خود شده بود. کسی گمان نمی‌کرد در زمانی که شاهنشاهی ایران در اوج قدرت بود ناگهان توسط نیروهای ناشناخته‌ای از مرزهای جنوب غربی (اعراب) در هم کوبیده شود. اما قبل از فروپاشی امپراتوری بزرگ ایران توسط اعراب اتفاقی مهم برای این کشور رخ داد که در قدرت یافتن اعراب نیز بی‌تأثیر نبود. ضعف فرماندهی فکاس سبب شد که در ۶۱۰ میلادی هراکلیوس یا هرقل امپراتور روم شرقی شود وی بلافاصله با تهییج افکار عمومی و شارژ روحیه وطن پرستی رومی‌ها در کنار فراخوانی مسیحیت علیه ایرانیان قدرتی عظیم برای خود تدارک دید و در ۶۲۲ از داردانل (هلسپونت آن زمان) گذشت و به خلیج ایسوس رسید و آماده درگیری با شهر براز سردار ایرانی شد. نبردی سخت در گرفت و در انتها پس از ۲۰ سال اولین پیروزی نصیب روم شد .



خسرو پرویز سوار بر اسب بی همتایش

خسرو در سال بعد سپاه عظیمی متشکل از ۴۰ هزار سرباز را در کانزاکا (ارمنستان) جمع کرد و به سایر سپاه‌های خود نیز دستور داد که در این منطقه به او بپیوندند اما هرقل در اینجا دست به بهترین حرکت نظامی خود زد. وی به سرعت خود را به

سپاه خسرو رسانده و نگذاشت وی از سپاه های کمکی خود بهره ببرد. ناگهان ورق برگشت. خسرو پرویز که تاکنون در هیچ جبهه ای شکست نخورده بود سپاه خود را ترک کرد و به کوه های اطراف فرار کرد. این عقب نشینی سبب رسیدن هرقل مسیحی به شهر مذهب و با اهمیت ارومیه (محل تولد زرتشت) شد و هرقل به تلافی انتقال صلیب مقدس توسط خسرو پرویز از اورشلیم به تیسفون آتش مقدس ارومیه را (که همواره باید روشن می بود) خاموش کرد. این عقب نشینی و شکست خسرو را به شدت عصبانی کرد چرا که وی اعتبار خود را از دست داده بود اما او هنوز حداقل سه سپاه بزرگ دیگر در اختیار داشت در ۶۲۴ نیروهای او از جنوب وارد ارمنستان شده و هرقل یا هراکلیوس را تعقیب کردند اما از بد حادثه دوباره سردار رومی بلایی را سر سپاه های ایرانی آورد که آنها انتظار نداشتند. برتری نیروهای ایرانی این انتظار را در خسرو ایجاد کرده بود که امپراتور رومی از خاک ایران خارج می شود اما هرقل بدون از دست دادن فرصت هر سه سپاه ایرانی را که هر کدام جدا از یکدیگر بودند در هم می شکند. زنجیره شکست های ایران در این مجموعه نبردها گویی پایانی ندارد .



ایوان مداین اوج هنر معماری ساسانی ، تیسفون در حال حاضر در کشور عراق نزدیک رود دجله

در ۶۲۵ شهربراز سردار ایرانی شکستی دیگر از رومی ها در بین النهرین می خورد. محاصره قسطنطنیه خسرو پرویز در این زمان چاره را در تسخیر پایتخت روم و کوبیدن سرمار به جای ضربه زدن به تنه او دید وی در ۶۲۶ اتحادی را با خانات آوار که در شمال امپراتوری روم مستقر بودند بست و قرار گذاشت که با آنها از شمال و جنوب قسطنطنیه را در هم بکوبند. اما نیروی دریای رومی مانع عبور نیروهای ایرانی از تنگه داردانل شد و در نتیجه آوارها نیز از حمله خود فایده ای نبردند. این در حالی بود که تئودور برادر هرقل در نبردی در زمین شاهین براز فرمانده ایرانی را شکست داد. در ۶۲۷ میلادی پس از آن که هرقل مطمئن شد توان خسرو کاملاً تحلیل رفته پایتخت ساسانی را هدف گرفت وی در پاییز همان سال به ۱۱۰ کیلومتری تیسفون (دستگرد) رسید و درگیر نبردی بزرگ در نینوا با سپاه های ایرانی شد اما شکست نخورده عقب نشست ظاهراً فشار نیروهای پیاده نظام رومی او را وادار به عقب نشینی می کند و او سپاه را ترک می کند. اما نیروهای ایرانی بدون سردار به خوبی مقاومت می کنند و در نتیجه هراکلیوس از فتح تیسفون منصرف می شود. اما بد نامی فرار (آن هم دوباره) سبب تنفر سرداران، اشراف و مردم ایران از خسرو پرویز می شود.

نتیجه نبردهای پنج ساله ایران و روم شکست های خسرو پرویز تقریباً بلافاصله پس از پیروزی های بزرگ او روی داد و سبب شد تا علاوه بر کشته شدن وی ارتش ایران به شدت ضعیف شود. پس از خسرو پرویز نیز چند نفر یکی پس از دیگری به سلطنت رسیدند اما هیچ کدام نتوانستند مانع انحطاط شاهنشاهی ایران شوند تا آن که در ۶۳۵ میلادی ضربات خردکننده

اعراب ایران را برای صدها سال از قدرت متمرکز ملی محروم کرد. شاید اگر خسرو پرویز با درایت بیشتری از پیروزی های خود بهره می گرفت می توانست از انحطاط ایران جلوگیری کند اما حماقت ها و ستم او زمینه را برای سقوط ایران تسریع کرد.

۳۰- جنگ قسطنطنیه : نبرد خسرو پرویز با رومیان

از قرن ها قبل به این سو، شمال میان رودان (بین النهرین)، شامات (سوریه کنونی) و فلسطین در اختیار ارتش روم بود و در حقیقت در کشمکش دایم بین ارتش های ایرانی و رومی ، ایرانیان تدریجاً این بخش ها را جزو امپراتوری روم (و بعدها روم شرقی) پذیرفته بودند. اما در ۶۰۳ میلادی اوضاع متفاوت بود. روم شرقی از طرفی تحت فشار فزاینده آوارها، گتها، فرانک ها و لمباردها (اقوام به اصطلاح بربر) قرار داشت و از طرف دیگر در ایران پادشاه پر قدرتی به نام خسرو پرویز بر سر کار بود. خسرو پرویز در ۵۹۱ میلادی با کمک سپاه روم توانسته بود تاج خود را از سرداری یاغی پس بگیرد و اکنون پس از ۱۲ سال به خونخواهی قتل موریس امپراتور مقتول روم، آماده نبرد با فاکس امپراتور جدید روم شد. در ۶۰۵ میلادی سپاه های ایرانی کلیه استحکامات رومی در شمال میان رودان و سپس غرب میان رودان را فتح کرده و شهرهای مهم حران و ادسا را تسخیر نمود و سپس هیراپولیس و حلب امروزی را فتح کرد. از آن طرف نیروهای ایرانی در ارمنستان شروع به پیشروی کرده و کاپادوکیه و فریزی را گرفتند. در ۶۱۱ ایران فتوحات غربی خود را تکمیل کرده و به دروازه های قسطنطنیه پایتخت روم شرقی رسید و در ۶۱۴ بیت المقدس (یا اورشلیم) را فتح کرد.

ارتش های ایران ظرف ۹ سال کلیه نیروهای رومی را جارو کرده و به مدیترانه ریختند و در ۶۱۶ برای اولین بار پس از ۹۰۰ سال با عبور از صحرای سینا اسکندریه را در مصر تصرف کردند. شاهین براز سردار ایرانی نیز در سال بعد «کالسدون» را در مقابل قسطنطنیه (کنستانتین) را فتح کرده و ایران را به اوج قدرت خود پس از دوران هخامنشیان رساند.

نتایج این جنگ ها :

نتیجه نبردهای ۱۵ ساله سبب شد که طی سال های ۶۰۲ تا ۶۱۷ ناگهان امپراتوری ایران به قدرت اول جهان تبدیل شود این در حالی بود که از ۸۰۰ سال قبل به این سو قدرت غالب جهان روم بود و اکنون برای اولین بار رومی ها از نظر وسعت و جمعیت از ایران عقب افتاده و کاملاً منفعل شدند. نبردهای خسرو پرویز که توسط دو سردار بزرگش شهر براز و شاهین براز رهبری می شد سبب منگنه شدن رومی ها شد چرا که رسماً در همان زمان توسط آوارها تحت فشار بودند و وندال ها نیز شمال آفریقا را از چنگ روم در آورده بودند. اگر هرقل امپراتور لایق روم ظهور نیافته بود در ۶۲۰ میلادی کار امپراتوری روم تمام بود.

۳۱- جنگ پل (جسر) : اولین نبرد یزدگرد سوم پادشاه ساسانی با اعراب

از زمانی که خسرو پرویز نامه فرستاده حضرت محمد(ص) را پاره کرد تا زمانی که مسلمانان به صورت جدی امپراتوری ساسانی را تهدید کردند کمتر از ۲۰ سال فاصله شد اما در این مدت همه چیز تغییر کرده بود .شاهنشاهی ایران در اثر کشمکشهای طولانی با روم تضعیف شده و تغییر مداوم پادشاهی و جامعه طبقاتی بی رحم هم مزید علت شد تا بزرگترین دولت سیاسی آن زمان آماده فروپاشی باشد. از آن طرف اعراب مسلمان علاوه بر تشکیل یک واحد متشکل نظامی با بهره گیری از اتحاد اعراب بیابانگرد، با بهره گیری از فرماندهی مناسب به سرعت در حال توسعه بودند.

جنگ زنجیر:

ابوبکر که پس از پیامبر به خلافت رسید در ۱۲ هجری برابر با ۶۳۳ میلادی زمان را برای نبرد با ایران آماده دید. وی مرد قدرتمند عرب «خالد بن ولید» را مأمور حمله کرد. خالد در حرکت خود به سمت ایران ابتدا در جنوب برای بصره با قوای هرمز سردار ایرانی درگیر شد و در نبردی تن به تن وی را کشت و اعراب نیز سپاه وی را از بین بردند. اعراب در درگیری دیگری بطور همزمان سپاه کمکی ایران به سرداری «قارن» را نیز در هم کوبیدند و جنگ سلاسل یا زنجیر سبب اولین برتری اعراب مسلمان به قوای ایران شد. اعراب در «ولجا» نیز (نزدیک مصب دجله و فرات) شکستی دیگر نصیب سپاه ایران کردند.

جنگ پل:

«مثنا» سردار عرب که جانشین خالد شده بود پس از چند نبرد با ایرانیان به دلیل قلت نیرو مجبور به عقب نشینی و منتظر نیروهای اعزامی از مدینه شد. پس از رسیدن ابوعبیده سپاه عرب از فرات گذشته و به جنگ بهمن جادویه سردار ایرانی رفتند. در این جنگ جادویه از سی فیل جنگی استفاده کرد و نبردی سخت درگرفت که ابوعبیده در آن کشته شد و تنها پایداری «مثنا» سبب شد تا لشکر عرب کاملاً از هم نپاشد. اعراب سراسیمه به اولیس عقب نشستند و بهمن به اشتباه از تعقیب آنها صرف نظر کرد.

۳۲- جنگ اولیس: دومین جنگ اعراب با یزدگرد سوم ساسانی

اولین برخورد جدی در برابر سپاه خالد در «اولیس» در نزدیکی فرات روی داد. سپاهیان عرب تحت فرمان ایران و سپاهیان ایران در این نبرد به شدت در برابر نیروهای خالد مقاومت کردند تا آنجا که خالد قسم خورد آب رودخانه را از خون آنها قرمز کند و پس از پیروزی نیز با کشتن اسرا سعی کرد که این قسم خود را عملی کند و سر صدها اسیر را برید. خالد سپس پیشروی خود را به سوی فرات ادامه داد و پس از گرفتن شهر انبار در نزدیکی بابل تقریباً جنوب بین النهرین را از دست ایران خارج کرد. اما سپس به دستور ابوبکر برای دخالت در نبرد اعراب و روم (چنانکه در جنگ بعدی توضیح داده خواهد شد) موقتاً جنگ با ایران را کنار گذاشت. **قدرت گرفتن عمر:**

ابوبکر که مردی ملایم بود ابتدا سبب خوشحالی ایرانیان و رومیها شد اما بعدها پس از بیماری و روی کار آمدن عمر (که مردی جنگجو بود) پی بردند که زنده بودن ابوبکر برای آنها بهتر بوده است.

در همین زمان یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی برای پایان دادن به پیشروی اعراب رستم فرخزاد را مأمور سرکوبی دشمنان ایران کرد. رستم که سرداری بزرگ و پر قدرت بود سپاهی عظیم گردآورد و آن را به دو قسمت تقسیم کرد. بخشی از آن را به «نرسی» و بخشی از آن را به «جاپان» سپرد. عمر که از عزم ایرانیان برای «مقابله» با خبر شده بود در مدینه بر منبر رفت و از مردم کمک خواست و ابوعبیده بن ثقفی را با لشکری بزرگ به سمت ایران فرستاد.

۳۳- جنگ بواب : سومین نبرد یزدگرد سوم پادشاه ساسانی با اعراب

به دستور عمر سرداری سپاه به مثناسپرده شد و اعراب پس از رسیدن نیروهای کمکی در رمضان سال ۱۳ هجری (۶۳۴ میلادی) با نیروهای ایرانی در نزدیکی کوفه محلی به نام بواب نبردی سخت را آغاز کردند. نیروهای طرفین در این نبرد بسیار مردانه جنگیدند و «مردان مهرویه» سردار ایرانی در اثنای جنگ کشته شد و مثناسپرده نیز زخمی کاری برداشت (که در اثر آن چند هفته بعد فوت کرد) اما در نهایت ایران شکست خورده و از سپاه ایران تقریباً کسی زنده نماند.

۳۴- جنگ قادسیه : چهارمین نبرد یزدگرد سوم پادشاه ساسانی با اعراب

در ۶۳۶ میلادی برابر با ۱۴ هجری رستم فرخزاد بدون فوت وقت در حال مهیا کردن سپاه عظیم ۱۲۰ هزار نفری بود و این مسأله دور از چشمان عمر باقی نماند. وی نیز بیکار ننشست و سپاهی ۳۰ هزار نفری را به فرماندهی سعدبن ابی وقاص مأمور حمله به ایران کرد این سپاه متشکل از بهترین جنگاوران عرب و مردان رزمیده شامی بود که اخیراً از نبرد با روم فاتحانه بازگشته بودند. سپاه دو طرف در قادسیه (در ۳۰ کیلومتری کوفه امروزی) در برابر هم صف آرایی کردند. در این جنگ که از نبردهای تعیین کننده تاریخ به شمار می آید در ابتدا فیلان ایرانی سواران عرب را وادار به عقب نشینی کردند اما پس از آن تیراندازان عرب فیلان را از سر راه برداشتند با ورود نیروهای امدادی سوری به صف اعراب قدرت آنها مضاعف شد و در روز سوم نبرد اعراب سواره نظام ایران را شکست دادند در این زمان تلفات ایران ۱۰ هزار نفر و تلفات اعراب ۲ هزار نفر ذکر شده است. اما جسارت سربازان عرب سبب شد تا در شب سوم جنگ نیز سپاه ایران نتواند استراحت کند و از طرفی زخمی شدن فیلهای ایرانی نیز آرایش اردوی ایران را بر هم زد. در روز چهارم آنچه که شکست قطعی را نصیب ایران کرد برخاستن توفان خاک به سمت نیروی ایران و مرگ رستم به دست اعراب بود.

نامه ی عمر به یزدگرد سوم ساسانی و پاسخ یزدگرد سوم پس از جنگ قادسیه و پیش از جنگ نهاوند

نامه عمر

از عمر بن الخطاب خلیفه مسلمین به یزدگرد سوم شاهنشاه پارس یزدگرد، من آینده روشنی برای تو و ملت تو نمی بینم مگر اینکه پیشنهاد مرا بپذیری و با من بیعت کنی. تو سابقاً بر نصف جهان حکم می راندی ولی اکنون که سپاهیان تو در خطوط مقدم شکست خورده اند و ملت تو در حال فروپاشی است. من به تو راهی را پیشنهاد می کنم تا جانت را نجات دهی. شروع کن به پرستش خدای واحد، به یکتا پرستی، به عبادت خدای یکتا که همه چیز را او آفریده. ما برای تو و برای تمام جهان پیام او را آورده ایم، او که خدای راستین است. از پرستش آتش دست بردار و به ملت خود فرمان بده که آنها نیز از پرستش آتش که خطاست دست بکشند، بما پیوند الله اکبر را پرستش کن که خدای راستین است و خالق جهان. الله را عبادت کن و اسلام را بعنوان راه رستگاری بپذیر. به

راه کفر آمیز خود پایان بده و اسلام بیاور و الله اکبر را منجی خود بدان. با این کار زندگی خودت را نجات بده و صلح را برای پارسیان بدست آر. اگر بهترین انتخاب را می خواهی برای عجم ها (لقبی که عربها به پارسیان می دادند بمعنی کودن و لال) انجام دهی با من بیعت کن. الله اکبر خلیفه مسلمین عمر بن الخطاب.



اصل نامه‌ی عمر که در موزه لندن نگهداری می شود.

پاسخ یزدگرد سوم

از شاه شاهان، شاه پارس، شاه سرزمینهای پرشمار، شاه آریایی ها و غیر آریایی ها، شاه پارسیان و نژادهای دیگر از جمله عربها، شاه فرمانروایی پارس، یزدگرد سوم ساسانی به عمر بن الخطاب خلیفه تازیان (لقبی که پارسیان به عربها می دهند به معنی سگ شکاری)

به نام اهورا مزدا آفریننده زندگی و خرد

تو در نامه ات نوشته ای می خواهی ما را به راه راست هدایت کنی، به راه خدای راستینت، الله اکبر، بدون اینکه هیچگونه آگاهی داشته باشی که ما که هستیم و چه را می پرستیم. این بسیار شگفت انگیز است که تو لقب فرمانروای عربها را برای خودت غصب کرده ای آگاهی و دانش تو نسبت به امور دنیا به همان اندازه عربهای پست و مزخرف گو و سرگردان در بیابانهای عربستان و انسانهای عقب مانده بیابان گرد است.

مردک، تو به من پیشنهاد می کنی که خداوند یکتا را پرستم در حالیکه نمی دانی هزاران سال است که ایرانیان خداوند یکتا را می پرستند و روزی پنج بار به درگاه او نماز می خوانند.

هزاران سال است که در ایران، سرزمین فرهنگ و هنر این رویه زندگی روزمره ماست. زمانیکه ما داشتیم مهربانی و کردار نیک را در جهان می پروراندیم و پرچم پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک را در دستهایمان به اهتزاز درمی آوردیم تو و پدران تو داشتند سوسمار میخوردند و دخترانتان را زنده بگور می کردید. شما تازیان که دم از الله می زنید برای آفریده های خدا هیچ ارزشی قائل نیستید، شما فرزندان خدا را گردن می زنید، اسرای جنگی را می کشید، به زنها تجاوز می کنید، دختران خود را زنده به گور می کنید، به کاروانها شبیخون می زنید، دسته دسته مردم را می کشید، زنان مردم را میدزدید و اموال آنها را سرقت می کنید. قلب شما از سنگ ساخته شده است. ما تمام این اعمال شیطانی را که شما انجام می دهید محکوم می کنیم. حال با اینهمه اعمال قبیح که انجام می دهید چگونه می خواهید به ما درس خداشناسی بدهید؟ تو بمن می گویی از پرستش آتش دست بردارم، ما ایرانیان عشق به خالق و قدرت خلقت او را در نور خورشید و گرمی آتش می بینیم. نور و گرمای خورشید و آتش ما را قادر می سازد که نور حقیقت را ببینیم و قلبهایمان برای نزدیکی به خالق و به همنوع گرم شود. این بما کمک می کند تا با همدیگر مهربانتر باشیم و این نور اهورایی را در اعماق قلبمان روشن می سازد.

خدای ما اهورا مزداست و این بسیار شگفت انگیز است که شما تازه او را کشف کرده اید و نام الله را بر روی آن گذارده اید. اما ما و شما در یک سطح و مرتبه نیستیم، ما به همنوع کمک می کنیم، عشق را در میان آدمیان قسمت می کنیم، ما پندار نیک را در بین انسانها ترویج می کنیم، ما هزاران سال است که فرهنگ پیش رفته خود را با احترام به فرهنگ های دیگر بر روی زمین می گسترانیم، در حالیکه شما به نام الله به سرزمینهای دیگر حمله می کنید، مردم را

دسته دسته قتل عام می کنید، قحطی به ارمغان می آورید و ترس و تهی دستی به راه می اندازید، شما اعمال شیطانی را به نام الله انجام می دهید. چه کسی مسئول اینهمه فاجعه است؟ آیا الله به شما دستور داده قتل کنید، غارت کنید و ویران کنید؟ یا اینکه پیروان الله به نام او این کارها را انجام می دهند؟ و یا هردو؟ شما می خواهید عشق به خدا را با نظامی گری و قدرت شمشیر هایتان به مردم یاد بدهید. شما بیابان گردهای وحشی می خواهید به ملت متمدنی مثل ما درس خداشناسی بدهید. ما هزاران سال فرهنگ و تمدن در پشت سر خود داریم، تو بجز نظامی گری، وحشی گری، قتل و جنایت چه چیزی را به ارتش عربها یاد داده ای؟ چه دانش و علمی را به مسلمانان یاد داده ای که

حالا اصرار داری به غیر مسلمانان نیز یاد بدهی؟ چه دانش و فرهنگی را از الله ات آموخته ای که اکنون می خواهی به زور به دیگران هم بیاموزی؟ افسوس و ای افسوس ... که ارتش پارسیان ما از ارتش شما شکست خورد و حالا مردم ما مجبورند همان خدای خودشان را این بار با نام الله پرستش کنند و همان پنج بار نماز را بخوانند ولی اینکار با زور شمشیر باید عربی نماز بخوانند چون گویا الله شما فقط عربی می فهمد. من پیشنهاد می کنم که تو و همدستانت به همان بیابانهایی که سابقا عادت داشتید در آن زندگی کنید برگردید. آنها را برگردان به همان جایی که عادت داشتید جلوی آفتاب از گرما بسوزند، به همان زندگی قبيله ای ، به همان سوسمار خوردن ها و شیر شتر نوشیدنها. من تو را نهی نمی کنم از اینکه این دسته های دزد را (ارتش تازیان) در سرزمین آباد ما رها کنی ، در شهر های متمدن ما و در میان ملت پاکیزه ما. این چهار پایان سنگدل را آزاد مگذار تا مردم ما را قتل عام کنند، زنان و فرزندان ما را برابند، به زنهاي ما تجاوز کنند و دخترانمان را به کنیزی به مکه بفرستند. نگذار این جنایات را به نام الله انجام دهند، به این کارهای جنایتکارانه پایان بده. آریایها بخشنده، خونگرم و مهمان نوازند، انسانهای پاک به هر کجا که بروند تخم دوستی، عشق، آگاهی و حقیقت را خواهند کاشت بنابراین آنها تو و مردم تو را بخاطر این کارهای جنایتکارانه مجازات نخواهند کرد. من از تو می خواهم که با الله اکبرت در همان بیابانهای عربستان بمانی و به شهرهای آباد و متمدن ما نزدیک نشوی ، بخاطر عقاید ترسناکت و بخاطر خوی وحشی گریت.

یزدگرد سوم ساسانی

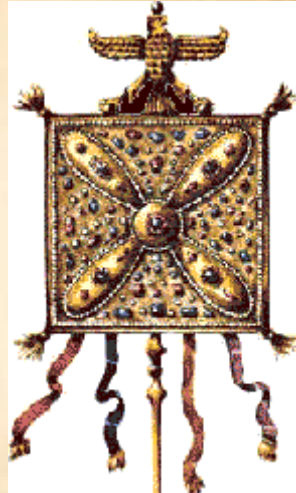


اصل نامه ی یزدگرد سوم که در موزه لندن نگهداری می شود.



فرخ هرمز برادر رستم نیز علی رغم چند مبارزه محدود در بیرون قلعه عاقبت شهر افسانه ای تیسفون و کاخ مدائن را به تازیان واگذار کرد

پس از این سپاه ایران از هم پاشید و درفش کاویانی به دست اعراب افتاد.



درفش کاویانی

در این نبرد هزاران سرباز ایرانی نیز در رودخانه غرق شدند و تلفات سنگین ایران موجب برتری نظامی اعراب در منطقه میانرودان شد.

۳۵- جنگ مدائن : پنجمین نبرد یزدگرد سوم پادشاه ساسانی با اعراب

عمر سعد دو ماه بعد بر سر دروازه پایتخت ساسانیان بود. تیسفون با گنجهای بزرگش اکنون روبروی اعراب قرار داشت. سربازان عرب اکنون به حدود ۶۰ هزار نفر افزایش پیدا کرده بود اما در اینجا اتفاق عجیب، ترس و فرار یزدگرد بود. تا این زمان در جنگهای اعراب و ایران هنوز اتفاق قریبی نیفتاده بود و ایرانیان نیز مردانه مقاومت کرده بودند اما چون پایداری و سرسختی اعراب بیشتر بود عاقبت در هر معرکه ای فاتح می شدند چنانکه دولت روم نیز در همین زمان علی رغم مقابله قدرتمندانه مجبور به عقب نشینی گام به گام شده بود اما اینکه چرا یزدگرد تیسفون را بدون مبارزه رها کرد سؤال برانگیز است و جانشین او فرخ هرمز برادر رستم نیز علی رغم چند مبارزه محدود در بیرون قلعه عاقبت این شهر افسانه ای را به تازیان واگذار کرد.

۳۶- جنگ نهاوند : آخرین نبرد یزدگرد سوم پادشاه ساسانی با اعراب

یزدگرد که به ری عقب نشسته بود تصمیم گرفت برای آخرین بار شانس خود را بیازماید بنابراین با فرستادن سفیر به کلیه استانهای باقیمانده ایران از آنها خواست تا برای وی نیرو بفرستند. به زودی از خراسان، سیستان، بلخ، اصفهان، فارس، کرمان و آذربایجان نیرو جمع شد و ۱۵۰ هزار سرباز ایرانی در نهاوند به فرماندهی فیروزان سردار پیر ایران گرد آمدند. اما اعراب نتوانستند بیش از ۳۰ هزار سرباز گرد آورند. به گفته برخی مورخین عرب ایرانیان در داخل شهر به دفاع پرداختند اما پس از

آنکه اعراب به حيله خود را در حال عقب نشینی نشان دادند ایرانیان از اردو بیرون آمده و ناگهان خود را با اعراب آماده به جنگ دیدند. اگرچه در این نبرد در اثر پایداری اعراب ایرانیها شکست خوردند اما به نظر می رسد باید نسبت به مقدار نیروهای طرفین شک کنیم چرا که هیچ گاه ۱۵۰ هزار سرباز از ترس قوایی در حد یک پنجم خود به شهری پناه نمی برند مضافاً آنکه این سپاه برای پس گرفتن نواحی تسخیر شده جمع شده بود .

بنابراین نیروی مذکور حداقل باید نیرویی در حد نیروی اعراب یا کمتر از آنها باشد که ابتدا عقب نشینی و پناه به قلعه را انتخاب می کند. (۶۴۲ میلادی) در هر حال شکست نهانند سبب سقوط سایر ولایات ایران به دست اعراب می شود.

بررسی نتایج جنگهای اعراب و ایران :

اعراب مسلمان طی مدت کوتاهی طومار دوقدرت بزرگ دنیا را جمع می کنند اما شکست ایران اهمیت بیشتری از شکست روم داشت که تنها ولایات آسیایی و آفریقایی خود را از دست داد. ایران در آن زمان حداقل ۲ برابر خاک فعلی خود وسعت داشت و سقوط کامل آن در کمتر از ربع قرن سبب قدرت گرفتن قابل توجه اعراب شد. در فلات ایران، بین النهرین و آسیای میانه نفوس بسیار زیادی وجود داشت و پیوستن آنها به اعراب سبب قدرت گرفتن این نیروی تازه از راه رسیده شد. اما شکستهای ایران از اعراب را نباید فقط به حساب سستی رزمندگان ایرانی گذاشت چرا که سربازان مذکور عمدتاً از طبقات فرودست بوده و به شدت از ظلم طبقاتی در عذاب بودند و از سوی دیگر اعراب تازه مسلمان نیز با انگیزه بوده و خود را در هر صورت برنده جنگها می دانستند .



کاخ مدائن که عاقبت به دست اعراب غارت شد و تمام گنجینه های آن به غارت رفت

مرحوم دکتر احمد حامی نویسنده کتابهای متعدد تاریخی در کتاب خود به نام «مهر» می نویسد : جنگهای اعراب و سپاهیان ساسانی نه پیروزی اعراب و نه شکست ایرانیان بود بلکه پیروزی مردم ستم کشیده و رنج دیده و انتقامجوی ایران و ایمان مسلمانان بود. سربازان ایرانی جنگ نکردند زیرا چیزی نداشتند که برای نگهداری از دست بدهند آنها خواستشان این بود که شکست بخورند تا جامعه طبقاتی ساسانیان برافتد و رنجشان به پایان برسد. حامی برای سخنان خود دلایلی منطقی نیز می آورد یکی آنکه باقیمانده پیروان مانی و مزدک به عربستان رفته و مسلمان شدند و همانها بیشترین اثر را بر آسفتگی فکری سربازان و مردم ایران و شوراندن آنها علیه جامعه طبقاتی داشتند همین امر سبب شد تا شورشهای متعدد داخلی قوای نظامی ایران را ضعیف کند و حتی سربازان، فرماندهان خود را بکشند. حامی به درستی ذکر می کند که سپاهیان عرب برای فتح

شهرهای بزرگ ایران کافی نبوده اند چرا که در تواریخ شمار آنها همواره ۲۰ یا ۳۰ هزار نفر بوده حال آنکه ایران در قرن هفتم میلادی حداقل از ۱۰۰ شهر آباد برخوردار بوده بنابراین متصور است که شهرها به دست خود مردم سقوط می کرده و سپس چپاول می شده است. استاد حامی در کتاب خود تضادهای بسیار جدی را از بین تاریخ متداول نوشته شده توسط اعراب را بیرون کشیده و کلاً آنها را رد کرده است.

از جمله آنکه درباره جنگ قادسیه معتقد است، صحرای قادسیه در جنوب نجف اصلاً جای نبرد ۱۵۰ هزار سرباز را نداشته و یا در جلوی دژهای قدیمی با گنجایش بسیار کم بوده و هرگز نمی توانسته شاهد مبارزه دهها هزار سرباز باشد. درباره نبرد نهاوند نیز اطلاعات بسیار خوبی به ما می دهد. وی می گوید: در دره نهاوند جا برای جنگیدن چند هزار نفر نیز نیست چه برسد به مبارزه ۱۸۰ هزار سرباز. دره نهاوند از جنوب شرقی به شمال باختری کشیده شده و رودی که در آن روان است به گاماسب می ریزد و کوههای سر به فلک کشیده نهاوند را چون دژی در میان خود گرفته اند. به گفته حامی، اعراب هرگز در جنگهای کوهستانی موفق نبوده اند و پا پیش نمی گذاشتند بنابراین در این نبرد نیز قاعدتاً یا نبرد در این ابعاد نبوده و یا آنکه برتری عددی اعراب بسیار قابل توجه بوده است نه آنکه ۱۵۰ هزار نفر در شهری «حصاری» شوند و ۳۰ هزار عرب که به نبرد در بیابان و زمین صاف عادت کرده اند آنها را تعاقب کنند.

البته در مجموع تفاوتی در اصل ماجرا نیست. حکومتی در ابعاد حکومت ساسانی ظرف ربع قرن به کلی از هم پاشید و مجموعه تضادهای درونی آن در کنار پیشروی اعراب مسلمان بزرگترین واقعه تاریخی قرن هفتم میلادی را رقم زد.

۳۷- جنگ زاب: نبرد ابومسلم خراسانی و شکست امویان

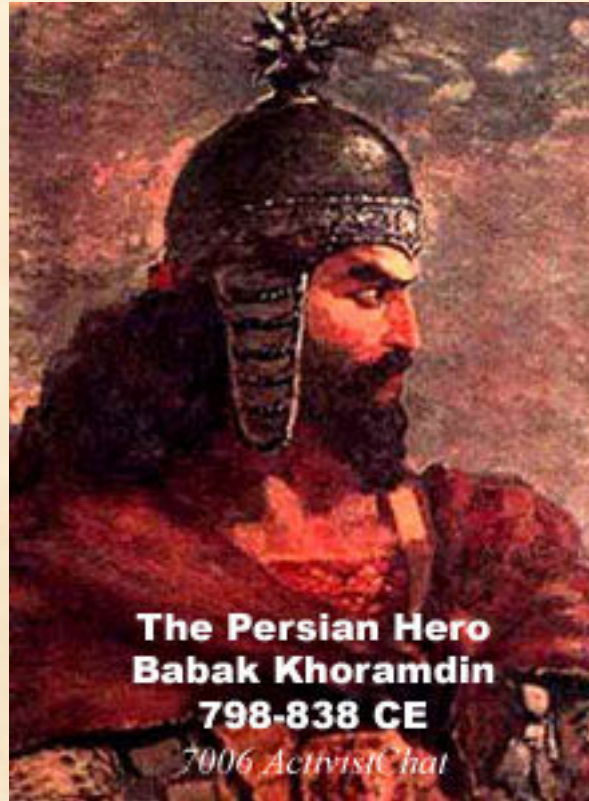
در جنگ دو روزه - ۲۶ و ۲۷ ژانویه - سال ۷۵۰ میلادی که میان نیروهای ابومسلم خراسانی و لشکریان مروان آخرین حکمران امویان شرق در کنار رودخانه «زاب» روی داد، مروان شکست خورد و به مصر گریخت و در آنجا کشته شد. ابومسلم که بر ضد حکومت امویان به پا خاسته بود سال پیش از این (۷۴۹ میلادی - ۱۲۸ هجری خورشیدی) ارتش امویان را شکست داده بود و پس از این پیروزی، مروان را از خلافت خلع و آن را به ابوالعباس سفاح منتقل کرده بود. بسیاری از مورخان، این سال را آغاز خلافت عباسیان و گسترش نفوذ ایرانیان در امور حکومت نوشته اند. طولی نکشید که مرکز خلافت هم از شهر دمشق به شهر تازه ساز بغداد در ۳۶ کیلومتری شمال مدائن (تیسفون) پایتخت پیشین ایران منتقل شد. نام «بغداد» که در زمان ساسانیان یک روستا و درختستان بود تغییر داده نشده است که «بغ» در فارسی میانه به معنای «خدا» و «داد» از مصدر دادن است که جمع دو کلمه معنای «هدیه خدا» را می رساند.



ابومسلم خراسانی

۳۸- جنگهای بابک خرمدین: تداوم حکومت دوباره ی ایرانیان (مبارزه با اعراب اشغالگر)

با فروپاشی شاهنشاهی ساسانی توسط اعراب آنان که از ژرفای بیابانهای عربستان به ایران آمده بودند نظامی را بر پا کردند که ایران را به ما قبل دوران مادها برد. ولی خوشبختانه با پیروزی انقلاب بزرگ شرق به رهبری بزرگ مردی به نام ابومسلم خراسانی نظام شبه برده داری و شبه فئودالی اعراب به یکباره فرو ریخت و دوباره ایرانیان به حکومت بازگشتند و مملکت را در دست گرفتند و تلاش برای از بین بردن نظام شبه فئودالی و برده گی اعراب را آغاز کردند. از میان پیشگامان این قیام بزرگ برای رهائی از استیلای اعراب میتوان به یوسف برم - سپیدگامگان - سرخ جامگان - حمزه آذرک سیستانی و بابک خرمدین نام برد.



بابک خرمدین سردار شجاع ایرانی

خرمدین در آن زمان به کسانی گفته میشد که دارای دین بهی میبودند که آنرا زرتشتی مینامیدند و پیرو مزدک. در انجمن بابک گریستن معنی نداشت و آنان از آیین زرتشتی و مزدکی پیروی میکردند و گریستن را جزو مکروهات دین میدانستند و شاد زیستن را مستحبات. اما شاد زیستن برای آنان به این معنا بود که تنها زمانی انسان میتواند شاد باشد که در جامعه محرومیت نباشد و مردم در رفاه باشند. آنان از آیین زرتشتی پیروی میکردند و چراگاهها و رودخانه ها و زمینهای کشاورزی را برای مردم رایگان قرار دادند تا اربابان نتواند حقی از کشاورزان ضایع کنند و سپس ازدواج یک مرد با دو زن در یک زمان را منع کردند و مساوات بین زنان و مردان را برقرار کردند.



قلعه بابک خرمدين در جمهوری آذربایجان

بابک سردار ایران در آغاز قرن دوم و به عبارتی در سال ۲۰۰ ق جنبش خود را رسماً آغاز کرد. "ابن حزم" مینویسد ایرانیان از نظر وسعت ممالک و فزونی نیرو بر همه ملتها برتری داشتند. مرکز فعالیت بابک در آذربایجان بود. به گزارش "بلاذری" در حاکمیت ابن فیس اعراب گروه گروه به آذربایجان خیزش میکردند و اموال و زمینهای آنان را تصرف کردند. طبق تاریخی بخارا از اعراب چنین میگوید: مردی وی را دو دختر بود که "ورقا ابن نصر" هردو دختر را بیرون کشید. مرد گفت: از بین این شهر بزرگ چرا دختران مرا میبری؟ مرد عرب جواب نداد و اعتنایی نکرد. پدر بجست و کاردی بزد و برشکمش فرو برد. خبر به سران قبیله رسید و تمام مردانی که در آن روستا قادر به جنگ بودند به جهت تنبیه توسط اعراب وحشی کشته شدند. ابومسلم شرق ایران را از اعراب پاکسازی کرده بود و آذربایجان همچنان در قدرت اعراب بود. بنابراین بابک برخاست و به پشتوانه مردم دست به نهضتی زد که در تاریخ همیشه جاوید ماند. نخستین درگیری سپاه مامون با بابک در سال ۲۰۴ ق گزارش شده است و نتیجه این جنگ پیروزی بابک شد. سال دیگر مجدداً لشگری از اعراب برای مبارزه با بابک عازم آذربایجان شد و در نتیجه سپاه اعراب در سال ۲۰۶ ق توسط بابک به کلی در هم کوبیده شد. بعد از آن در سالهای ۲۰۶ تا ۲۱۲ هر سال سپاه عباسی عازم جنگ با بابک شدند که هر باره شکست خوردند. در سال ۲۰۹ ق در دو نبرد بزرگ دو تن از فرماندهای برجسته مامون به قتل رسیدند.

در سال ۲۱۲ ق محمد ابن حمید طوسی با سمت والی آذربایجان اعزام شد و سپاه بزرگی در اختیارش گذاردند تا به کار بابک خاتمه دهد. محمد بن حمید نزدیک به دو سال با بابک درگیر جنگ بود که در نهایت در ربیع الاول ۲۱۴ ق / خرداد ۲۰۸ ش محمد ابن حمید در کنار روستای بهشت آباد کشته شد و سپاه او به کلی منهدم گشت. بعد از این پیروزی های چشمگیر بابک به گفته تاریخ طبری مردم تا اصفهان و همدان به جنبش او پیوستند. در آن زمان مامون در سال ۱۸ رجب ۲۱۸ ق درگذشت و برادرش معتصم به جایش نشست. او بلافاصله لشگری به غرب ایران گسیل کرد که به گفته تاریخ طبری در اواخر این سال شست هزار نفر از روستائیان همدان را قتل عام کردند. ولی در نهایت بابک سپاه معتصم را شکست داد و

مرز فعالیت بابک تا بغداد هم رفت و معتصم از بیم حمله بابک به کاخ محل خود را به سامرا منتقل نمود و آنجا در آینده پایتخت دولت عباسی شد .

در آن زمان معتصم مبارزه با بابک را به دست یک شاهزاده ایرانی فراری که به وی پناه آورده بود به نام افشین داد که از خاندان ساسانی بود . افشین که به دستور معتصم قصد جان بابک را کرده بود تصمیم به جنگ با وی کرد ولی از آنجا که میدانست در این جنگ باید تعدادی زیادی از هموطنان خود را بکشد دست به گفتگو زد و از مردم خواست تسلیم وی گردند . به گفته تاریخ طبری میگوید تعدادی زیادی از مردم که از جنگ و کشتار به تنگ آمده بودند تسلیم افشین شدند . و افشین در یورشی به سپاه بابک تعداد زیادی از آنها را کشت (در زمستان ۲۱۴ ش) و بابک مجبور به فرار گشت . به مناسبت مناطق کوهستانی و سرما افشین به برزند برگشت . بعد از گذشت دو سال (در سال ۲۱۶ ش) بابک موفق به جمع آوری سپاه دیگری شد و آماده مقابله با افشین گشت و بعد از چندین نبرد با افشین هردو تصمیم به صلح کردند و در زمانی که برای گفتگو به مکانی نزدیک شده بودند تیپهای سپاه افشین وارد شهر شدند و و آتش گشودند و شهر را ویران ساختند عده کثیری کشته شدند (به طوری که بعد از گذشت سه روز اثری از شهر به جا نماند) گروهی بر فراز قلعه بابک رفتند و پرچم اسلام را در آنجا برافراشتند . در نتیجه خبر به بابک رسید و او مکان گفتگو و صلح را ترک کرد و خود را به شهر رساند . ولی دیر شده بود و خانواده بابک از جمله پسرش اسیر شده بودند . افشین پسر بابک را مجبور به نوشتن نامه ای کرد تا بنویسد که بابک (پدرش) اگر تسلیم شود به صلاح همگان است . نامه به دست بابک رسید و او که به همراه زن و مادر و یک برادرش به قصد ارمنستان سفر میکرد با خواندن نامه بر افروخته شد و گفت اگر آن جوان پسر من بود باید جوانمردانه میمرد نه اینکه خودش را تسلیم دشمن کند و به پیام آوران نامه گفت به او بگویند حیف از نان من که بر تو است اگر زنده بمانم میدانم با تو چه کنم . در چند روز بعد مادر و زن و برادرش دستگیر شدند و بابک به تنهایی مجبور به فرار به ارمنستان شد . افشین که برای دستگیری بابک جایزه های زیادی گذاشته بود مردم را به فروختن بابک تحریک کرد . و در نهایت یکی از کشاورزان که رخت و لباس برانده و شمشیر زرین او را دید متوجه شد او شخص معمولی نیست و احتمالا بابک خرمدین است و در نتیجه او را به منزل دعوت کرد و بابک که خسته از راه و جنگ و زندگی دعوتش را پذیرفت .

و بعد سراغ کشیش شهر رفت و او را خبر داد و در نتیجه کشیش بعد از چند روز پذیرایی از بابک و جلب اعتماد وی محل او را به افشین اطلاع داد و در نتیجه بابک دستگیر شد . سپس او را دست بسته به قرارگاه افشین بردند و در بین راه مردم جمع شده بودند و از دستگیری رهبر محبوبشان زنان شیون میکردند و بر سر میزدند . سپس خلیفه جایزه بزرگی به افشین داد و دستور داد تا بابک را به سامرا منتقل کنند و او را در لباسی زنانه و حنا کرده همراه با نقش و نگار در شهر گرداندند تا درس عبرتی برای دیگران شود تا از وطن خودشان دفاع نکنند و سپس مراسم اعدام او با هیاهو و شلوغی زیادی آماده اجرا گشت . "ابن الجوزی" مینویسد معتصم در کنار بابک نشست و گفت تو که اینهمه استقامت و مبارزه کردی حالا مشخص خواهد شد که چقدر تحمل داری . **بابک نیز گفت : خواهیم دید .**



صحنه ای از فیلم بابک(اعدام بابک) ، ساخته
آذربایجان و هنرنمایی
راسیم بالایف

چون یک دست بابک را با شمشیر زدند خون

از بازوانش فوران کرد و او صورتش را از خون دستانش رنگین کرد . خلیفه پرسد چرا چنین کردی ؟ بابک گفت : وقتی دستهایم را قطع کردی خون بدنم خارج میشود و چهره ام زرد رنگ و آنگاه تو خواهی گفت که چهره من از ترس مرگ زرد شد و من مایل نیستم چهره زرد رنگ مرا دشمن (اعراب) ببیند. سپس پاهای بابک قطع شد و شکمش را دریدند و در نهایت سر از بدنش جدا کردند و لاشه بابک را بر روی چوبه داری بلند در سامرا قرار دادند و سرش را خلیفه برای عبدالله طاهر به خراسان فرستاد . اعدام بابک چنان مهم بود که محل دارش تا چند قرن به نام "خشبه بابک" (چوبه دار بابک) شهرت همگانی داشت . برادر بابک نیز مانند وی طبق گفته طبری تکه تکه شد و او هم مانند برادر بدون فریاد و شیونی از دنیا رفت . هم اکنون مراسم یادبود این سردار در شهر کلیبر در آذربایجان بر فراز کوهی که قلعه او هم آنجا قرار دارد همه ساله گرمی داشته میشود .

بدین گونه بابک خرمیدین بعد از ۲۲ سال مبارزه پر افتخار برای کشورش که در تمام جنگها با اعراب پیروز بیرون می آمد با توطئه یک ایرانی فراری و مردم ناسپاس گرفتار شد و زندگی وطن پرستانه اش به پایان رسید... روحش شاد باد ..

۳۹- حمله مغولان : جنگ جلال الدین خوارزمشاه با چنگیز خان

در قرن ۱۳ میلادی قدرت بزرگی به ایران کنونی تسلط داشت که پس از ۵۰۰ سال ایران را یکپارچه کرده بود، اگرچه این نیرو اصالتاً ایرانی نبود، اما در دوران آن شهرهای بسیار بزرگی در ایران پای گرفت. قدرت خوارزمشاهیان به اندازه ای بود که در کلیه دولتهای آسیای صغیر و خاور نزدیک مطمئن بودند توفان چنگیز به آنها نمی رسد، اما گذشت زمان چیز دیگری را نشان داد. اولین برخورد در ۱۲۱۶ برای اولین بار در دشتهای قرقیزستان طلایه داران خوارزم با مردان چنگیز که از نبرد با طوایف مرکیت باز می گشتند، روبرو شدند و سربازان چنگیز علاقه ای به نبرد نشان ندادند و نیمه شب عقب نشینی کردند. چنگیز در این زمان هنوز قصد نبرد با سلطان محمد خوارزمشاه را نداشت، اما حمایت سلطان محمد عملاً او را مجبور به جنگ

کرد. مرگ فرستادگان چنگیز حاکم اترار که دست نشانده محمد خوارزمشاه بود، بازرگانان مغول را به جرم جاسوسی دستگیر و اموال آنها را غارت کرد و سپس به دستور سلطان، آنها را کشت .



جلال الدین خوارزمشاه (۶۲۸ هجری قمری)

چنگیز اکنون برای حفظ آبروی خود چاره ای جز جنگ نداشت، چرا که سلطان محمد آخرین سفیر وی را نیز چندی قبل کشته بود. در ۱۲۱۹ میلادی (۶۱۶ هجری) چنگیزخان با عظیم ترین سپاهی که تا آن زمان شرق به خود دیده بود، عازم اترار شد. انهدام قشون سلطان در ناحیه ای بین اوش و اترار سپاه چنگیز به سپاهی بزرگتر از خود برخورد. مورخین، سپاه سلطان محمد خوارزمشاهی را ۴۰۰ هزار تن ذکر می کنند. نبردی سخت بین طرفین درگرفت، اما قدرت سواران بیابانگرد سبب بروز شکاف در صفوف سپاه خوارزم شد، از طرفی جوچی پسر چنگیز نیز در این نبرد با ابراز رشادت مانع گریز سپاه دشمن شد و با محاصره آنها قتل عام عظیمی از این سپاه به راه انداخت. شکست سنگین سلطان محمد سبب از بین رفتن روحیه جنگاوری خوارزمشاهیان شد و وی عملاً مرزهای شرقی را بدون محافظ رها کرد. پس از آن، سپاه مغولی به ۳ دسته تقسیم شده و بخشی به فرماندهی جغتای و اکتای مأمور تسخیر اترار شدند، بخشی به سمت خجند حرکت کرده و خود چنگیز نیز به سمت شهرهای آباد سمرقند و بخارا حرکت کرد. تنها شهر اترار مقاومت بی نظیری (۶ ماهه) از خود نشان داد، اما نرسیدن نیروی امدادی سبب انهدام شهر و مرگ حاکم آن شد .



تصویری از چنگیزخان مغول

حاکم بخارا نیز که ۲۰ هزار سرباز داشت، ابتدا در کنار رود سیحون با سپاه مغول درگیر شد، اما پس از شکست، شهر تسلیم آنها گردید. خجند اما تقریباً بدون مبارزه تسلیم شد. سمرقند آخرین شهری بود که می توانست از ورود مغولان به خراسان جلوگیری کند، چرا که پادگان سمرقند در اختیار ۴۰ هزار نظامی ترک بود. متأسفانه ترکها تصمیم به تسلیم کردن شهر گرفتند و این مسأله سبب شد تا آنها نه تنها جان خود را (به دلیل قتل عام) از دست بدهند، بلکه تسخیر شهر با ارزش و آباد سمرقند، قدرت مغولان را دوچندان کند. چرا که آنها از این شهر ۳۰ هزار سرباز جدید و ۳۰ هزار صنعتگر به کار گرفتند. همچنین فتح سمرقند، دره معروف و حاصلخیز زرافشان را نیز در اختیار مهاجمان قرار داد.

۴۰- حمله تیمور گورکانی به ایران

تیمور لنگ که در بین اروپاییان به تاملان مشهور می باشد، اصالتاً از نوادگان چنگیز بود. حملات ویرانگر او به آسیای میانه و غرب آسیا را می توان موج دوم حملات مغولان دانست. اگرچه به دلیل اینکه این حمله ۱۵۰ سال پس از حمله اولی صورت گرفت، در آن از برخی کشتارهای کور مغولی اثری نبود. در این بین اما مهمترین حمله تیمور را می توان حمله به ایران دانست. اگرچه ایران در این زمان هویت متحد گذشته خود را نداشت. تیمور ابتدا با غلبه بر رقبای خود، ماوراءالنهر و خوارزم را گرفت. تیمور حمله بزرگ خود را در ۱۳۸۰ ابتدا علیه خراسان بزرگ صورت داد. او شهر هرات را به طور کاملاً ناگهانی تسخیر کرد و قندهار و کابل پس از آن مجبور به اطاعت شدند. اما در فتح کلات نادری ناموفق ماند، به طوری که پس از ۱۴ بار حمله این منطقه فتح نشده ماند. دلیل این امر نیز ارتفاعات بلند قلاع و محصور بودن آن در بین کوه های سر به فلک کشیده بود .



تیمور لنگ

تیمور پس از این قصد سیستان کرد و در ۱۳۸۳ میلادی علی رغم مقاومت سرسختانه مردم آن نواحی، کلیه قلاع آن نواحی را فتح کرد و به تلافی مقاومت مردم، دستور قتل عام داد. حمله به شمال و مرکز ایران در ۱۳۸۴ پس از فتح مازندران به طرف ری و سلطانیه جلو رفت و در ۱۳۸۶ آذربایجان را اشغال کرده و از ارس گذشت. (۱۳۸۷) پس از آن حملات اصلی خود را معطوف اصفهان و شیراز کرد. اصفهان به دلیل مقاومت شدید با فرمان قتل عام روبرو شد و گفته می شود ۷۰ هزار نفر از دم تیغ گذشتند اما شیراز به دلیل باز کردن دروازه شهر سالم ماند. تیمور پس از این غرب ایران را نیز تسخیر کرده و به تکریت لشکر کشید.

نتیجه حملات تیمور به ایران :

تیمور اگرچه ادعا می کرد که از حملات خود هدف مذهبی دارد و خود را مسلمان می دانست اما بیشتر حملات خود را متوجه مسلمانان از جمله ایران کرد .

اثرات مهم حمله تیمور به ایران:

۱- اتحاد ایران را صد سال به عقب انداخت و خرابی های ناشی از حملات این مرد نیز آبادانی را دوباره از کشور ما دور کرد.
۲- پیروزی سریع تیمور بر سراسر ایران به او کمک کرد که خود را سریع به غرب آسیا و شرق اروپا و جنوب روسیه برساند و بر مسائل نظامی و جغرافیای سیاسی این کشور ها تأثیر گذارد و هند را نیز به راحتی فتح کند.
۳- اثر مهم تیمور به تاریخ دنیا را می توان در مجموع تضعیف دولتهای شرقی دانست در حقیقت تیمور با انهدام دولتهای ایران، عثمانی، هند، ممالیک و خوارزم زمینه را برای قدرت گرفتن قدرتهای غربی آماده کرد بی تردید ۲۵۰ سال یکه تازی مغولان بر ایران و شرق مهمترین دلیل عقب افتادگی شرق از تحولات «جهانی بود که از قرن ۱۷ سرعت قابل توجهی یافته بود.»

نبرد انقوره :

در تاریخ کمتر پیش می آید که ۲ قدرت نظامی هر دو در اوج، به هم برسند. معمولاً یک قدرت در حال اوج گیری دولتهای کهنسال بر سر راه را درهم می کوبد و به پیش می رود اما نبرد تیمور و بایزید اول استثنای تاریخ است دو قدرت بزرگ که هر دو در حال اوجگیری بودند به هم می رسند و لاجرم یکی از آنها باید با دنیای فاتحان خداحافظی کند .بایزید که ، بود عثمانی ها از نیمه قرن ۱۴ میلادی در آسیای صغیر قدرت گرفته بودند اما از زمان بایزید اول بود که آنها ناگهان تبدیل به قدرت مطلقه جنوب اروپا شدند .

این مرد قدرتمند عثمانی، در ۱۳۷۱ در نبردی سرنوشت ساز بلغارها را شکست داد و نیروهای سر سخت صرب را نیز در کوزوو در هم کوبید. وی سپس در طی چند لشکر کشی موفق ۷ امیر نشین آناتولی را شکست داد و بوسنی و والاکی را از آن خود کرد. در این زمان وی در بین اروپاییها به ایلدرم یا صاعقه معروف شد چرا که بر دشمن صاعقه وار می تاخت و سرعت سیرش خیره کننده بود. بایزید اکنون برای فتح پایتخت افسانه ای بیزانس (قسطنطنیه) مانعی را در پیش روی نداشت.

ورود تیمور به آسیای صغیر :

تیمور در ادامه فتوحات افسانه ای اش اکنون ناگزیر از تصادم با عثمانی ها بود. وی در ۱۴۰۱ سیواس را تسخیر کرد و سپس بایزید را به قتل رساند آنگونه که در تاریخ مذکور است بین دو سلطان نامه های تندی رد و بدل می شود و تیمور مصمم می شود که بایزید را شکست دهد. در ۱۴۰۲ سپاه ۶۰ هزار نفری بایزید به انتظار نیروهای تیمور می نشیند اما گویا نفرات تیمور بیشتر بوده اند. نبردی مرگبار بین طرفین در می گیرد تیمور که تاکنون اکثراً با نیروها و ارتشهای سست روبرو شده بود برای اولین بار به زحمت می افتد پس از آنکه نیروهای تازه نفس ینی چری متعلق به ارتش عثمانی وارد عرصه نبرد می شود قلب

لشکر تیمور از جا کنده می شود اما سلطان بی رحم مغول به ازای هر واحدی که بایزید وارد کارزار می کند ۲ واحد ذخیره را به میدان می آورد و در نهایت علی رغم پایداری سپاه ینی چری، تلف شدن دو سوم ارتش عثمانی سبب فروپاشی آنها می شود.

تقدیر چنین بود که تیمور در هیچ جبهه ای بازنده نباشد اما این سلطان بی رحم دستور می دهد که بایزید را در قفس کنند. پیروزی بر عثمانی ها سبب فتح کل آسیای صغیر به دست تیمور می شود.

نتیجه نبرد انقوره (آنکارا):

نبرد انقوره از جمله نبردهای ممتاز جهان بوده که علی رغم ارزش نظامی دارای اهمیت سیاسی نیز بوده است. اول آنکه قدرت عثمانی و فتح قسطنطنیه را ۵۰ سال به عقب می اندازد و این امر مهم به عهده سلطان محمد فاتح در ۱۴۵۳ می افتد. دوم آنکه به اروپا که در آن زمان کاملاً در برابر عثمانی ها آسیب پذیر بود فرصت تنفس می دهد گفته می شود ناظران اسپانیایی با حساسیت زیاد ارتش تیمور را همراهی می کردند تا نابودی دشمن اروپا (بایزید) را به چشم خود ببینند. و یا آنکه هنری پادشاه انگلیس برای تیمور پیام تبریک می فرستد. تنها عثمانیان یک شانس بزرگ دارند و آن اینکه جانشینان تیمور «بی لیاقت» بودند و در نتیجه به سرعت آناتولی از دست آنها می رود.

۴۱- جنگ چالدران: نبرد شاه اسماعیل صفوی با سلطان سلیم عثمانی

یکی از دلایل پیشرفتهای سریع عثمانیان در اروپا، ضعف دولتهای شرقی (ایران، میان رودان، شامات و عربستان) بود اما در سال ۱۵۰۰ در ایران برای اولین بار پس از قرنها، حکومتی ایرانی بر سر کار آمد. وجود این حکومت که بعدها به صفویان معروف گشت از جمله دلایل ضعف پیشروی عثمانی ها در غرب است. شروع این خاندان به دست شاه اسماعیل صفوی بود. وی مردی جنگاور، جوانمرد و اصولاً شیعه گرا بود. وی ابتدا گیلان و تبریز و همدان را گرفت و پس از هم قسم شدن هفت طایفه ترک با وی غرب ایران را تصرف کرده و با در هم کوبیدن ازبکها شرق ایران و خراسان را نیز به دست آورد. قدرت گرفتن دولت ایران و در خطر افتادن بغداد دولت عثمانی را نگران کرد. عثمانی ها در این زمان فرمانروایی به غایت بی رحم موسوم به یاووز داشتند. سلطان سلیم رامی توان یکی از ۴ سلطان بزرگ عثمانی دانست. (سلطان مراد، سلطان محمد فاتح، سلطان سلیمان و سلطان سلیم).



نمایی از جنگ خونین چالدران

(شکست سپاه ایران علی رغم رشادت سربازان ایرانی به دلیل مجهز بودن سپاه عثمانی به توپ و تفنگ)

آنگونه که برخی مورخین نظیر سرپرسی سایکس می گویند، اعزام سفرای ایران به نزد ممالیک مصر و مجارستان در ۱۵۱۴ دلیل اصلی عجله سلطان برای نابودی صفویان بوده است. کشتار ۴۰ هزار شیعه در آسیای صغیر و فرستادن نامه های تند برای شاه اسماعیل نبرد را ناگزیر نشان می داد.

۱۲۰ هزار سرباز ترک در مرزهای ایران :

آنچه بر هیبت ترکها در هنگام نبرد می افزایش سپاههای بزرگ و عظیم آنها بود به طوری که به شهادت تاریخ آنها در قرون ۱۵ و ۱۶، و ۱۷ همواره برتری خرد کننده ای از نظر نفرات در میدان نبرد بر حریفان خود داشتند. در این زمان نیز شاه اسماعیل برای کمک به «بابر فرمانروای هند» ارتشی را به آسیای مرکزی فرستاده و در نتیجه قادر به آماده کردن ارتشی در این ابعاد نبود اما در عین حال دور از مردانگی می دانست که ارتش عثمانی را در غارت غرب ایران راحت بگذارد به همین دلیل علی رغم اینکه به او خیر دادند سلطان سلیم از ۱۲۰ هزار سرباز تربیت شده و منظم، سواره نظام، ینی چری، تفنگدار و واحدهای برگزیده توپخانه برخوردار است خود را در دشت چالدران در نزدیک ارومیه به سپاه عثمانی رساند. حال آنکه به گفته مورخان تنها نیرویی بین ۳۵ تا ۶۰ هزار سرباز در اختیار داشت .

عثمانیان از همان ابتدا با مشاهده سواران ورزیده ایرانی فهمیدند که توپخانه وینی چری ها باید سرنوشت جنگ را تعیین کنند. بنابراین توپها وینی چری ها پشت سپاه پیاده و سواره عثمانی پنهان شدند و در حقیقت نقش ذخیره استراتژیک ترکها را بازی کردند. شاه اسماعیل سپاه خود را به دو قسمت کرد و یک قسمتی را به فرماندهی رئیس طایفه استاجلو از طوایف جنگاور ترک سپرد و نیمی دیگر از سپاه را، خود فرماندهی کرد. شاه اسماعیل برای آنکه می دانست ترکها از توپ به خوبی استفاده

می کنند تنها راه را در حرکت سریع به سمت دشمن دید بنابراین همزمان، ۳۵ هزار سوار (یا ۶۰ هزار) ایرانی از ۲ جناح به جناحین عثمانیان حمله بردند. حرکت شاه اسماعیل به اندازه ای جسورانه و سریع بود که امواج پیاده و سوار ترک نتوانستند مانع رسیدن او به واحدهای توپخانه شوند اما در جناح دیگر سواران استاجلو درست در زیر آتش توپخانه قرار گرفتند و بیشتر آنها از جمله رئیس استاجلو از بین رفتند. شاه ایران و سواران باقیمانده اش وسط میدان جنگ که اکنون دیگر به دلیل «مغلوبه شدن» جای مناسبی برای آتش ریزی توپخانه نبود به سختی نیروهای ترک را در هم می کوبیدند اما سلطان سلیم ناگهان نیروی مرگبار ینی چری ها را وارد میدان کرد. سواران ایرانی برای خروج از بن بست بی محابا به صفوف ینی چری حمله کرده و گمان کردند حرکت بسیار سریع آنها پیاده نظام مذکور را از هم خواهد پاشید اما این مردان سراسر سرخپوش مانند ستونهای متحرک سلاح به دست از جای خود نجیبیدند و حتی صفوف خود را برای عبور سواران ایرانی باز نکردند در نتیجه نبرد وارد خونین ترین بخش خود شد و هزاران نفر از نیروهای طرفین دشت چالدران را با خون خود رنگین کردند.

نیروی سوار ایران در محاصره کامل در حال مقاومت بود که ناگهان سربازی از نیروهای ینی چری شکم اسب شاه ایران را درید و پای او را نیز با ضربتی دیگر زخمی کرد. مردان قزلباش که قصد نداشتند به هیچ وجه شاه خود را در میدان تنها بگذارند با از جان گذشتگی شاه زخمی را بر اسب سوار کردند و سعی کردند از میان مردان سمج ینی چری بگذرند. سرعت عمل عشایر قزلباش و خستگی جنگاوران عثمانی سبب شد تا رخنه ای در بین آنها ایجاد شود و باقیمانده سواران ایرانی میدان جنگ را ترک بگویند. اردوی ایران توسط عثمانی ها غارت شد و تبریز نیز به دست ترکها افتاد اما سلیم تنها به تصرف کردستان و دیار بکر قناعت کرد.

نتیجه نبرد :

ورود صفویان بار دیگر قدرت بزرگی را در شرق امپراتوری عثمانی ایجاد کرد. عثمانیها در این زمان در اوج قدرت بودند آنها ۲ سال بعد کل مصر را تسخیر کردند و در شرق نزدیک و شمال آفریقا دولتی از دست آنها نجات نیافت اما سرسختی سربازان ایرانی برای آنها این پیام را داشت که باید منتظر رخداد جنگهای عظیمی در این بخش از جهان باشد .

نبرد چالدران سرآغاز جنگهای ایران و عثمانی بود که مانند جنگهای ۸۰۰ ساله ایران و رودیکی از طولانی ترین نبردهای تاریخ بود و عاقبت ۴ قرن بعد به ضعف مفرط ۲ کشور منجر شد در حالی که هیچ یک از طرفین نتوانستند به برتری قطعی بر علیه دیگری دست بیابند اما همین که ایرانیان نتوانستند استقلال خود را در برابر دولتی که دهها کشور را مسخر کرده بود حفظ کند نکته ای بسیار امیدوار کننده بود. شاهنشاهی جوان صفوی در زمان شاه اسماعیل و شاه طهماسب نتوانست به ارتشهای بزرگ و عثمانی غلبه کند اما مقاومت آنها پایه ای شد برای پیروزیهای قرن ۱۷ شاهان ایرانی بر عثمانیان .

۴۲- جنگ ارومیه : نبرد شاه عباس صفوی با عثمانی

در اواخر قرن ۱۶ قدرت نظامی عثمانی به حد اعلائی خود رسیده بود و اگرچه اتحاد اروپاییان مانع حرکت آنها به سمت مرکز و غرب اروپا شده بود اما آنها در حال توسعه مرزهای جنوبی و شرقی خود بودند. در چنین زمانی آنها به جز ایران عملاً مانعی پیش خود نداشتند. عثمانیها در دوران قدرت خود در قرون شانزده و هفده شبه جزیره عربستان، خاورمیانه عربی، مصر،

لیبی و حتی الجزایر را در اختیار داشتند اما علی رغم ۲ لشکرکشی بزرگ سلطان سلیم و سلطان سلیمان هنوز نتوانسته بودند خاک اصلی ایران را تصرف کنند اگرچه بین النهرین را از دست ایران خارج کرده بودند. حملات جدید در ۱۵۸۷ عثمانی از ضعف موقت پیش آمده در حکومت صفویه استفاده کرد و سردار خود فرهاد پاشا را با ارتشی بزرگ روانه شمال بین النهرین کرد ارتش وی سپاه ۱۵ هزار نفره ایران را در نزدیکی بغداد شکست داد و با تغییر جهت به شمال ایران تبریز را تصرف کرده و قصد جداکردن خوزستان و لرستان کرد .



شاه عباس صفوی

در این زمان ایران شاه جوان و پر قدرتی را در اختیار داشت اما این مرد بزرگ که بعدها به شاه عباس کبیر معروف شد در ابتدای کار خود کشوری را تحویل گرفته بود که از چندین جهت تحت کنترل و تجاوز همسایگان بود. وی که تنها یک سال از سلطنتش می گذشت در ابتدای حکومت درگیر نبردهای جنوب با پرتغالیها و شرق با ازبکان بود . بنابراین مجبور شد برای جلوگیری از سقوط بخش غربی و جنوبی خاک ایران تن به مصالحه با عثمانی بدهد. در ۱۵۹۰ عثمانی ها شهرهای تبریز، شیروان و ایالات گرجستان و لرستان را از دست ایران خارج کردند و در مقابل پیشنهاد صلح و تخلیه جنوب ایران را دادند که شاه عباس پذیرفت .

تشکیل ارتش منظم :

شاه عباس به خوبی دریافته بود که نبرد با قدرتهای غربی نظیر عثمانی و پرتغالیها متفاوت با جنگ با قدرتهای محلی شرقی است و شکست سپاههای آنها تنها در صورتی ممکن است که ارتش از سلاحهای آتشین و پیاده نظام جنگ آزموده برخوردار شود. از طرفی او می دانست که عثمانی به چیزی کمتر از فتح کامل ایران (به مانند فتح دهها کشور دیگر منطقه) رضایت نمی دهد بنابراین تمام قدرت را صرف احیای ارتش ایران کرد . ارتشی که عملاً پس از قدرت یافتن مغولان در ۴ قرن قبل از بین رفته بود. در ۱۶۰۰ او به جز ۶۰ هزار نیروی سوار قزلباش از ۱۰ هزار سوار مخصوص شاه و ۱۲ هزار نیروی پیاده نظام برخوردار بود .

الله وردی خان فرمانده معروف ایران نیز در این زمان با استفاده از تجربیات اروپاییان (که دشمن عثمانی بودند) تکنیک نوپریزی را فرا گرفته و علاوه بر آن فنون استفاده از تفنگ را فرا گرفت . سرپرسی سایکس در کتاب تاریخ ایران خود از قول یک سیاح انگلیسی اوضاع را چنین نقل می کند: ایرانی مسلط، اکنون فنون جنگی را یاد گرفته و اکنون ۵۰۰ عراده توپ برنج

و ۶۰ هزار تفنگچی دارد ایرانیان زمانی که شمشیر داشتند ترکها از آنها می ترسیدندو حالا که ضربات آنها جدی تر و با صنایع گوگردی آمیخته شده مخوف شده اند.



آرامگاه شاه عباس صفوی

نبرد عظیم ارومیه :

در ۱۶۰۲ میلادی شاه عباس که خود را آنقدر قوی دید که بتواند پنجه در پنجه قدرت اول نظامی دنیای قرن ۱۷ بیندازد بنابراین به سمت مناطق متصرفه عثمانی به راه افتاد و ظرف یک سال کلیه متصرفات آن کشور را باز پس گرفت سپس قصد فتح بغداد کرد. سلطان احمد پادشاه جوان عثمانی و پسر سلطان محمد سوم که انتظار ضدحمله های ایران را نداشت تصمیم گرفت که به مانند اسلاف خود سپاهی عظیم به سمت ایران گسیل کند بنابراین در ۱۶۰۳ سپاه ۱۰۰ هزارنفری عثمانی به فرماندهی جقال اوغلی به سمت تبریز به حرکت درآمد.

نیروهای محلی از برابر ارتش عظیم عثمانی جا خالی کردند و گمان همه به این بود که کار ایران تمام است. این در حالی بود که شاه ایران با جمع آوری نیروهای خود در حوالی دریاچه ارومیه انتظار سردار عثمانی و سپاه بزرگش را می کشید. سپاه ایران در این زمان حدود ۶۲ هزار نفر بود و توپخانه ایران نیز کوچکتر از ترکها بود. تدبیر شاه عباس تقسیم سپاه به دو قسمت بود بنابراین ابتدا ۱۰ هزار سوار از جان گذشته حمله را به سپاه عثمانی آغاز کردند (شاه عباس ۵۰ هزار پیاده خود را از چشم فرماندهان عثمانی مخفی کرد) ترکها به گمان آنکه با توپخانه قادر به دفع حمله سواران هستند نظم پیاده نظام خود را بر هم

زده و سواران ایرانی را نشانه رفتند اما سرعت سواران ایرانی در این زمان جای خود را به مانوری بی نظیر داد یعنی سواران به جای حرکت مستقیم به سمت توپخانه و پیاده نظام در عرض سپاه عثمانی حرکت کردند و بدون توجه به آتش سنگین توپهای عثمانی خود را به عقب سپاه ترک رساندند . جقال اوغلی به گمان آنکه ۱۰هزار سوار اکنون کاملاً در محاصره خواهند بود با پیاده نظام راه برگشت سواران ایرانی را بست و با تغییر جهت توپها سعی در نابودی آنها کرد غافل از اینکه ۵۰هزار سرباز ایرانی با سرعت خود را به جلوی سپاه ترک رساندند و ناگهان نبرد به درجه ای شدت گرفت که کار از دست فرماندهان ترک خارج شد همزمان با شدت گرفتن نبرد پیاده نظام ، سواران ایرانی که اکنون از کمند توپ و پیاده نظام عثمانی خارج شده بودند با برگشت به سمت سپاه ترک قتل عام هولناکی را آغاز کردند.

توپخانه عثمانی نیز قادر به عمل نبود چرا که ۲ سپاه درهم آمیخته بودند . تا پایان روز ۲۰ هزار سرباز عثمانی کشته شدند و سپاه متلاشی شده عثمانی کلاً منطقه را به سمت غرب ترک کرد. شکست ترکان در نبرد ارومیه سبب تصرف مجدد آذربایجان ، کردستان ، بغداد، موصل، دیار بکر ، گنجه، تفلیس و باکو شد و عثمانیان کلیه تصرفات خود را در ۳ دهه اخیر به ایران بازگرداندند.

تداوم حملات عثمانی به ایران :

عثمانیان که نمی خواستند شکست را از دولت ایران قبول کنند در ۱۶۰۷ سپاهی بزرگ به ایران فرستادند مرادپاشا فرمانده این سپاه بود اما این سپاه شکستی سخت از ایران خورد، ۹ سال بعد در ۱۶۱۶ سلطان مصطفی خلیل پاشا را با ۶۰ هزار سوار به جنگ ایران فرستادند وی علی رغم پیروزی های اولیه در تسخیر تبریز ناموفق بود. در ۱۶۲۳ ترکها آخرین کوشش خود را با اعزام سپاهی مجهز به ۴ واحد بزرگ توپخانه برای بازپس گیری بغداد انجام دادند اما در تلاش خود ناموفق ماندند و چون نبرد ۶ ماه به طول انجامید در سپاه ترک شورش رخ داد و از این زمان به بعد زمان به شدت به زیان ترکها پیش رفت چرا که حضور شخص شاه عباس در سپاههای ایران قدرت مدافعان بغداد را دوبرابر کرده و پس از ۷ ماه محاصره عملاً سپاه ترک روحیه خود را از دست داده و توسط نیروهای ایران کاملاً منهدم گردیدند. نفرات باقیمانده سپاه عثمانی به دلیل گرسنگی هرگز موطن خود را ندیدند و در بیابانهای عراق و سوریه تلف شدند.

نتیجه نبردهای شاه عباس :

بی تردید اگر در قرون شانزده و هفده شاهان پر قدرت صفویه در ایران حاکم نبودند ایران نیز جزو ایالات چهل و چندم عثمانی می شد اما ضربات خردکننده ارتش شاه عباس و شجاعت سواران قزلباش بازوان متجاوز عثمانی را از کار انداخت و این ارتش جهنمی را مجبور کرد که به تصرفات سرزمین خود قانع بماند مضافاً آنکه نبردهای ارومیه و بغداد حداقل یک سوم نیروهای امپراتوری مذکور را هدر داد و توان این کشور را برای ادامه تجاوزاتش به غرب تحلیل برد. تاریخ دوباره تکرار شد و ایران به مانند ۱۷۰۰ سال قبل مجدداً شمشیر قدرتی مخوف در جنوب اروپا را کند کرد و به سربازان مشابه لژیونهای رومی ضرب شست «شمشیر ایران» را چشانند .

۴۳- نبردهای خلیج فارس : جنگ های دریایی با اشغالگران پرتغالی

در قرن ۱۶ میلادی در اروپا دو قدرت بزرگ دریایی فعال بود. اسپانیا و پرتغال . واسکودو گامای پرتغالی و فعالیت کاشفان بزرگ این کشور ابتدا سبب بازشدن پای مردان دریانورد به مناطق جدید شد و سپس جنگاورانی مانند البوکرک به سرعت فتوحات را گسترش دادند. در ۱۵۸۰ به مدت نیم قرن پرتغال به تصرف اسپانیا درآمد اما فتوحات این کشور در سراسر جهان هنوز جزو داراییهای پرتغال محسوب می شد و این کشور به سادگی حاضر به واگذاری میدان به قدرتهای «قرن هفدهمی» نبود.



باقیمانده ی قلعه ی پرتغالیها در جنوب ایران

ورود انگلستان به خلیج فارس :

از جمله نقاطی که پرتغال در آن حضوری قوی داشت خلیج فارس بود و انگلیس و هلند که برای ورود به آسیای نزدیک و هند برنامه های فراوانی داشتند مجبور بودند ابتدا این قدرت سنتی را از میان بردارند. بنابراین بین کشتیهای انگلیسی و پرتغالی (که مانع تجارت انگلیسها شده بودند) در ۲۸ دسامبر ۱۶۲۰ در شرق بندر جاسک (در جنوب ایران) درگیری به وقوع پیوست. ۴ کشتی انگلیسی در حالی حمله به ناوهای پرتغالی را آغاز کردند که ۴ ناو پرتغالی جثه ای بزرگتر داشته و از رقیب تازه وارد ترس چندانی نداشتند اما پشتکار انگلیسها سبب شد تا پرتغالیها به سادگی شکست خورده و عقب نشینی کنند. همکاری ایران و انگلیس چنانکه سرپرسی سایکس می گوید در ۱۶۲۱ ایرانیها تصمیم گرفتند با کمک نیروی دریایی انگلیس، پرتغالیها را برای همیشه از منطقه بیرون کنند چرا که مردان پرتغالی مبدل به چپاولگران دائمی بنادر جنوبی ایران شده بودند. قلعه پرتغالیها در جزیره بزرگ قشم واقع بود و ایرانیها موفق شده بودند از غفلت پرتغال استفاده کرده و یک لشکر کامل را به

داخل جزیره بفرستند. تقسیم کار مشخص بود نبرد دریا با انگلیسها و نبرد خشکی با ایرانیها. سود ایران نیز خلاصی از قدرت خشن دریانوردان پرتغال و سود انگلیس توسعه تجارت دریایی خود در منطقه. در ژانویه ۱۶۲۲، ۹ کشتی انگلیسی پس از آنکه در تنگه هرمز با مشکلی مواجه نشدند اقدام به پیاده کردن توپ در جزیره قشم کرده و قلعه مذکور به سرعت به تسخیر متفقین درآمد.



قهرمان جنوب شهید رئیسعلی دلواری

بلافاصله نیروهای ایرانی و انگلیسی به هرمز حمله کرده و عمده قوای پرتغال را شکست داده و کلیه کشتی های آن کشور را به آتش کشیدند. نیروهای ایرانی که تحت فرمان امام قلی خان حاکم شجاع فارس بودند حمله را به قلعه اصلی هرمز آغاز کردند و علی رغم کشته های زیاد در نهایت قلعه به تصرف مهاجمان درآمد.

پایان کار پرتغال :

اگرچه شکست های اخیرالذکر پرتغال را به شدت در منطقه ضعیف کرده بود اما هنوز آنقدر قدرت داشتند که سواحل جنوب خلیج فارس را در اختیار بگیرند و اتحاد هلند و انگلیس نیز نتوانست آنها را از منطقه براند و حتی انگلیس بهترین کشتی هایش را در نبرد از دست داد تا آنکه در ۱۶۳۰ پس از آنکه نیروهای اعزامی پرتغال برای تصرف مجدد هرمز شکست خورد و در مسقط نیز «امام عمان» بر نیروهای پرتغالی مسلط شد ناگهان امپراتوری پرتغال در شرق نزدیک کاملاً از هم پاشید. نتیجه نبرد نبردهای هرمز سبب شد که برای همیشه پرتغال از صحنه قدرتهای دریایی حاضر در شرق کنار برود. این کشور در ۱۵۷۸ مستعمرات خود در آفریقا را از دست داده بود و در قرن ۱۷ نیز مقدر بود تا بقیه تصرفات خود را نیز تقدیم هلند و انگلیس کند. اما انگلیس که در این زمان در درجه اعلا دوستی با شاه عباس صفوی بود از آن زمان تا ۱۹۷۰ (یعنی ۳۴۰ سال بعد!) منطقه را ترک نکرد و ثابت کرد که میهمان سپاسگزاری نیست. نبردهای دریایی خلیج فارس اگرچه کوچک بودند اما تأثیرگذاری جدی در توسعه انگلیس و در مرحله بعد فتح هند از خود نشان دادند.



نمونه توپهای جنگی در قلعه ی پرتغالیها

۴۴- جنگ مورچه خورت : نبرد نادرشاه با اشرف افغان

در فاصله ۴۵ کیلومتری اصفهان قصبه ای وجود دارد که آنرا مورچه خوار یا مورچه خورت می نامند. علت نامگذاری آن به این اسم مشخص نیست و در کتابهای تاریخ و سیاحتنامه ها به هر دو نام خوانده شده است. از جمله حوادث مشهور در این قصبه نبرد بزرگ نادرشاه افشار با اشرف افغان بود. در این جنگ پایتخت آن زمان ایران یعنی اصفهان گشوده شد و حکومت افغانه بر ایران پایان یافت. اهمیت نبرد بیشتر از آن جهت بود که اشرف افغان با توجه به نحوه جنگیدن نادر و سپاهیان او تجاربی که در دو پیکار گذشته [مهماندوست دامغان و سردره خوار] بدست آورده بود در مورچه خورت آرایش جنگی آنها را تقلید و بکار بسته بود، از طرفی عثمانی ها در این اردوگاه به او یاری رسانده و درصدد بودند که نگذارند دست نشانده آنها مغلوب گردد. در اطراف قریه مورچه خورت تپه های مرتفعی وجود داشت و اشرف برای جلوگیری از قوای نادری تصمیم گرفت از استحکامات طبیعی این تپه ها بهره گیرد و سپاهیان و توپخانه خود را در اینجا مستقر سازد، او قصد داشت در این جنگ جنبه تدافعی پیش گیرد و با استتار توپخانه و سواره نظام، در زمان مقتضی ضربه کاری را به سپاهیان نادر وارد سازد .

وقتی قوای نادر به مورچه خورت نزدیک شد در فاصله نسبتاً دوری از دشمن اردو زد و بوسیله جاسوسان و تنی چند از اسرای دشمن از تدارک مفصل نیروی نظامی اشرف افغان آگاه گردید. سردار دلاور افشار نقشه جنگی تازه ای طرح کرد و بر آن شد بدون برخورد با قوای دشمن از قسمتی از تپه ها که فاقد مدافع است قوای خود را عبور داده و به اصفهان بتازد این امر موجب می شد که اشرف برای جلوگیری از تصرف اصفهان از نقشه تدافعی خود چشم پوشیده و به حمله دست بزند در نتیجه طرفین همانند جنگ های گذشته درگیر می شدند و با روحیه خوبی که قوای نادری داشتند شکست در اردوی اشرف می افتاد و ضمناً محل اختفاء توپخانه دشمن نیز افشا می گردید. سپیده دم روز بیستم، ربیع الثانی سال ۱۱۴۲ ه ق این نقشه ماهرانه به مرحله اجرا درآمد. اشرف افغان و یارانش که مراقب اردوگاه خویش بودند از مانورهای سپاهیان نادر به هراس افتاده و تصمیم به مدافعه گرفتند. به فرمان نادر لشکریان به سه دسته تقسیم شدند و هر یک برای اجرای هدفهای خود عازم میدان جنگ

گردیدند. یک دسته از تفنگچیان مأموریت یافتند که محل توپخانه های دشمن را کشف و تصرف نمایند اجرای این امر کار دشوار و خطرناکی بود با این حال پیشرفت این عده سبب شد که به دستور اشرف توپها آتش کرده و بدین ترتیب محل تمرکز آنها افشا شد. پس از آن گروهی از جانبازان ارتش نادرشاه با دادن تلفات سنگینی به محل توپخانه رسیده و موفق به تصرف توپ ها و نابودی توپچیان شدند.

با تصرف توپخانه دشمن، حملات قشون نادری با حرارت بیشتری دنبال شد و مواضع و استحکاماتی که اشرف آن همه به آن دل بسته بود، یکی پس از دیگری اشغال شد. پس از فرار اشرف خیمه و لشکرگاه و لوازم او و سردارانش به چنگ سپاه نادری افتاد. تصرف این همه غنایم که به قول مؤلف کتاب جهانگشا قیمت آن از میزان قیاس بیرون بود، امکان داشت سربازان را از تعقیب دشمن باز دارد و تصرف مال دنیا آنها را به جان هم اندازد. نادر که به این مسئله پی برده بود فرمان داد تا تمام غنایم را در جایی دیگر گرد آورند و آنگاه همه را طعمه حریق سازند. دستور او بلادرنگ اجرا شد. در روز ۲۳ ربیع الثانی سال ۱۱۴۲ نادر و یارانش عازم اصفهان شدند. البته قبل از ورود او به این شهر اصفهانی ها وظیفه خود را به نحو اکمل به انجام رسانده بودند به این معنی که قبل از پیکار نادر، اصفهانی ها که بخاطر جنایات افغانها از مرده آنان نیز می ترسیدند با شمشیر و کارد و تبر به جان آنها افتاده و آنان را روانه دیار عدم ساختند. با حمله سپاه نادر اصفهان و پس از آن ایران از لوٹ وجود آنان پاک شد.

۴۵- جنگ کرنال : نبرد نادرشاه برای تصرف هندوستان

یکی از زرین ترین برگ های فتوحات نادر پیروزی بر سپاه های هندی بود. هندوستان در ۱۷۰۷ امپراتوری بزرگ و قدرتمندی بود که از نظر ثروت و جمعیت رقیبی در منطقه نداشت. در ۱۷۱۹ با روی کار آمدن محمدشاه (رقیب نادر) شمارش معکوس برای سقوط این امپراتوری آغاز شد. اشتباه احمقانه او پناه دادن به فراریان قندهار و کشتن قاصد نادر بود. مشاورین او هرگز تصور نمی کردند که سربازان نادر بتوانند افغانستان را کامل فتح کرده و قصد دهلی را کنند اما مقدر چنین بود که هندوستان ضربه اول در قرون جدید را از همسایه غربی خود بخورد.



نادر شاه افشار

فتح کابل :

نادر برای آنکه گرفتار کوه های جنوب افغانستان (پاکستان امروزی) نشود هزار کیلومتر راه خود را دور کرده و خود را به کابل در شمال رساند. کابل سر راه تنگه خیبر و تنها راه ورود به افغانستان بود. این بار نادر خود را با سرسخت ترین قبایل افغان طرف دید. وی تنها پس از آن که توانست کابل را بگیرد جان گرفت چرا که پول و آذوقه او رو به اتمام بود اما نبردهای پراکنده و خسته کننده تنگه خیبر عملیات نظامی او را ماه ها با مشکل مواجه کرد. محمد شاه و اطرافیانش در دهلی گمان می بردند نادر از سند عبور نمی کند. فتح پيشاور و عبور از سند آنقدر ناگهانی صورت گرفت که هند نتوانست از ثروت و جمعیت خود برای جلوگیری از نزدیک شدن نادر استفاده کند. اکنون نادر در ۱۰۰ کیلومتری دهلی در دشت کرنال بود.

ورود صاعقه آسای نادر محمد شاه متوحش را وادار کرد که ورود او را به شبه قاره هند باور کند و با سپاهی بزرگ به نبرد با او بیايد. اشتباه بزرگ بعدی محمدشاه دودمان وی را به باد داد چرا که وی به جای آن که از سپاه بزرگ خود برای حمله پیشگیرانه به نادر استفاده کند به انتظار حمله نادر نشست حال آن که سپاه هند به گفته مورخینی چون فروغی ۳۰۰ هزار سرباز و ۲۰ هزار فیل بود و سپاه خسته نادر با ۸۰ هزار نفر قاعدتاً نباید از پس هجوم آن ها برمی آمده است. سعادت خان سردار هندی پس از آن که پادشاه حرف او را برای هجوم گوش نمی دهد با ۳۰ هزار نیرو از سایر نیروها جدایی شود و به جنگ نادر می رود اما برتری نیروی نادر و سرعت سواران ایرانی، شجاعتترین سربازان هندی را به خاک می اندازد و خود وی نیز اسیر نادر می شود. نادر پس از این در می یابد که غلبه بر ارتش بی شمار هند تنها با کمک تاکتیک میسر است بنابراین با استفاده از تجربیات نبردهای غربی خود بهترین استفاده را از تفنگچیان می برد. تفنگداران ایرانی نیز با تشکیل صفوف منظم از فاصله دور نیروهای هندی را که در پناه فیل ها به جلو می آمدند هدف گرفته و چون از سربازان کماندار هندی کاری ساخته

نبود هزاران سرباز هندی قبل از رسیدن به سپاه ایران از پای درآمدند. اما وحشت فیل ها ضربه اصلی را به سپاه هند می زند چرا که صدای گلوله و سوزش اثر آن فیل ها را متوحش کرده و موجب مرگ سربازان هندی را فراهم می کند.

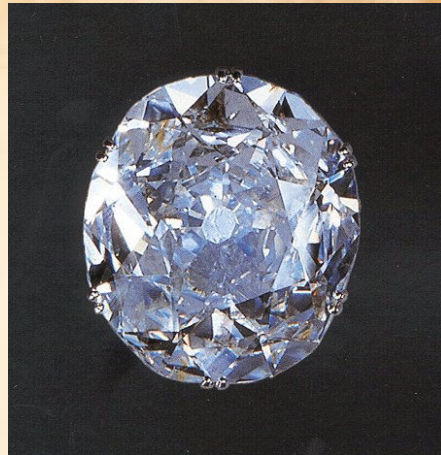
فروغی می گوید : کشته های هند ۲۰ هزار نفر و کشته های سپاه نادر تنها ۴ هزار و دویست نفر بود چرا که هندی ها با کمان می جنگیدند و ایرانی ها با تفنگ. اما سرعت عمل نادر و اغتشاش در اردوی هند مانع شد که هندی ها حتی بتوانند از صدها عراده توپ خود استفاده کنند. شکست کرنال عملاً دهلی را در برابر سپاه عظیم نادر بلا دفاع رها کرد.

درخواست شاه هند از نادر :

محمدشاه برای آن که مانع انهدام شهر بزرگ و آباد دهلی شود نظام الملک مورد وثوق ترین رجل خود را ، به نزد نادر می فرستد و نادر متقاعد می شود که در ازای مرخص شدن کلیه سربازان هندی و دریافت غرامت با صلح و دوستی وارد دهلی شود. محمد شاه نیز از نادر و سربازانش بخوبی پذیرایی می کند و بسیاری از جواهرات از جمله تخت طاووس معروف را به وی هدیه می کند. اگر چه نادر به سربازان خود دستور اکید برای خودداری از غارت داد اما بروز یک شورش و مرگ چند صد سرباز ایرانی سبب شد تا این لشگرکشی عاقبت خوشی نداشته باشد. سربازان ایرانی به دستور نادر برای خواباندن شورش ۲۰ هزار نفر را کشتند و بخش بزرگی از شهر نیز در این میان از بین رفت. نادرشاه پس از گرفتن هدایای فراوان دهلی را رها کرده و دوباره این شهر را به هندی ها بازگرداند.



الماس دریای نور ، غنیمت جنگی نادر شاه بعد از فتح هندوستان (هم اکنون در خزانه جواهرات ملی)



الماس کوه نور ، غنیمت جنگی نادر شاه بعد از فتح هندوستان (هم اکنون در تاج ملکه انگلستان*الیزابت*)

نتیجه نبرد کرنال :

فتح هند انعکاسی گسترده در جهان یافت چرا که این کشور از نظر هلندی ها، پرتغالی ها، چینی ها و انگلیسی ها مهم و ارزشمند بود و حتی روس ها نیز آرزوی نزدیک شدن به آن را داشتند .

نبرد کرنال در ۱۷۳۸ قدرت رزمی ایرانیان را در آسیای مرکزی ۲ برابر کرد و شاهد آن نیز، فتح سریع بخارا، خیوه و رود سند بود و عملاً نادر راهزنان و خان های متجاوز ترکمن و ازبک را نیز برسر جایشان نشانند چرا که ثروت او اکنون به اندازه ای بود که می توانست هر ارتش مزدوری را که بخواهد تأسیس کند. البته از طرف دیگر می توان فتح هند را نکته ای منفی برای ایران دانست چرا که سیاست انگلستان در سراسر سالهای قرن ۱۹ را این تفکر شکل داده بود که ایران باید ضعیف بماند چرا که ایران قوی می تواند ظرف چند سال افغانستان و هند را همزمان در هم بکوبد.

۴۶- جنگ دهلی : نبرد نادرشاه برای تصرف هندوستان

پس از استقرار نادر بر اریکه سلطنت ، با وجود گوشمالی مهاجمان خارجی هنوز مردمان بسیاری از مناطق ایران شاهد طغیان و عصیان و سرکشی مدعیان تاج و تخت بودند . از جمله این سرکشان یاغی می توان به حسین سلطان حاکم قندهار اشاره داشت . (شعبانی ، رضا ؛ تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی ایران در دوره های افشاریه و زندیه ؛ تهران : سمت ، چاپ چارم ، ۱۳۸۱ ، ص ۳۹) نادر پس از تاجگذاری و فرونشاندن شورش یاغیان بختیاری (۱۱۴۸ق) زمان را برای تنبیه حاکم قندهار و بازگرداندن سرحدات شرقی کشور به مرزهای همیشگی مناسب یافت ، بنابراین در رجب سال (۱۱۸۹ق) با لشگری هشتاد هزارنفره رو به سوی قندهار نهاد و سرانجام پس از پانزده ماه محاصره با همت دلاوران بختیاری سپاه خویش ان شهر را به تصرف در آورد (همان ، ص ۴۰) و البته در همین هنگام شهرهای بست ، صفا و تمام بلوچستان و مکران نیز به تصرف نیروهای او درآمد ، پسر او رضاقلی میرزا نیز شکستی سنگین بر ازبکان که به یاری حاکم قندهار آمده بودند وارد ساخت . (مرعشی صفوی ، میرزامحمدخلیل ؛ مجمع التواریخ ؛ تصحیح عباس اقبال اشتیانی ، تهران : سنایی ، ۱۳۲۸ ، ص ۱۳-۱۲)



آرامگاه نادر شاه افشار (مشهد)

در ایام نبرد قندهار ، نادر سفیری را به هند گسیل داشت و از پادشاه هند خواست که برای حکام مناطق مرزی دستور ممانعت از ورود فراریان افغانی را صادر کند ، لیکن محمد شاه گورکانی پادشاه هند درخواست نادر را بی پاسخ گذاشت . در نتیجه برای نادر دستاویز لازم برای حمله به هند فراهم آمد و او مصمم شد برای آرامش قطعی صفحات مرزی ایران و رسانیدن مرزهای مملکت به حدود تاریخی آن اقدام نماید. (تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی ایران در دوره های افشاریه و زندیه ، ص ۴۱) نادر در سال (۱۱۵۱ق) غزنین ، کابل ، جلال آباد را فتح نمود . دیگر پسر او نصرالله میرزا نیز پس از آنکه بامیان و غور را مسخر خویش ساخت در جلال آباد به خدمت پدر رسید ، رضا قلی میرزا نیز که تا حدود بخارا پیش رفته بود در پنج فرسنگی جلال آباد به او پیوست و البته در همین محل بود که نادر نیابت سلطنت ایران و اختیار عزل و نصب حاکمان را در خلال غیبت خود به رضاقلی میرزا تفویض کرد). وزیر مرو ، محمد کاظم ؛ عالم ارای نادری ؛ با مقدمه میکلوخوماکلای ، جلد دوم ، مسکو : بی نا ، ۱۹۶۰-۱۹۶۶ م ، ص ۳۸۳-۳۸۱) نادر در رمضان سال (۱۱۵۱ق) ناصر خان حاکم پیشاور را که با بیست هزار سپاهی در تنگه خیبر راه را بر او بسته بود شکست داده و روانه لاهور گردید.

نادر پس از فتح لاهور به سوی دهلی به راه افتاد و چون آگاه شد که محمد شاه با سپاهیان خویش در کرنال اردو زده است بدان سو حرکت نمود . (تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی ایران در دوره های افشاریه و زندیه ، ص ۴۲ و کیشمیش اوف ؛ اردوکشی نادرشاه به هندوستان ؛ بی جا : بی نا ، بی تا ، ص ۳۳) برابر با تاریخ ، شمار سپاهیان ایران در این نبرد حدود هشتاد هزار نفر و شمار لشگریان هندی در حدود سیصد هزار نفر بوده است . (مقتدر ، غلامحسین ؛ نبردهای بزرگ نادرشاه ؛ تران :

انجمن آثار ملی ، ۱۳۱۷ ، ص ۲۲۶) از سوی دیگر آورده اند که در لشکر هند دوهزار فیل و نهصد توپ نیز وجود داشت (همان ، ص ۴۳ و تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی ایران در دوره های افشاریه و زندیه ، ص ۴۲) به این ترتیب نادر و لشکر ایران با دشمنی سرو کار داشتند که از حیث تعداد و قدرت اسلحه بسیار برتر بود ، اما شجاعت و تدبیر نادر و سردارانش و همچنین دلیری سپاهیان ایران نتیجه بخشید و پس از دو ساعت نبرد ، هندیان ناامیدانه فرار اختیار کردند. (مالکم ، سرجان ؛ تاریخ ایران ؛ ترجمه میرزا حیرت ، جلد دوم ، بمبئی : بی نا ، ۱۸۷۶م ، ص ۲۸-۲۷) و این در حالی بود که تلفات بسیار به جای نهاده بودند. چنانکه میرزا مهدی خان استرآبادی تلفات سپاه هند را بیش از سی هزار نفر دانسته است (استرآبادی ، میرزامهدی ؛ جهانگشای نادری ؛ تصحیح عبدالله انوار ، تهران : انجمن آثارملی ، ۱۳۴۱ ، ص ۳۲۶) اما شایان توجه است که تاریخ نگاران شمار مجروحان و کشتگان اردوی ایران را بین ۵۰۰ تا ۱۵۰۰ نفر برآورد کرده اند . (لکههارت ، لارنس ؛ نادرشاه ؛ ترجمه مشفق همدانی ، تهران : صفی علی شاه ، ۱۳۳۱ ، ص ۱۸۴-۱۸۳) پس از پایان کار، نادر که خود پهلو به پهلو افراد در میدان کارزار نبرد نموده بود (اردوکشی نادرشاه به هندوستان ، ص ۳۷) سجده شکر به جای آورد و به سرداران و سپاهیان پاداش داد . (تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی ایران در دوره های افشاریه و زندیه ، ص ۴۳) پس از این شکست محمدشاه گورکانی پیشنهاد مذاکرات صلح داد و متعاقباً خود به خدمت نادر رسید و با گرفتن اطمینان بر دوام و بقای خود بر پادشاهی هند ، قوای ایران را به دهلی دعوت نمود . نادر پس از ورود به شهر در پانزدهم ذی قعدة (۱۱۵۱ق) که با نوروز همزمان گشته بود جشنی بزرگ برپای داشت و دستور ضرب سکه داد.

۴۷- جنگ تفلیس : اولین جنگ فتحعلیشاه قاجار با روسیه

رابطه ایران با روسیه در دوره قاجار خصوصاً در زمان زمامداری فتحعلی شاه خصمانه و حالت درگیری همیشگی داشت. در زمان فتحعلی شاه دو دوره جنگ های طولانی بین ایران و روسیه در می گیرد و طی این جنگ ها دولت انگلستان با توطئه و دسیسه افکنی کوشش می کند از آشوب و درگیری به وجود آمده در ایران به نفع خود و در رسیدن به مقاصد خود بهره جوید و دولت ایران را همیشه در تعهدات بلاعمل سرگردان و منتظر نگه دارد و سرانجام نیز با همکاری و هماهنگی به نفع روسیه دو عهدنامه ننگین بر ایران تحمیل کند. هدف اصلی روسیه دسترسی به دریای آزاد بود، علت دیگر دست اندازی روس ها به خاک قفقاز بود که ساکنان آن خواستار خودمختاری بودند و همچنین قفقاز مرکزی و جنوبی که جزئی از خاک ایران محسوب می شد و ساکنان آن هواخواه ایران بودند.

از طرف دیگر مردم مناطق قفقاز شرقی یعنی گنجه، شیروان، تالش، باکو علاوه بر مسلمان بودن، طرفدار ایران بودند و این موجب نارضایتی روس ها می شد. گرجستان نیز یکی از علل اساسی اختلاف بین ایران و روسیه بود. گرجستان ناحیه حاصلخیز سبز و خرمی است که در دامنه کوه های قفقاز و در سواحل راست دریای سیاه واقع شده است. مردمی از نژاد آریایی از زمان های بسیار قدیم و شاید از نخستین روزهای هجرت نژاد آریایی ایرانی به نواحی امروزی در آنجا سکنی دارند و از نخستین روزهای تاریخ ایران نامشان در اسناد تاریخی ما آمده است (گرجستان در زمان آغامحمدخان به تصرف ایران درآمده بود) اما

پس از ملحق شدن به روسیه ، فتحعلی شاه در بازگرداندن آن به ایران تلاش های بسیاری کرد. سال ۱۲۱۵ ه. ق گئورگی حاکم گرجستان رسماً تحت الحمایگی روس ها را پذیرفت. برادر گئورگی، الکساندر چون مخالف الحاق گرجستان به روسیه بود به دربار ایران پناهنده شد. تزار روس این امر را بهانه قرار داده فرمانده خود سیتسیانف را مامور تصرف قفقاز کرد. سیتسیانف به تفلیس حمله کرد و آن شهر را تصرف کرد. در این زمان گئورگی خان مرد و یکی از فرزندان او تهمورث به دربار ایران پناهنده شد و شاه ایران را به جنگ با روس ها تشویق کرد.



تصویری از فتحعلیشاه قاجار که با بی کفایتی دو عهدنامه نگین به ایران تحمیل نمود و بخشهای وسیعی از خاک ایران را به روسیه واگذار کرد

فتحعلی شاه که از الحاق گرجستان به روسیه ناراحت بود پناهنده شدن شاهدگان گرجستانی به دربار ایران را بهانه کرد و فرمان حمله به گرجستان را صادر کرد. علت اساسی جنگ هم تمایل هر دو دولت ایران و عثمانی مبنی بر تصرف درآوردن گرجستان بود. گنجه به سال ۱۲۱۸ ه. ق توسط سردار روسیه ژنرال سیتسیانف تصرف شد. به رغم دفاع مردانه حاکم ایرانی گنجه (جوادخان قاجار)، خیانت ارامنه و مایوس شدن حکام قره باغ و ایروان از فتحعلی شاه سبب شد خانان ایروان به تصرف نیروهای روسیه درآیند. با تصرف این شهرها نیروهای روسیه تا حدود ارس پیشروی کردند. به محض اطلاع فتحعلی شاه از تسخیر گنجه و تسلیم ایروان و قره باغ سپاهی به فرماندهی عباس میرزا نایب السلطنه که از همه برادران خود لایق تر بود فرستاد.

۴۸- جنگ اچمازین : دومین جنگ عباس میرزا با روسیه

عباس میرزا پس از مرتب کردن سپاه خود در آذربایجان برای سرکوب محمدخان قاجار که حکمرانی ایروان را به عهده داشت و تسلیم روس ها شده بود به آن شهر لشکر کشید. سیتسیانف فرمانده روسی برای کمک به حاکم ایروان به حوالی اچمازین مرکز خلیفه ارامنه ایروان شتافت. فرمانده روسیه سه روز سپاه عباس میرزا را گلوله باران کرد چون از عهده آنها

برنیامد از ادامه جنگ به صورت مستقیم خودداری کرد. در این بین محمدخان چون ضعف و ناتوانی فرمانده روسیه را از جنگ با عباس میرزا دید از عباس میرزا ولیعهد ایران تقاضای عفو و بخشش کرد. سیتسیانف به صورت غافلگیرانه خواستار آن شد که بر سپاه ایران شورش کند و در صبح ششم ربیع الثانی در اچمازین برادر وی عباس میرزا ناگهان حمله برد و لشکریان ایران را از آن نقطه پراکنده کرد اما چون نیروی کمکی که از جانب فتحعلی شاه برای عباس میرزا ارسال شده بود سیتسیانف ژنرال روسی را شکست دادند و او ناچار عقب نشینی کرد و این جنگ به پیروزی ایران منتهی شد حکمرانی ایروان همچنان در اختیار محمدخان قرار گرفت و حکمرانی نخجوان با حکم فتحعلی شاه به کلبعلی خان سپرده شد.

۴۹- جنگ شوشی : سومین جنگ عباس میرزا با روسیه

پس از پیروزی سپاه ایران در اچمازین فرمانده روس درصدد برآمد به سواحل گیلان لشکرکشی و سپس تهران را تسخیر کند و دولت ایران را تحت الحمايه روسیه درآورد. در این زمان حکمران شوشی و قره باغ تسلیم روسیه شدند. قتل ژنرال سیتسیانف فرمانده کل ارتش روسیه در این جنگ ها در ماه ذی الحجه ۱۲۲۰ قمری با خدعه حسینقلی خان و ابراهیم خان صورت گرفت و سرش را با فرستاده مخصوص چاپاری به تهران آوردند. ارتش وی هم چاره‌ای جز آن نداشت که به پایگاه خود برگردد. علت تسلیم شدن حاکمان شوشی، قره باغ و گنجه به سپاه روسیه خیانت جمعی از آرامنه ساکن در این شهرها علت اصلی این نابسامانی بود. عدم مساعدت و همکاری ها و هماهنگی های اداری و حقوق دیوانی آرامنه توسط دولت ایران نیز از علل برگشتن ایشان از ایران بود. پس از این واقعه شاه ایران (فتحعلی شاه) به فرمانده خود دستور مقابله با نیروهای روسیه و تنبیه حاکمان قره باغ و شوشی را صادر کرد. مقارن رسیدن سپاه ایران به ساحل رود ارس نیروهای روسیه به عزم تسخیر کردن گیلان راهی شدند. فرمانده روسیه در تسخیر گیلان به علت روبه روشن شدن با مشکلات و تلفات و خسارت های زیاد ناموفق ماند.

۵۰- جنگ اصلان دوز : چهارمین جنگ عباس میرزا با روسیه

با قتل سیتسیانف فرماندهی سپاه روسیه به عهده گودوویچ افتاد (این دوران همزمان است با فعالیت های ژنرال گاردان در تقویت نظامی ایران). گودوویچ در سال ۱۲۲۳ ه. ق به صورت ناغافل به ایروان حمله برد. اما شکست خورد و برگشت. عباس میرزا برای تنبیه سپاه روسیه از تبریز به نخجوان رهسپار شد و طی چند نبرد در اطراف شهر ایروان و دریاچه گوگچه سپاهیان روس را مغلوب کرد. در سال ۱۲۲۵ ه. ق. حسین خان قاجار حاکم ایروان علیه روس ها شورش کرد و جمع زیادی از روس ها را به اسیری گرفت و عازم تهران کرد. این روزها (۱۲۲۶- ۱۲۲۵ ه. ق) مقارن با خروج گاردان از ایران و ورود هیات نظامی انگلیسی به ایران است. در این زمان روس ها خواستار صلح با ایران شدند که شرطشان این بود که مکان های متصرفه در تصرف آنها بماند و نیز ایران به آنها اجازه عبور از داخل کشور برای حمله به عثمانی را بدهد که دولت ایران این تقاضا را نپذیرفت. پس از ورود سرگرد اوزلی به علت رابطه دوستی که میان انگلیس و روسیه ایجاد شده بود در پی آن شد که بین ایران و روسیه، صلح برقرار کند و خواستار آن بود که افسران انگلیسی که در سپاه ایران بودند از جنگ با روسیه دست بردارند.



عباس میرزا لایق ترین شاهزاده قاجار

عباس میرزا چون اصرار داشت جنگ ادامه یابد، جنگ ادامه یافت و سپاه ایران در محل اصلاندوز کنار رود ارس مقیم شدند. در این هنگام روس ها غافلگیرانه به اردوی ایران حمله کردند. اگرچه سپاه ایران مقاومت زیادی نشان دادند اما به علت اختلافاتی که بین سپاه ایران پیش آمد، نیروهای ایرانی مجبور به عقب نشینی به سمت تبریز شدند. فرمانده سپاه روسیه پس از فتح اصلاندوز، آذربایجان را از هر دو طرف مورد تهدید قرار داد. در این زمان ترکمانان خراسان شورش کردند. در این میان شاه ایران که در صدد آماده کردن سپاهی برای سرکوب نیروهای روسی بود به علت اوضاع ناآرام در چند جبهه تقاضای صلح کرد. شکست ایران در جنگ اصلاندوز و شورش های محلی، فتحعلی شاه را مجبور به صلح با روس ها کرد. میرزا ابوالحسن ایلچی به عنوان نماینده و سرگور اوزلی نیز به عنوان واسطه از تهران عازم روسیه شدند. دولت روسیه نیز چون در این زمان سخت گرفتار درگیری و کشمکش با ناپلئون بناپارت بود از رسیدن سفیر روسیه و تقاضای صلح استقبال کرد. قرارداد صلح در قریه گلستان از محال قره باغ منعقد شد.

این عهدنامه به وساطت سرگور اوزلی، نماینده روس یرملوف و نماینده تهران میرزا ابوالحسن خان ایلچی به تاریخ ۲۹ شوال ۱۲۲۸ ه.ق) در یازده فصل امضا شد. عهدنامه گلستان یکی از شومترین معاهداتی است که در تاریخ ایران به امضا رسیده و اولین عهدنامه شومی است که اولیای ایران از شدت بی خبری با یک دولت اروپایی بسته اند. این عهدنامه سبب شد که روس ها در بدترین شرایط جنگ فرانسه بودند، از گرفتاری های ایران آسوده شده و همچنین سرزمین های جدیدی به متصرفات

خود درآوردند. عهدنامه گلستان سبب شد برای اولین بار مرزهای طبیعی ایران تغییر کند و تمام نواحی شمال رود ارس از دست ایران خارج شود.

۵- جنگ گنجه : پنجمین جنگ عباس میرزا با روسیه

مشخص نبودن مرزهای بین ایران و روسیه و شورش ها و ناامنی هایی که بسیاری از حاکمان و ساکنان مرزی برپا کرده بودند (از جمله حسین خان قاجار حاکم ایروان) از علل اصلی شروع دوباره جنگ های ایران و روسیه بود. علت شورش حسین خان قاجار پس از انعقاد صلح بین ایران و روسیه (عهدنامه گلستان) این است که حسین خان قاجار چون نمی خواست مالیات به دولت ایران بپردازد و برای اینکه عباس میرزا به این منظور او را سرکوب نکند مایل به روشن کردن آتش جنگ بین ایران و روسیه و گرفتار شدن ولیعهد ایران بود. دست اندازی روس ها به قلمرو ایران و قسمت ارس (از جمله گوگچه و قپان) و نارضایتی بسیاری از حاکمان سرزمین های ایرانی که به تصرف روس ها درآمده بودند از جمله ابراهیم خان جوانشیر حاکم شوشی و نگرانی های دولت ایران از جهت از دست دادن سرزمین های وسیع، ظلم و ستم پی در پی روس ها به مسلمانان قفقاز و تقاضای کمک از دولت ایران به ایشان از عوامل اصلی شروع دوباره آتش جنگ بود. فتحعلی شاه، عباس میرزا را به فرماندهی سپاه ایران منصوب و راهی نواحی تصرف شده کرد چون روس ها مہیای جنگ نبودند غافلگیر شدند و سپاهیان ایرانی تمامی ولایات از دست رفته از جمله باکو، دربند، شوشی، داغستان، ایروان و تالش را به تصرف درآوردند.

پس از این واقعه پاسکوویچ از سرداران معروف روسیه از جنگ های روس و عثمانی فارغ شد و فرماندهی سپاه روس در قفقاز را عهده دار شد ویرملوف به خاطر عدم کامیابی در جنگ از طرف تزار روسیه احضار شد. پاسکوویچ درصدد برآمد تمامی نواحی متصرف شده توسط ایرانیان را بازپس گیرد. ابتدا قره باغ و سپس ایروان را تصرف کرد و در جبهه های تالش و لنکران قوای ایران را شکست داد لذا با شتاب خود را به گنجه رساند. عباس میرزا نیز با ۳۰ هزار سپاهی عازم گنجه شد. در این نبرد که به جنگ گنجه معروف شد عنقریب بود که گوی پیروزی نصیب ایرانیان شود اما به علت خیانت آصف الدوله صدراعظم جدید ایران در اعزام نیرو به سپاه ایران، در سپاه ایران بی نظمی به وجود آمد و تلاش های عباس میرزا در نظم بخشیدن به امور فایده ای حاصل نکرد و ناچار به عقب نشینی پرداخت و در نتیجه این عمل تلاش های ایرانیان در کسب فتوحات در خطر افتاد و باعث پیروزی کامل پاسکوویچ و سپاهیانش شد.

پیشرفت قوای روس به سوی پایتخت در جنگ دوم :

پس از تصرف گنجه و وارد آمدن تلفات سنگین به سپاه ایران سرانجام معابر ارس به دست روس ها افتاد. کشتی های جنگی روسیه در سواحل روسیه با ترکمانان و ایلات یموت سازش کردند و حتی آنها را به طغیان علیه دولت ایران وادار کردند. عباس میرزا نیز آخرین نیرو های خود را در سردار آباد متمرکز و به سال ۱۲۴۳ (ق.ه) با قوای روسیه به نبردی سخت پرداخت اما نرسیدن آذوقه و جیره و مواجه سپاهیان از تهران باعث تضعیف و متزلزل کردن روحیه سربازان ایرانی شد و سردار آباد به تصرف سردار روس درآمد و قوای ایران به کلی از ساحل چپ رود ارس به داخل آذربایجان رانده شدند. پاسکوویچ در تعقیب سپاه وارد آذربایجان شد و پایتخت ایران را مورد تهدید نظامی قرار داد .

پس از آن عباس میرزا دسته های متفرق سپاه خود را به خوبی متمرکز داد و حفظ تبریز را به آصف الدوله سپرد اما با خیانت آصف الدوله تبریز توسط ارتش روسیه تصرف شد. سپاه روسیه بدون مقاومت مردم وارد شهر شده و ذخایر و مهمات دولتی را

به تصرف درآوردند. با تصرف تبریز نیرو های ارتش روسیه تا ده خوارقان پیش رفتند. در این هنگام بود که عباس میرزا فتحعلی خان رشتی را نزد پاسکوویچ فرستاد و از وی تقاضای صلح کرد. [ویرایش] عهدنامه ترکمانچای شرایطی که پاسکوویچ برای عقد مصالحه جدید پیشنهاد کرد بسیار سنگین بود اما سفیر انگلستان (مک دونالد) در تهران که بیشتر از فتحعلی شاه از پیشروی سپاه روسیه می ترسید، در عقاید خود پافشاری کرد و شاه را به قبول شرایط صلح وداشت. این قرارداد در اثر بی لیاقتی فتحعلی شاه و نرساندن وسایل لازم برای سپاه ایران در جنگ های دوم ایران و روسیه صورت گرفت و ارتش ایران از روسیه شکست خورد و تسلیم شد. پس از وساطت سفیر انگلیس مجلسی در قریه ترکمانچای (اردوگاه پاسکوویچ) مرکب از عباس میرزا، آصف الدوله و حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی تشکیل شد و عهدنامه ای در ۱۶ فصل و یک قرارداد تجاری الحاقی در ۹ فصل نوشته شد و در تاریخ ۵ شعبان ۱۲۴۳ هجری به امضای نمایندگان ایران و روسیه رسید .



اصل معاهده ی ننگین ترکمان چای
(محفوظ در اداره کل اسناد و خدمات
پژوهشی وزارت امور خارجه)



طومار عهدنامه ی ننگین ترکمان چای (محفوظ در اداره اسناد و خدمات پژوهشی وزارت امور خارجه)

روس ها با در دست داشتن امتیازات پیمان ترکمانچای، شمال ایران را قبضه کرده و اعتبار بین المللی ایران را کاملاً مخدوش ساخته بودند. خزانه مملکت تهی و صحنه سیاست کشور خالی از رجال و رهبران آزموده و خدوم وطن خواه و ملی و ضداستعمار بود، در واقع ایران در پرتگاه سقوط و تجزیه واقع شده بود و فقط این شخصیت فوق العاده امیر کبیر بود که توانست کشور را نجات داده، به فریاد کشور و ملت برسد، چون در غیر این صورت ایران، پس از تجزیه به طور کامل تحت استعمار قرار می گرفت. بعد از این واقعه دیگر میان روس و ایران حوادث مهم و برخوردارهای دامنه داری رخ نداد، مگر در مورد آشوراده و چند پیشامد کوچک دیگر که هر یک دلیل خاصی دارد.

عباس میرزا تا سال ۱۲۴۶ ه.ق. والی آذربایجان باقی ماند و از آن تاریخ به بعد مأمور یزد و کرمان و بعد در سال ۱۲۴۷ (۱۸۴۲ م.) مأمور ایالت خراسان شد، ولی در مشهد سخت بیمار گردید و سرانجام در دهم جمادی‌الثانیه ۱۲۴۹ (۱۸۴۴ م.) در سن چهل و هفت سالگی به ناخوشی ورم کلیه وفات یافت و در حرم امام رضا(ع) مدفون گشت .



عباس میرزا

عباس میرزا به تصدیق خودی و بیگانه شاید بزرگ‌ترین شاهزاده‌ای بوده که از سلسله‌ی قاجار بیرون آمده است و تمام مسافرانی که در آن عهد به ایران آمده‌اند، متفق‌القول هستند که آنچه در ضمن او را ممتاز کرده و اعمالش را در نظرها بزرگ جلوه داده است، گذشته از شجاعت شخصی - تدبیر و کفایت وزیر او، میرزا بزرگ قائم مقام فراهانی و پسر او ابوالقاسم بوده که به قائم مقام ثانی معروف است .



محمد تقی خان امیرکبیر

۵- جنگ جهانی دوم : و اشغال ایران توسط متفقین

«... در اوج قدرت نازی‌ها در آلمان به دستور رضا خان یک کابینه جوان به نخست‌وزیری متین دفتری روی کار آمد . وظیفه این کابینه نزدیک شدن به آلمان بود. عملاً نیز روابط تجاری و صنعتی بین ایران و آلمان توسعه یافت. با پیشرفت آلمانها در جنگ و نزدیک شدن آنها به کوههای قفقاز رضاخان هم به انگلیسی‌ها ناسزا می گفت اما با شروع شکست آلمان رضاخان دستپاچه شد و منصورالملک را که از مهره‌های انگلیس به شمار می‌رفت نخست وزیر کرد...» ۱ از دید رضا شاه اعلام بیطرفی، موضعی مناسب در برابر دو جبهه‌ای بود که یکی به عقیده وی در حال سقوط بود، اما در پشت مرزهای ایران کمین کرده بود، و دیگری در حال پیروزی بود اما با مرزهای ایران فاصله داشت. در چنین شرایطی رضا شاه بنا داشت در برابر تهدیدات روسیه و انگلیس به سیاست وقت‌کشی روی آورد. او به ویژه تهدیدات روسها را در وضعیتی که اوکراین به اشغال نظامیان هیتلر درآمده و آلمانی‌ها به سوی مسکو در حرکت بودند، جدی نگرفته بود. پنجم تیر ۱۳۲۰-۴ روز پس از شروع عملیات نظامی گسترده آلمان علیه روسیه - دولت‌های روسیه و انگلستان طی دستور مشترکی به رضا شاه از وی خواستند تا سریعاً نسبت به اخراج مستشاران آلمانی از ایران اقدام کند.

این تصمیم از سوی «سرریدر بولارد» سفیر انگلیس و «اسمیرنوف» سفیر روسیه اتخاذ شده و در ملاقاتی با رضا شاه به وی ابلاغ شد. رضا شاه نیز که تصور پیروزی آلمان را در جنگ داشت، در پاسخ سفیران انگلیس و شوروی اعلام کرد که ایران

کشور بی طرفی است و فعالیت آلمانی‌ها در ایران هم محدود به کارهای ساختمانی و امور بازرگانی است. ۲۸ تیر، اخطار دیگری به ایران داده شد. بالاخره ۲۵ مرداد، یادداشت مشترک انگلیس و روسیه، به منزله اتمام حجت به ایران بود. سرانجام، روز سوم شهریور ۱۳۲۰ سربازان ارتش سرخ از مرزهای شمال و نیروهای انگلیسی از بنادر جنوب به ایران حمله ور شدند و سفیران انگلیس و روسیه صبح همان روز علت این اقدام را طی یادداشتهای جداگانه‌ای به نخست‌وزیر ابلاغ کردند. همان روز تلگراف مفصلی به امضای رضا شاه به عنوان روزولت رئیس جمهور امریکا مخابره شد که سرآغاز دوران جدید روابط ایران و امریکا به شمار می‌آید. هر چند امریکایی‌ها در آن شرایط نمی‌توانستند یا نمی‌خواستند کاری برای جلوگیری از اشغال ایران انجام دهند، اما زمینه مداخلات بعدی خود را فراهم ساختند.

روزولت روز ۱۱ شهریور در حالی که نیروهای روس و انگلیس در شمال و جنوب ایران مستقر شده بودند، به تلگراف رضا شاه پاسخ داد. رضا شاه زمانی پاسخ نامه را دریافت کرد که تمام شرایط انگلیس و روسیه را پذیرفته بود، اتباع آلمانی را از ایران اخراج کرده بود و راه‌آهن و جاده‌های شمالی و جنوبی کشور را در اختیار نیروهای اشغالگر قرار داده بود. با این همه انگلیسی‌ها و روس‌ها پیش از آن که رضا شاه بتواند روابط نزدیک‌تری با امریکا برقرار سازد، وی را برای استعفا از مقام سلطنت تحت فشار قرار دادند. زمانی که ایران به اشغال متفین درآمده بود، موجی از هرج و مرج و بلاتکلیفی سراسر کشور را در بر گرفته بود. اوضاع امنیتی کاملاً بی ثبات بود، بسیاری از امرای ارتش و افسران ارشد گریخته بودند، سربازان باقی مانده در سربازخانه‌ها مواد خوراکی در اختیار نداشتند، نظم و انضباط در هیچ رده ارتش برقرار نبود، دزدی از منازل مردم و غارت مغازه‌ها افزایش یافته بود و نظامیان نیز در این غارتگری نقش داشتند. سربازان اسلحه‌ها را از پادگانها می‌ربودند و می‌فروختند .



شاه جوان در مقابل چرچیل نخست وزیر بریتانیا

حتی اسبهای توپخانه به طور پنهانی داد وستد می‌شد. بسیاری از هنگهای برگزیده سابق به یک چهارم قدرت عادی خود تنزل یافته بود، شعار نویسی علیه شاه به پشت دیوارهای کاخ رضاخان نیز رسیده بود. در مجلس علناً از لزوم برکناری شاه از مقام فرماندهی کل قوا سخن به میان می‌آمد. ۲۴ شهریور، رضا شاه آخرین جلسه هیأت دولت را تشکیل داد و به وزیرانش گفت به زودی کشور را ترک خواهد کرد. آخرین جمله شاه به وزیران این بود که «راز موفقیت من این بوده که هرگز با هیچ کس مشورت نمی‌کردم و خود کارها را مطالعه می‌کردم!» وقتی در سپیده دم ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ خبر پیشروی نیروهای روسی مستقر در قزوین به سمت تهران به اطلاع رضا شاه رسید، وی فروغی نخست وزیر را به کاخ احضار کرد و از او خواست تا پیش‌نویس استعفانامه را بنویسد. فروغی استعفا نامه را به امضای شاه رساند و سپس به دستور او رهسپار مجلس شد تا آن را

برای نمایندگان قرائت کند. با این همه، وی قبل از رسیدن به مجلس بدون اطلاع شاه راهی سفارت انگلیس شد و استعفا نامه را به «سر ریدربولارد» سفیر انگلیس نشان داد. زمانی که متن استعفانامه در جلسه مجلس قرائت می‌شد، رضا شاه در راه اصفهان بود. او به خانواده خود که قبلاً از تهران منتقل شده بودند، پیوست. در ساعت ۸ بامداد ۲۵ شهریور، تانکها و زره‌پوش‌های روسی اطراف فرودگاه مهرآباد مستقر شدند و ساعتی بعد نیروهای انگلیسی که از قم به طرف تهران به راه افتاده بودند، به راه‌آهن رسیدند. تهران هیچ شباهتی به یک شهر عادی نداشت. خیابانها کاملاً خلوت بود. هیچ مغازه‌ای باز نبود. مردم حتی اتومبیل‌های خود را نیز از ترس آن که به دست اشغالگران بیفتد پنهان کرده بودند. روز ۲۶ شهریور در حالی که تهران در اشغال نظامیان روس و انگلیس قرار داشت، محمدرضا پهلوی جانشین جوان رضا شاه در مجلس سوگند یاد کرد.

در اصفهان نیز رضا شاه به اتفاق خانواده به سوی نائین و یزد حرکت کرد. آنها سپس به کرمان و از آنجا به بندر عباس رفتند. روز هشتم مهر رضاخان و گروه مسافران که ۲۰ نفر از جمله ۷ پیشخدمت و آشپز بودند، با کشتی انگلیسی «باندرا»، ایران را به سوی بمبئی ترک کردند. روز نهم مهر کشتی «باندرا» به بمبئی رسید. رضا شاه پس از توقف کشتی «سرکلرمونت اسکراین» کنسول سابق انگلیس در مشهد را مشاهده کرد که وارد اقامتگاه آنان شد و به آنان با زبان فارسی تأکید کرد حق خروج از کشتی را ندارند. آنها تنها این فرصت را داشتند که از کشتی باندرا به کشتی دیگری منتقل شوند. کشتی «برمه» پس از ۹ روز دریانوردی به «پورت لوئی»- پایتخت جزیره موریس - رسید. در موریس با تقاضای رضاخان برای سفر به کانادا مخالفت شد. وی و همراهانش را به اقامتگاهشان انتقال دادند. ارسال نامه و یا دریافت نامه برای آنان ممنوع شد و تنها شنیدن اخبار و گزارشهای رادیو لندن آزاد بود. این محدودیتها پس از امضای پیمان سه جانبه میان ایران و انگلیس و شوروی (۹ بهمن ۱۳۲۰) برداشته شد. پس از چند هفته اغلب فرزندان رضا شاه با موافقت انگلیسی‌ها به تهران منتقل شدند و تنها او با تعدادی از همراهان و خدمتکاران باقی ماندند. روز هفتم فروردین، رضا شاه و تعداد اندک همراهانش پورت لوئی را با کشتی به سوی دوربان در آفریقای جنوبی ترک کردند.

آنان پس از دو ماه در این شهر بندری که آب و هوای نامساعدی داشت با قطار به مقصد ژوهانسبورگ حرکت کردند. رضاخان که از بیماری قلبی، کلیه و عفونت گوش رنج می‌برد، طی اقامت خود در آفریقای جنوبی دائماً با شعارهایی که وی را «دیکتاتور سرنگون شده» می‌خواندند و خواستار اخراج وی از این کشور شده بودند مواجه بود. بیماری و نفرت عمومی مردم از رضاخان سرانجام وی را از پای درآورد. بدین ترتیب رضاخان پهلوی، ساعت ۵ بامداد روز ۲۶ ژوئیه ۱۹۴۴ (۴ مرداد ۱۳۲۳) در شرایطی که جنگ جهانی دوم به سرعت به نفع انگلیس و روسیه پیش می‌رفت، بر اثر یک حمله قلبی درگذشت.

۵۲- جنگ تحمیلی عراق علیه ایران (هشت سال دفاع مقدس)

تاریخ مهمترین مدرس انسانها و رهبران است اما صدام از این مدرس بزرگ هیچ درسی نیاموخته بود. ناموفق بودن دولتهای اروپایی در شکستن مقاومت مردم فرانسه در اواخر قرن ۱۸، ناموفق بودن دنیای سرمایه داری در کوبیدن انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه و ناموفق بودن آمریکا در ضربه زدن به انقلاب کوبا در ۱۹۵۹ همگی ثابت کننده یک نکته بودند. انقلاب دارای قدرتی خارق العاده و انکارناپذیر است. ایران از این قاعده مستثنی نبود. سرازیر شدن صدها هزار نیروی داوطلب با انگیزه به جبهه های جنگ در کنار نبوغ جوانان ایرانی در فرماندهی از یک سو و عظمت سازمان ارتش ایران سبب شد تا خیلی سریع ورق به سود ایران برگردد.

پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ماه ۱۳۵۷ و حاکمیت نظام جمهوری اسلامی در ایران وضعیت تازه‌ای را در منطقه و جهان پدید آورد. خروج ایران از زیر سایه بلوک غرب در نظام دو قطبی و اعلام استقلال کامل در نظام بین‌المللی و خروج از دایره‌وار

بستگان آمریکا در همسایگی شوروی، محسوس‌ترین تبعات این انقلاب بود. رهایی یک ملت از وابستگی و کسب استقلال و آزادی در مهمترین منطقه نفت‌خیز جهان - که دولت‌های آن فاقد مشروعیت مردمی بودند - ارائه ایدئولوژی جدید برای مبارزه با اسرائیل در وضعیتی که ایدئولوژی‌های گذشته ناتوانی خود را برای مقابله با اسرائیل نشان داده بودند، بخشی از عواقب پیروزی انقلاب اسلامی ایران بود که نظام بین‌الملل نمی‌توانست در مورد آن بدون واکنش باقی بماند. خصوصاً از آمریکا و هم‌پیمانان منطقه‌ای آن در خاورمیانه، بیشترین برخوردها انتظار می‌رفت.



بروز بحران‌های متعدد و گسترده و پی در پی داخلی، افزایش حضور ناوهای آمریکایی در خلیج فارس و تشکیل ناوگان پنجم دریایی آمریکا به منظور پر کردن خلأ قدرت در این منطقه بعد از سقوط ژاندارم منطقه (شاه ایران)، تشکیل "نیروی یک صد و ده هزار نفری واکنش سریع" در ارتش آمریکا به منظور حضور سریع در مناطق ویژه، فعالیت جدید نیروهای آمریکایی در پایگاه‌های نظامی کشور ترکیه در همسایگی ایران و پذیرش شاه در آمریکا، هرکدام تهدیدی از سوی آمریکا علیه ایران اسلامی محسوب می‌شد. جدی بودن این تهدیدات به خصوص با حمله آمریکا به ایران در صحرای طبس - که به شکست آمریکایی‌ها انجامید - و با حمایت از کودتای نوژه - که در آستانه وقوع کشف گردید - آشکار شد.

از سوی دیگر، حکومت عراق که امضای قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را تحمیل بر خود می‌دانست و همواره در پی فرصت بود که به هر نحو ممکن از عملی شدن آن شانه خالی کند گرایش به سمت غرب را آغاز کرده بود. مراودات دیپلماتیک جدید سران حکومت عراق با حاکمان عربستان سعودی در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، برکناری "حسن البکر" رئیس جمهوری عراق و جایگزین شدن صدام حسین به جای وی اندکی پس از پیروزی انقلاب، تیره شدن روابط عراق با سوریه پس از برکناری حسن البکر، تصفیه درونی حزب بعث و اعدام عناصر برجسته حزب کمونیست عراق، همگی نشان‌دهنده تغییر جهت حزب

بعث عراق به سمت غرب بود. در این حال حکومت عراق با اخراج رهبر انقلاب اسلامی ایران از عراق در آبان ۱۳۵۷، همچنین پس از انقلاب ایران با اعدام روحانیان مبارز عراق از جمله آیت‌الله سید محمد باقر صدر و اخراج ایرانیان مقیم عراق، آموزش و تسلیح گروه‌های موسوم به خلق عرب در خوزستان دشمنی خود را با انقلاب اسلامی آشکار می‌ساخت. هدف این اقدامات حکومت عراق، دامن زدن به جنگ سرد علیه ایران اسلامی تلقی می‌شد. از همان اوایل تشکیل نظام اسلامی در ایران، اوضاع استان‌های هم مرز با عراق بحرانی شد و از خوزستان تا آذربایجان غربی دست خوش حوادثی گردید که گروه‌های ضدانقلاب داخلی با حمایت عراق و یا عناصر عراقی تبار ایجاد می‌کردند. ارتش عراق نیز دور از صحنه نبود، بلکه با اقدامات مهندسی منطقه را برای شروع نبردی سنگین آماده می‌کرد و در این حال با تجاوزات زمینی، هوایی و دریایی و با راه انداختن جنگ روانی علیه ایران، قدرت واکنش قوای ایران را می‌آزمود و معابر وصولی مناسب را برای آغاز هجوم سراسری شناسایی می‌کرد.



در مقابل، نظام نوپای جمهوری اسلامی که هیچ اندیشه فرامرزی به جز صدور فرهنگ انقلاب اسلامی نداشت، در همان روزهای آغازین انقلاب به سرعت از توان نظامی خود کاست، مستشاران نظامی آمریکایی را از کشور اخراج کرد، از پیمان نظامی و منطقه‌ای "سنتو" خارج شد، قرارداد خرید زیردریایی و آواکس را با کشورهای آلمان و آمریکا لغو کرد، سقف پرسنل ارتش را از پانصد هزار تن به نصف تقلیل داد و دوره خدمت وظیفه را از دو سال به یک سال کاهش داد. این وضعیت تا گذشت شش ماه پس از انقلاب ادامه داشت، اما پس از بروز چندین بحران در شش ماهه اول انقلاب - که آخرین آن، بحران بزرگ پناه بود و پس از این که آمریکایی‌ها شاه را پذیرفتند، اقدامات بازدارنده به مرور آغاز شد.

تشکیل سپاه پاسداران و شروع تحول در ارتش و بازسازی آن - که از همان روزهای اول انقلاب آغاز شده بود - بخشی از این اقدامات بازدارنده محسوب می‌شد. افزایش خدمت سربازی از ۱۲ ماه به ۱۸ ماه و واگذاری فرماندهی کل قوا به رئیس جمهور وقت - که افزایش انسجام تشکیلات نظامی را در پی داشت و می‌توانست موجب هماهنگی قوای لشکری و کشوری شود - نیز بخش دیگری از اقدامات بازدارنده ایران به شمار می‌رفت. به موازات این تلاش‌ها، تصرف سفارت خانه آمریکا در تهران،

بسیاری از برنامه‌های ضدامنیتی آمریکا علیه ایران را فاش کرد و اسناد به دست آمده از آن، ضمن آن که عوامل داخلی آمریکا را که نقش‌های مهمی در تکمیل توطئه آمریکا علیه ایران داشتند، افشا کرد، بسیاری از تهدیدات را نیز برطرف کرد. این اقدامات با کشف کودتای نوژه تکمیل گردید.



شکست حمله نظامی آمریکا در صحرای طبس

البته اقدامات بازدارنده ایران در حدی نبود که مانع از هجوم سراسری ارتش عراق به خاک ایران شود. در این وضعیت، قوای مسلح نوپای ایران با بحران‌های داخلی درگیر بودند. بحران‌هایی که حتی بخش‌هایی از استان‌های غربی کشور را به میدان جنگ‌های پارتیزانی تبدیل کرده بود. ارتش و سپاه هر دو برای مقابله با ضدانقلاب مسلح درگیر بودند، اما مسئولیت اصلی مقابله با جنگ روانی، آشوب، ترور، ارباب مردم و شهادت عناصر شاخص انقلاب، متوجه سپاه بود و عملاً عمده توان سپاه را به خود مشغول کرده بود و سپاه با گسترش توان خود در سراسر کشور به حفظ امنیت شهرها، روستاها، جاده‌ها و بسیاری از مناطق مرزی می‌پرداخت. به این ترتیب، در برابر معابر وصولی ارتش عراق کم‌تر از ۲۰ درصد توان موجود قوای مسلح ایران به کار گرفته شده بود و بقیه در سایر نقاط کشور در حال برقراری نظم و حفظ امنیت بودند. طراحی کودتای نوژه نیز در ارتش ایران - که در حال تحول از ارتش شاهنشاهی به ارتش جمهوری اسلامی بود - نقش تخریبی بسیاری داشت و موقعیت ارتش را - که به علت تدبیر غلط شاه در کوران انقلاب و قرار گرفتن در برابر مردم تضعیف شده بود و می‌رفت که با رهبری امام

بازسازی شود - مجدداً تضعیف کرد. از سوی دیگر، دشمن در ارزیابی بحران‌های موجود در کشور، دچار اشتباه شده بود و این وضعیت را به عدم ثبات نظام تعبیر می‌کرد. به گمان دشمن در صورت یک تهاجم خارجی، نظام جدید ایران دچار گسستگی می‌شد و فرو می‌ریخت. با این پیش‌فرض، چند دیدار بین مقامات عالی‌رتبه عراقی و امریکایی صورت گرفت و پس از هماهنگی‌های لازم، عراق در شهریور ۱۳۵۹ تجاوزات خود به ایران را تشدید و چندین نقطه از خاک ایران را اشغال کرد تا ضمن آزمایش توانایی قوای مسلح ایران، واکنش افکار جهانیان را نیز بسنجد. در مقابل، قوای مسلح جمهوری اسلامی نتوانستند واکنش بازدارنده از خود نشان دهند و افکار عمومی جهانیان نیز در برابر این تجاوزات واکنشی نشان نداد، لذا حکومت عراق پس از آن که قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را رسماً در تاریخ ۱۳۵۹/۶/۲۷ به طور یک جانبه لغو کرد، در تاریخ ۱۳۵۹/۶/۳۱ هجوم سراسری خود را به خاک ایران اسلامی آغاز کرد.



شهید محمد جواد تندگویان-وزیر نفت در سال ۱۳۵۹ که هنگام بازدید از مناطق نفتی جنوب توسط عراق ربوده شد و در اسارت به شهادت رسید. این شهید بزرگوار حتی یکبار هم جلوی دوربین لب به سخن نگشود تا موجب سوء استفاده دشمن بعثی نشود.

تجاوز همه جانبه ارتش عراق، اشغال ناقص

در آغاز تجاوز سراسری، توپخانه‌های عراق به شدت شهرهای مرزی ایران را گلوله‌باران کردند و هواپیماهای نیروی هوایی ارتش عراق در عمق ایران تا تهران به پرواز درآمدند و به بمباران چندین شهر پرداختند. این اقدام عراق بیش از آن که اهمیت

نظامی داشته باشد، اهمیت روانی داشت، به عبارت دیگر، عراق هجوم سراسری زمینی خود را با جنگ روانی آغاز کرد تا زمینه را برای پیشروی نیروهای پیاده تسهیل کند، لذا پس از هجوم گسترده هوایی و شلیک انبوه آتش توپخانه دشمن، عملیات سراسری زمینی او آغاز شد.



آخرین تصویر از ناوچه ی جاوید پیکان که با کاپیتان و پرسنل دلاورش طی عملیات مروارید بعد از وارد کردن ضربات سهمگین به سکوهای نفتی عراق و با انهدام چندین ناوچه و هواپیماهای عراقی در راه بازگشت بعد از اصابت موشک برای همیشه در آبهای نیلگون خلیج فارس آرمیدند. یادشان گرامی باد.

(عکس توسط یک هواپیمای گشتی آمریکایی گرفته شده)

عراق در این هجوم، استراتژی "جنگ پرشدت و کوتاه مدت" را برگزیده بود، اما بلافاصله پس از هجوم هوایی دشمن، امام خمینی ابتکار عمل در جنگ روانی را به دست گرفت، بحران را مهار کرد و در آرامش به دست آمده، مسئولان کشوری و لشکری زمینه منابعی به وجود آورد تا تدابیر لازم را بیندیشند و اعتماد به نفس مردم نیز تقویت شود و به عنوان نیروی تأخیری وارد میدان شوند. امام با اصلی اعلام کردن جنگ، تأکید بر وحدت ملی، حمایت از فرماندهان نظامی و باز گذاشتن دست فرمانده کل قوا (رئیس جمهوری وقت)، زمینه‌های لازم را برای برنامه‌ریزی فرماندهان فراهم آورد و استراتژی خودی را با عنوان "سلب آرامش از دشمن" اعلام کردند.



پیر و جوان همه آماده ی دفاع از خاک وطن

واکنش امام، مردم و نظام، نادرستی پیش‌فرض‌های دشمن را آشکار ساخت و بدین ترتیب استراتژی جنگ سریع و پرشدت به نتیجه مورد نظر حاکمان عراق نرسید. پس از گذشت سه روز از آغاز جنگ، تحلیل‌گران نظامی اهداف عراق از شروع جنگ را دست نیافتنی دانستند و ارتش این کشور را شکست خورده تلقی کردند. حکومت عراق نیز پس از گذشت شش روز از آغاز جنگ، لحن اولیه خود را تغییر داد و از پایان جنگ سخن به میان آورد.



www.sajed.ir

مهاجرت مردم از شهر های جنوبی ایران برای در امان ماندن از قتل و غارت و تجاوز سربازان عراقی

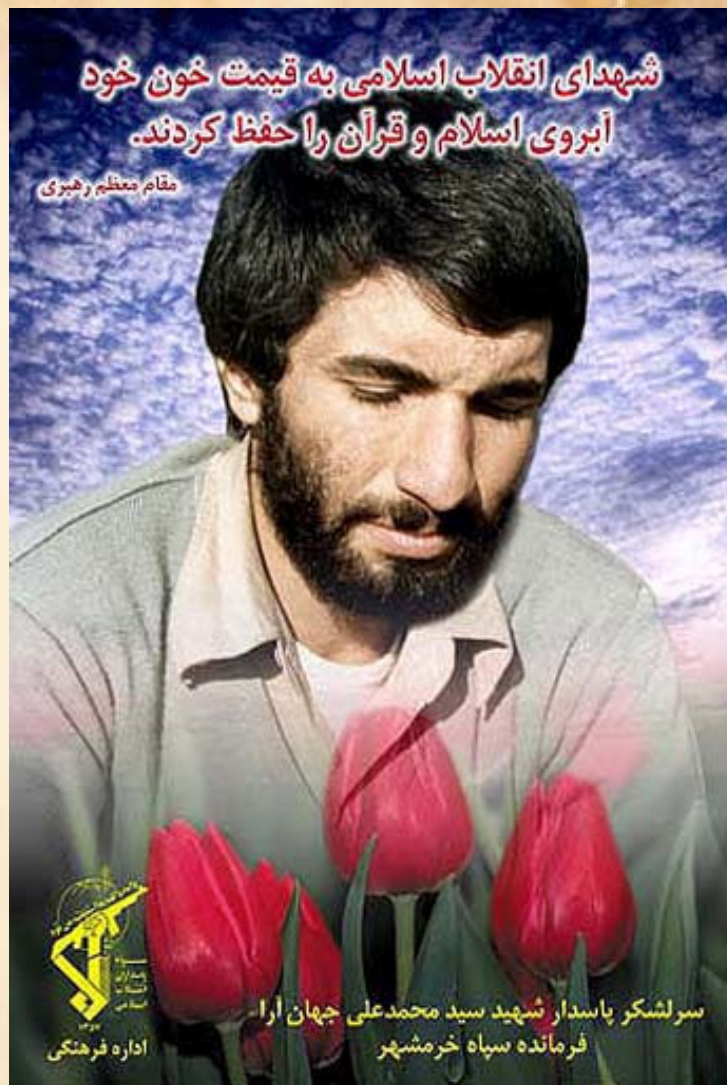
عراق در هفته اول جنگ، شهرهایی را اشغال کرد که اغلب کوچک و بعضی در حد یک بخش بودند. بزرگ‌ترین شهری که در هفته اول جنگ به اشغال درآمد قصرشیرین بود. عراق در اشغال شهرها با مشکل روبه رو بود و به جز سومار و موسیان که وسعتی بیش از یک بخش ندارند، در بقیه شهرها با مقاومت سرسختانه مردمی مواجه شد. ارتش عراق در پایان هفته اول دشت‌های وسیعی را پشت سر گذاشته بود و تعدادی از شهرها را با دادن تلفات فراوان، تصرف کرده بود؛ اما در جبهه غرب پشت دروازه‌های سرپل‌ذهاب و گیلان‌غرب و در جبهه جنوب پشت دروازه‌های خرمشهر و اهواز و پشت رودخانه کرخه (در منطقه دزفول) متوقف شده بود. به این ترتیب هدف ارتش عراق هم در جبهه جنوب و هم در جبهه غرب ناقص ماند، لذا پس از پایان هفته اول، استراتژی عراق از "جنگ سریع و پرشدت" به "جنگ بلند مدت و فرسایشی" تبدیل شد. در جبهه غرب، عراق تمایلی به سرمایه‌گذاری بیش‌تر نداشت و در جبهه جنوب نیز، هدف خود را از تصرف خوزستان به تصرف خرمشهر و آبادان محدود کرد. از آغاز هفته دوم جنگ، عراق حمله خود را به خرمشهر آغاز کرد و در همان حال، شعار صلح خواهی نیز سر می‌داد. عراق در صورت موفقیت، می‌توانست لاقابل با در دست داشتن مناطق مهم، ادعای حاکمیت خود بر اروندرود را به ایران تحمیل کند و بدین ترتیب مطامع تاریخی عراق در خصوص انتقال مرزهایش به ساحل شرقی اروندرود تحقق می‌یافت.



کودکان کشته شده در حمله عراق به دبستانی در دزفول

سندی از جنایات رژیم عراق

اما جنگ در خرمشهر به درازا کشید و نیروهای مدافع شهر که از مرز تا پل نو هفت روز در مقابل دشمن ایستادگی کرده بودند، در محله‌های خرمشهر از پل نو تا پل خرمشهر - آبادان نیز ۲۸ روز تمام جنگیدند، در حالی که با انسداد جاده‌های اهواز - خرمشهر و اهواز - آبادان و ماهشهر - آبادان، که به ترتیب در تاریخ‌های ۵۹/۷/۵ و ۵۹/۷/۲۳ مسدود شد، شهر در محاصره کامل قرار داشت.



پس از سقوط خرمشهر، دشمن، تصرف آبادان را هدف قرار داد. چهار روز پس از سقوط خرمشهر نیروهای عراقی با عبور از رود بهمنشیر در منطقه کوی ذوالفقاریه، وارد جزیره آبادان شدند، لیکن با همت مدافعان آبادان، متجاوزان به کلی منهدم شدند. بطوری که، عراق تا پایان جنگ، دیگر برای عبور از بهمنشیر و ورود به آبادان به استقبال خطر نرفت و سرمایه‌گذاری جدی نکرد. بنابراین، ارتش عراق در اشغال هدف محدود شده خود نیز ناکام ماند و بخش جنوبی خرمشهر (جنوب کارون) و جزیره آبادان از اشغال دشمن مصون ماند و به این ترتیب با تصرف ناقص اهداف، یک خط پدافندی ناقص و آسیب‌پذیر به دشمن تحمیل شد.

دو هفته پس از حادثه کوی ذوالفقاریه، عراق برای تصرف مجدد سوسنگرد - که در تاریخ ۱۳۵۹/۷/۱۰ آزاد شده بود - حمله کرد اما این بار نیز با مقاومت سرسختانه خودی روبه رو شد و پس از ۷۲ ساعت، شکست خورد. بدین ترتیب استراتژی (عملیاتی) "سلب آرامش از دشمن" به نتیجه رسید و ارتش عراق را مجبور به پذیرش وضعیتی آسیب‌پذیر کرد. در عین حال عراق که در مقایسه توان نظامی دو کشور، توازن نظامی موجود را به نفع خود می‌دید، حاضر به عقب‌نشینی نبود و می‌خواست در مذاکرات آتی، مناطق اشغالی را عامل تضمین کسب امتیاز از ایران قرار دهد.



عقاب آسمانها شهید عباس دوران

زمانی که عراقی ها برای برگزاری کنفرانس سران کشورهای غیرمتعهد در بغداد از شوق، بال در آورده بودند، یک جنگنده ایرانی در سحرگاه سی ام تیر ماه ۱۳۶۱ بالهای آهنین خود را بر فراز حریم هوایی بغداد می گشاید و پالایشگاه «الدوره» در ضلع جنوبی بغداد را نشانه می رود. تمام بمبها روی هدف خالی می شود؛ اما هواپیما مورد اصابت موشکهای ضدهوایی قرار می گیرد و از تعادل خارج می شود. خلبان مصمم است از این پرواز باز نگردد تا بتواند حقوق ملت مظلوم ایران را از حلقوم زورگویان بعثی بیرون کشد لذا به هدفش می رسد. او کسی نیست جز شهید سرلشکر خلبان «عباس دوران» که پیکر پاکش بعد از سالها دوری از وطن به همراه ۵۶۹ تن دیگر از لاله های خونین دفاع مقدس، بر دوش ملت بزرگ ایران تشییع شده است.

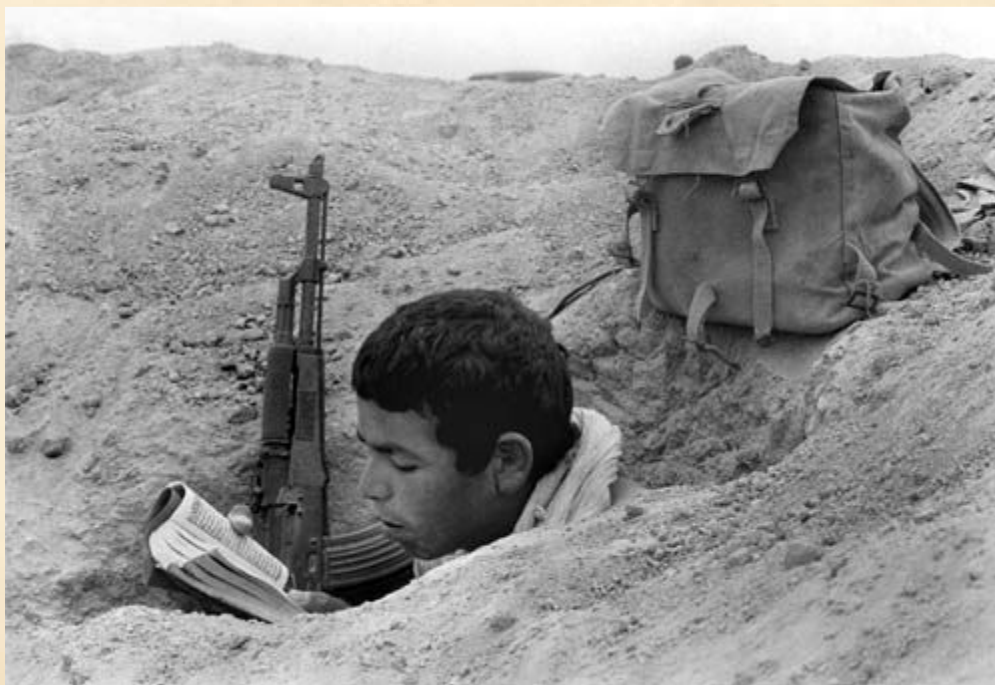
پس از اشغال سرزمینهای ایران، چندین بار هیئت های صلح بین ایران و عراق تردد کردند. سازمان کنفرانس اسلامی و سازمان غیرمتعهدها هرکدام هیئتی را مأمور به میانجی گری کرد. همچنین نماینده دبیرکل سازمان ملل متحد نیز چند بار به تهران آمد و به بغداد سفر کرد. تهران هیچ گاه راه را به روی فعالیت دیپلماتیک نبست اما میانجی گران هیچ طرح تضمین شده ای برای آزادی سرزمینهای اشغالی نداشتند، بلکه تنها ایران را به قبول آتش بس توصیه می کردند! از جمله این طرحها قطعنامه ۴۷۹ شورای امنیت سازمان ملل در تاریخ ۱۳۵۹/۷/۷ بود که بدون توجه به حقوق ایران خواهان پایان بخشیدن به

درگیری‌ها شده بود. در مقابل، ایران که از موضع ثابتی برخوردار بود و اعلام می‌کرد که قبل از هر چیز باید ارتش عراق بدون قید و شرط از سرزمین‌های اشغالی عقب‌نشینی کند، تنها راه چاره را در اقدام نظامی می‌دید.

بن بست در جنگ ، تحول در استراتژی

مدتی پس از هجوم سراسری ارتش عراق، در چهار چوب استراتژی " آزادسازی سرزمین‌های اشغال شده " چهار عملیات گسترده طرح‌ریزی شد که در صورت موفقیت، نه تنها سرزمین‌های اشغالی آزاد می‌شد و مرزهای بین‌المللی در استان خوزستان تأمین می‌گردید، بلکه دشمن تا حومه بصره تعقیب می‌شد. اما ابزار کافی برای اجرای این استراتژی در دست نبود و توان به کار گرفته شده نیازهای عملیاتی را کفایت نمی‌کرد؛ لذا استراتژی یاد شده به نتیجه نرسید و جنگ با بن بست روبرو شد. فرماندهی جنگ که برای اجرای این استراتژی می‌بایست سازمان‌های ارتش و سپاه و نیروهای مردمی را به کار گرفت، به جز ارتش، به کارگیری سایر ابزارها را توصیه نمی‌کرد ضمن، آنکه روش‌های به کار گرفته شده نیز کاربرد لازم را نداشتند. در این اوضاع، بازنگری و ارزیابی عمل کرد گذشته به کوشش برخی از نخبگان نظامی آغاز شد و نیروهای خودی در بستر نبردهای محدود، با روش آزمون و خطا به بررسی پرداختند، لیکن وظیفه اصلی در این راستا متوجه فرمانده کل قوا (رئیس جمهور وقت) بود، اما وی پس از احساس بن بست، جهت یافتن راه حل نظامی برای جنگ، اقدامی نکرد.

فرمانده کل قوا برای باز کردن گره جنگ تدبیری نداشت و نیز از اندیشه نخبگانی که اوضاع جنگ را درک می‌کردند، یاری نمی‌خواست.



وی پس از ناکامی نبردهای پل نادری، نصر و توکل، پنج ماه فرصت بازنگری داشت، اما هیچ تدبیر و راه کار جدیدی ارائه نکرد بلکه با روی آوردن به بحران‌های داخلی و نزدیک شدن به سازمان‌های مخالف نظام و روی در روی قرار گرفتن با اکثریت مردم، از پشتوانه مردمی و ملی نیز بی‌بهره شد و ضرورت عزل خود را قطعی کرد، که در این هنگام رهبری نظام در

۱۳۶۰/۳/۲ وی را از سمت فرمانده کل قوا بر کنار کرد. پس از برکناری رئیس جمهور (بنی صدر) از مقام فرماندهی کل قوا، گروه‌های مخالف نظام که با وی هم‌پیمان شده بودند، موقعیت را برای تشدید بحران داخلی مناسب دیدند، بدان امید که رئیس جمهور همچنان از حمایت مردمی برخوردار است و از این موقعیت آنان نیز بهره خواهند برد. با اعلام طرح عدم کفایت سیاسی بنی صدر در مجلس شورای اسلامی در ۱۳۶۰/۳/۲۶ سازمان مجاهدین خلق (منافقین) - که از همان روزهای اول انقلاب اقدام به جمع‌آوری سلاح و تشکیل تیم‌های مخفی کرده بود - به حمایت از رئیس جمهور یک راه‌پیمایی غیرقانونی خشونت‌بار به راه انداخت. برخلاف تصور سازمان واکنش شدید مردم را نیز برانگیخت. لذا از روز بعد از این واقعه، سازمان که از قبل آماده ورود به فاز نظامی شده بود، رفتار تشکیلاتی خود را تغییر داد به اقدامات نظامی و مخفیانه روی آورد؛ ترورها و بمب‌گذاری آغاز شد، بسیاری از مردم عادی مورد سوءقصد مسلحانه قرار گرفتند و نیز بسیاری از مسئولان کشوری از جمله ۷۲ عضو برجسته نظام در انفجار هفتم تیرماه ۱۳۶۰ در مقر حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسیدند.



www.sajed.ir

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که با تحول در فرماندهی عالی جنگ، میدان مانور پیدا کرده بود و می‌بایست در صحنه جنگ قابلیت‌های خود را به نمایش می‌گذاشت، ناگزیر شد در گسترده‌ای بسیار بیشتر و با حساسیتی افزون‌تر از گذشته، برای برقراری امنیت در سطح کشور وارد عمل شود و به عنوان نیروی اصلی پاسدار انقلاب، در کنار نیروهای کمیته‌های انقلاب اسلامی و سایر نیروهای امنیتی و اطلاعاتی از جمله اطلاعات نخست‌وزیری، به حفاظت از اماکن و شخصیت‌ها، شناسایی خانه‌های تیمی و انهدام تشکیلات منافقین و عناصر آن بپردازد. بنی‌صدر و رجوی که هر یک با اتکا به نیروهای یکدیگر، به هم نزدیک شده بودند، به پاریس گریختند و مرکزیت سیاسی محاربه با نظام را در خارج کشور مستقر کردند، اما مرکزیت نظامی سازمان که به رهبری موسی خیابانی در داخل کشور استقرار داشت، به دنبال انهدام پی در پی خانه‌های تیمی و تشکیلات سازمان، طی یک عملیات سقوط کرد و با کشته شدن موسی خیابانی و اشرف ربیعی (همسر رجوی)، فرماندهی و رهبری سازمان منافقین در داخل کشور فرو پاشید و سازمان جایگاه خود را به عنوان یک مدعی داخلی به کلی از دست داد و به یک نیروی ایذایی تبدیل گردید.



مسعود رجوی خائن(ریاست سازمان تروریستی منافقین) در حال عرض ارادت به صدام حسین ملعون.
وی مردم کشورش را برای بقای آرمان پوشالی خودش به دشمن(عراق) فروخت.

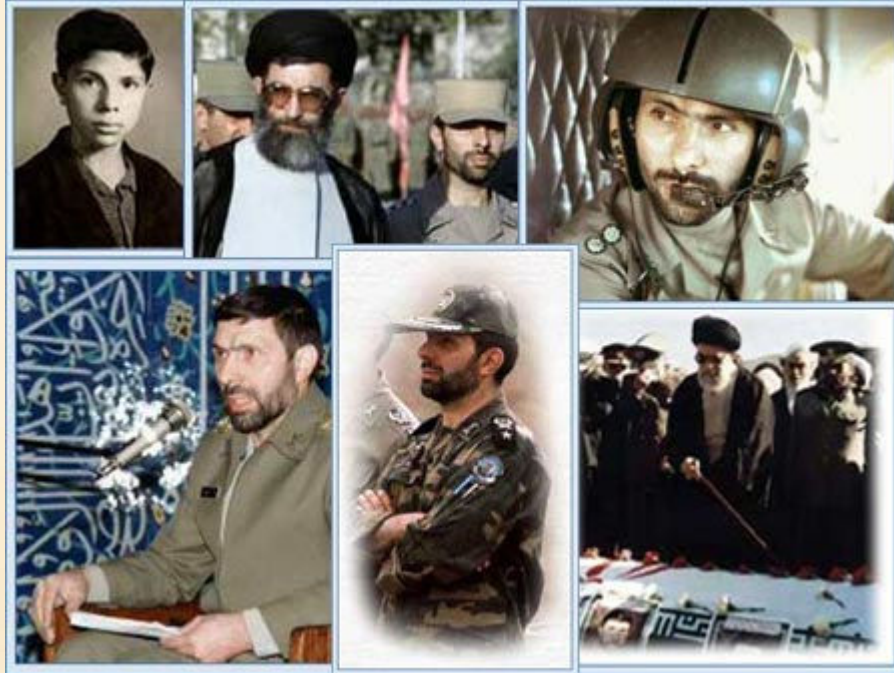
از سوی دیگر، در همین حال به رغم تشدید بحران داخلی که نتیجه آن، ناامنی در عقبه‌های استراتژیک جنگ می‌بود و شمار فراوانی از نیروهای سپاه و بسیج را معطوف خود می‌کرد، رهبری نظام بر اصلی نگه داشتن جنگ تاکید می‌کرد. امام خمینی با اولویت‌بندی مصالح کشور، اولویت شماره یک را به جنگ اختصاص داد. در این حال، با برطرف شدن موانع هماهنگی بین سپاه و ارتش، فرصت به کارگیری اندیشه‌های جدید نظامی که از اسفندماه ۱۳۵۹ پایه‌ریزی و در نبردهای محدود از جمله عملیات فرمانده کل قوا در ۱۳۶۰/۳/۲۱ آزمایش شده بود، به وجود آمد. علاوه بر این، با رفع موانع برای ورود سپاه به میدان جنگ، زمینه لازم برای جذب نیروهای انقلابی و شکل‌دهی به این نیروها در قالب سازمان رزم، به وجود آمده بود و ظرفیت به کارگیری نیروهای مردمی ایجاد شد، لذا سپاه می‌بایست در کنار ایجاد امنیت در کشور و مقابله با جریانی که مردم، دولت، مجلس و قوه قضاییه را تهدید می‌کرد، به مسئله جنگ به عنوان اصلی‌ترین مأموریت خود، می‌پرداخت.



منافقین با شکنجه ی وحشیانه ی اسرای ایرانی به خصوص پاسداران با انتقال اطلاعات به ارتش عراق ، سند دیگری از خیانت
به کشورشان را رقم زدند.

آزادسازی مناطق اشغال شده

در وضعیت جدید مسئولیت سپاه در جنگ بسیار مهم بود و تحول در فرماندهی ارتش که با فرماندهی سرهنگ علی صیاد شیرازی در نیروی زمینی ارتش ایجاد شده بود و هماهنگی فوق‌العاده وی و ستادش با سپاه، این مسئولیت را سنگین‌تر می‌کرد. تعیین استراتژی جدید نظامی، تعیین مناطق عملیاتی، حفظ ابتکار عمل در نبردها، چگونگی گسترش سپاه برای جذب بیشتر نیروهای مردمی و مقابله اساسی با دشمن و نیز نقش سپاه و ارتش از جمله مواردی بود که به خوبی پی‌گیری شد و به سرانجامی مطلوب رسید.



شهید سپهبد صیاد شیرازی

سپاه و ارتش مشترکاً در تبیین و اجرای این موارد عمل کردند و در چهار عملیات گسترده در جنوب، محاصره آبادان، اهواز، شوش و دزفول را شکستند و شهرهای بستان و خرمشهر را آزاد کردند و در بسیاری از نقاط خوزستان به مرز دست یافتند، اگرچه پاره‌ای از نقاط چون شلمچه، طلائی، فکه و دویرج همچنان در اشغال دشمن باقی ماند. در پایان این مرحله که به مرحله آزادسازی موسوم است، حدود ۲۰٪ از مناطقی که در آغاز جنگ اشغال شده بود، از جمله نقاط حساس مرزی یاد شده در جنوب و چندین ارتفاع و شهر مرزی در غرب در اشغال دشمن باقی بود. همچنین تا آن جا که تأمین مرزها ایجاب می‌کرد، تعقیب دشمن نیز جزو اهداف استراتژی دوره آزادسازی محسوب می‌شد، از همین روست که در عملیات نصر (هویزه) و نیز در عملیات بیت‌المقدس (فتح خرمشهر) پیش‌بینی شده بود که پس از آزادی خرمشهر، دشمن تا حومه بصره تعقیب شود. اما در هیچ یک از دو عملیات، عبور از مرز صورت نگرفت. در صورتی که اجرای آخرین مرحله عملیات بیت‌المقدس تحقق می‌یافت و دشمن در آن سوی مرز با موفقیت تعقیب می‌گردید، مسلماً در تصمیم‌گیری برای ادامه و یا پایان جنگ تأثیر مهمی می‌گذاشت. به عبارت دیگر، در اختیار داشتن قسمتی از شرق بصره که می‌توانست عامل فشار به عراق برای تخلیه سرزمین تحت اشغال مانده باشد، ممکن بود ضرورت ادامه جنگ را منتفی کند.



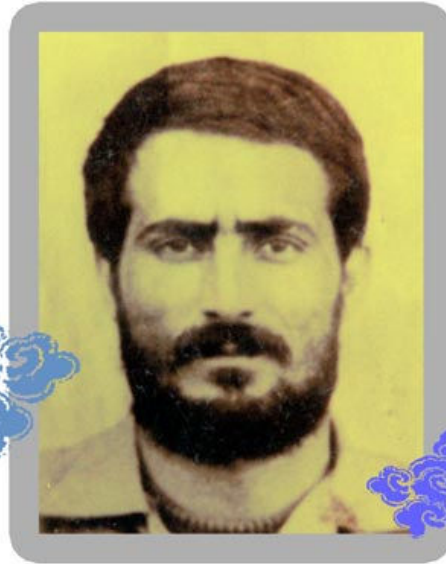
www.sajed.ir



MEHR

السلام عليكم يا انصار روح الله الموسوي الخميني

فاتحان خنجره



سردار رشيد سپاه اسلام

شهيد سيد عبدالرضا موسوي

تاريخ شهادت: ۶۱/۲/۱۷ خرمشهر



بنیاد حفظ آثار و نشر
ارزشهای دفاع مقدس

عبور از مرز برای تعقیب دشمن

در عملیات بیت المقدس به فتح خرمشهر اکتفا شد و آخرین مرحله آن عملی نگردید، لذا شلمچه در دست دشمن باقی ماند

و خرمشهر و آبادان همچنان در معرض تهدید بود. همچنین از فکه تا قصرشیرین نیز، ارتفاعات مرزی همچنان در اشغال بود و شهرهای مرزی یا در اشغال مانده بود، یا زیر دید و تیر نظامیان عراقی قرار داشت.

ارتش عراق که خسارت‌های خود را در دو سال جنگ به سرعت ترمیم کرده بود، پس از فتح خرمشهر بیش از آغاز جنگ نیرو و تجهیزات داشت. ارزیابی روحیه تجاوزگر رهبری عراق به خصوص صدام حسین، نشان می‌داد که ارتش عراق همچنان یک تهدید جدی علیه جمهوری اسلامی ایران به حساب می‌آید. از سوی دیگر، منطق نظامی حکم می‌کرد در وضعیتی که برتری با خودی است و دور پیروزی ادامه دارد، جنگ تا دستیابی به موقعیتی مستحکم ادامه یابد، به خصوص که هیچ ندای میانجی‌گرانه جدی در جهان شنیده نمی‌شد. محافل بین‌المللی درباره حقوق ایران سکوت کرده بودند و عراق هنوز ۲۵۰۰ کیلومتر مربع از سرزمین‌های ایران اسلامی را تحت اشغال داشت و هیچ نشانه‌ای از عقب‌نشینی سیاسی طرف مغلوب مشاهده نمی‌شد؛ کوچکترین امتیازی برای ایران در نظر گرفته نشده بود، حتی از محکومیت متجاوز خبری شنیده نمی‌شد و پرداخت غرامت به ایران به فراموشی سپرده شده بود، لذا برای کسب موقعیت برتر و دستیابی به موفقیتی که با استفاده از آن، امکان احقاق حقوق ایران میسر باشد، ادامه جنگ ضروری می‌نمود. این جمع‌بندی سران سیاسی و نظامی کشور بود که در جلساتی با فرمانده کل قوا "امام خمینی" ارائه شد و برجهت‌گیری اولیه امام مبنی بر لزوم پایان دادن به جنگ، تاثیر گذاشت. بدین ترتیب ضرورت تعقیب دشمن قطعی شد و تعقیب متجاوز تا حصول وضعیتی که تأمین حقوق ایران را مقدور سازد، مبنای تصمیم‌گیری واقع شد و نقطه عطفی را در روند جنگ به وجود آورد.



تصمیم جدید نیاز به استراتژی جدید داشت. استراتژی جدید با عنوان "تعقیب متجاوز" هدف‌های متعددی را دنبال می‌کرد: آزادی سرزمین‌های در اشغال مانده، تأمین مرزهای بین‌المللی، انهدام ارتش دشمن تا رفع تهدید آن، واداشتن نظام بین‌الملل به معرفی و تنبیه آغازگر جنگ و دریافت غرامت جنگی از عراق، هدف‌های این استراتژی شناخته می‌شد. اما از آن جهت که امیدی به پیشرفت کار در مجرای دیپلماسی نبود و نشانه‌ای از واقع‌بینی در نظام بین‌المللی دیده نمی‌شد، خود به خود راهی جز هدف قرار دادن تغییر حکومت عراق باقی نماند؛ زیرا تنها در آن صورت بقیه اهداف و حداقل حقوق حقه و منافع ملی ایران تأمین می‌شد.

تضمین اجرای این استراتژی، حمایت مردم از ادامه جنگ بود. نقش افکار عمومی که در گذرگاه‌های انقلاب اسلامی تعیین کننده بوده است، در اثبات ضرورت ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر نیز تاثیرگذار بود. رهبری نظام که حفظ مردم در صحنه را در برنامه خویش قرار داده بود و وحدت و یکپارچگی ملی و مردمی را حفظ می‌کرد، هرگز برای تسریع در چرخه امور از روش‌های غیرمردمی و مستبدانه سود نجست، بلکه تنها با تقویت انگیزه‌ها و تأکید بر جنبه‌های شرعی و تقویت احساس تکلیف در مردم، آنان را به حمایت از جنگ فرا می‌خواند، لذا با وجود آن که جامعه ایران جوان بود و سه برابر عراق جمعیت داشت، هرگز در طول جنگ تعداد نیروهای ایرانی در جبهه به تعداد نیروهای عراقی نرسید و هرگز کسی که از خدمت سربازی روی برگردانده بود و یا منطقه عملیاتی را ترک کرده بود، محاکمه نشد. همچنان که کسی برای رفتن به جبهه مجبور نگردید.



این روش که در نظام‌های شناخته شده جهان نوعی سوء مدیریت شناخته می‌شود، در انقلاب اسلامی که نوع مدیریت آن از نوع مدیریت انبیا است و بیش از هر چیز، انسان پروری در آن اهمیت دارد، روشی کاملاً صحیح و پسندیده است، اگرچه در کوتاه مدت سبب از دست رفتن پاره‌ای از موقعیت‌های مناسب نیز باشد. در مقابل، رهبران بغداد با روش‌هایی که به کار گرفتند نیروهای فراوانی را در جبهه گرد آوردند، حتی شیعیان عراقی که دوستداران رهبران روحانی ایران و مردم ایران بودن و نیز عراقی‌های ایرانی تبار را هم به جنگ ایران فرستادند و هرکس روی از جنگ با ایران بر می‌گرداند، اعدام می‌شد و یا خانواده‌اش مورد آزار قرار می‌گرفت.

اما در ایران در کنار رهبری آموزگارانه امام و در کنار نقش تعیین کننده نیروهای داوطلب مردمی، سازمان‌های ارتش، سپاه

و بسیج به تفکیک مسئولیت، در نبردهای مشترک و مستقل و درآفند و پدافند تجربه‌های خود را محک زده در چارچوب استراتژی دوره تعقیب متجاوز، وضعیت رزمی خود را ارتقا می‌دادند؛ افزایش استعداد تیپ‌های مستقل ارتش به لشکر، تشکیل سه نیروی سپاه (زمینی، هوایی، دریایی) و نیز اعزام‌های بزرگ بسیج، تمامی در این استراتژی قابل تبیین است. سلب آرامش از دشمن و وارد کردن ضربات سنگین به سازمان ارشد آن - که به منظور گرفتن فرصت بازسازی و تدبیر از دشمن به اجرا در می‌آمد - نیز در چارچوب این استراتژی عملی می‌شد. همچنین اصلی قرار دادن جنگ و پرهیز از سرمایه‌گذاری در مسائل جانبی، از جمله فرعی کردن مقابله با اسرائیل در لبنان در مقایسه با جنگ تحمیلی و تمرکز قوای مسلح در جبهه‌های جنگ با عراق نیز در جهت تحقق آن استراتژی بود.



سعی در غافل‌گیر کردن دشمن در سه عامل زمین، زمان و تاکتیک و نیز انتخاب زمین نبرد و تحمیل آن بر دشمن، از جمله موارد دیگری بود که در اجرای این استراتژی رعایت می‌شد. کسب تجارب جدید در به کارگیری تجهیزات و تعیین نقش تأثیرگذار برخی تجهیزات در تاکتیک‌های ویژه، از جمله نقش شناورها در عملیات خیبر و نقش توپخانه در عملیات والفجر ۸ نیز با توجه به همان استراتژی قابل تبیین است. کاهش میزان تأثیرگذاری سلاح‌های پیشرفته دشمن که با ادامه جنگ در زمین‌های دشوار، دنبال می‌شد نیز با توجه به آن استراتژی بود.

در استراتژی "تعقیب متجاوز" که هدف نهایی بصره بود، با وجود تداوم جنگ در سه جبهه شمالی، میانی و جنوبی، جبهه جنوبی منطقه اصلی نبرد بود و دو جبهه دیگر تا پایان زمستان ۱۳۶۵ نقش پشتیبانی داشتند. اولین نبرد بزرگ در استراتژی تعقیب متجاوز، عملیات رمضان در شرق بصره بود که به سبب عدم انطباق کامل وضعیت خودی با آن استراتژی، با وجود موفقیت‌های اولیه، به اهداف خود نرسید. مهم‌ترین نبرد بزرگ بعدی، عملیات خیبر بود که قابلیت‌های قوای مسلح جمهوری اسلامی ایران را آشکار می‌ساخت. در نتیجه این عملیات بود که بلوک غرب کوشید باب مذکره با ایران را بگشاید، اقداماتی که با سفر نخست‌وزیر ترکیه به عنوان پیام‌آور غرب آغاز شد و به سفر مشاور امنیت ملی امریکا (مک فارلین) به ایران منتهی گردید.



گذر از موانع عبور ناپذیر و تصرف مناطق مهم

عبور از رودخانه بسیار عریض اروند و پشت سر گذاردن موانع گسترده آن که در عملیات مهم والفجر ۸ به وقوع پیوست و فتح فاو را در پی داشت، خارج از تصور و پیش‌بینی‌ها بود، به عبارت دیگر، پایان دادن به توقف چند ساله در پشت دیوار بلند موانع دفاعی عراق و رسوخ به آن سوی دیوار، اقدامی بود که به نظر غیرممکن می‌رسید، اما عملی گردید. عبور از اروند خروشان بدون داشتن تجهیزات و لوازم پیشرفته دریایی و هوایی علاوه بر آن که ارتقاء توانایی‌های نظامی به نمایش در آمده در عملیات خیبر را اثبات می‌کرد، نشان می‌داد که نیروهای مسلح ایران در ارائه اندیشه‌های جدید و تدبیرهای تازه در دنیای نظامی‌گری برای شکستن بن‌بست جنگ، توانایی لازم را دارند. تاکتیک‌های به کار گرفته شده در این نبرد که تلفات فوق‌العاده‌ای را در ۷۵ روز جنگ به ارتش عراق تحمیل کرد، به تثبیت منطقه تصرف شده انجامید. کوتاه کردن (نسبی) دست عراق از شمال خلیج فارس و همسایه شدن ایران با کویت، امنیت خلیج فارس را متأثر کرده بود، لذا عملیات والفجر ۸ بسیار مهم تلقی می‌شد و به نظر می‌رسید که ایران با در دست داشتن شبه جزیره فاو، آماده پایان بخشیدن به جنگ باشد، لیکن به رغم ابراز تمایلات قبلی نظام بین‌الملل برای پایان دادن به جنگ، پس از والفجر ۸ نه تنها هیچ اقدامی از سوی آنان در این خصوص دیده نشد، بلکه پس از فتح فاو، فرانسه به عنوان کشوری با ادعای ابرقدرتی و نیز تمایل به اردوی غرب و شوروی از اردوی شرق برای تقویت ارتش عراق اقدامات فوق‌العاده‌ای را آغاز کردند. در عین حال، مقامات ایران بار دیگر پای بندی غرب را به مذاکرات محرمانه خود به بوته آزمایش گذاشتند و سال پس از عملیات فتح فاو را سال سرنوشت نامیدند تا بدین وسیله به افکار عمومی تفهیم گردد که ایران آماده پایان دادن مشروط به جنگ است. بر همین اساس، عملیات کربلای ۴، عملیات سرنوشت‌ساز نام گرفت، اما در آستانه اجرای این عملیات، داستان سفر مک فارلین به تهران که مخفی مانده بود، به وسیله عناصر مشکوک ایرانی و احتمالاً مرتبط با اسرائیل، در اختیار یکی از نشریات خارجی قرار گرفت. با پخش اطلاعات این موضوع سری، رهبری نظام که این مسئله را توطئه‌ای علیه وحدت ملی می‌دانست، دستور به افشای آن را داد.



با افشای ماجرای مک فارلین، روابط آمریکا و عراق تیره شد و شوروی‌ها برای پر کردن جای خالی ایجاد شده، در روابط خارجی عراق، به سرعت خود را به این کشور نزدیک کردند و از سوی دیگر به منظور نشان دادن خشم خود به ایران، به دلیل برقراری روابط پنهان با آمریکا، بمباران گسترده‌ای را علیه ایران سامان دادند. در این بین آمریکایی‌ها هم که از تیره شدن روابط خود با عراق نگران بودند و این مسئله را سبب سلب اطمینان دنیای عرب از واشنگتن می‌دانستند، از سویی از همکاری شوروی با عراق و بمباران شهرهای ایران تشکر کردند و از سوی دیگر، اطلاعات (ماهواره‌ای و غیره) مربوط به عملیات کربلای ۴ را در اختیار عراق گذاشتند. ارتش عراق که از محور اصلی عملیات کربلای ۴ آگاه شده بود، شب عملیات اصلی‌ترین معبر وصولی را مسدود کرد و در نتیجه، عملیات سرنوشت‌ساز، هم در بعد سیاسی و هم در بعد نظامی ناکام ماند، به همین دلیل نام عملیات که قبلاً پیش‌بینی شده بود والفجر ۱۰ باشد به کربلای ۴ تغییر یافت.



پیشروی در شرق بصره

عملیات کربلای ۴ به رغم ناکامی، نتیجه‌ای مثبت را در پی داشت: طریقه گشودن یکی از گره‌های بسته جنگ در شرق بصره را نشان داد. در حالی که حکومت عراق سرگرم برپایی جشن ناکامی عملیات سرنوشت‌ساز بود و آن را حصادالاکبر (دروی بزرگ) نامیده بود و در حال لشکرکشی به سوی فاو بود تا فاو را هم پس بگیرد، عملیات کربلای ۵ آغاز شد. با طرح‌ریزی و اجرای سریع عملیات کربلای ۵ - که با استفاده از تجارب به دست آمده در عملیات کربلای ۴ و نیز با به‌کارگیری نیروهای آماده و به جا مانده از آن عملیات، انجام شد - موانع شرق بصره که برای هیچ ارتشی در خاورمیانه قابل عبور نبود، شکسته شد و بصره برای اولین بار و به طور جدی در خطر سقوط قرار گرفت. غافلگیری دشمن در زمان، زمین و تاکتیک سبب شد مهم‌ترین عملیات در دوره تعقیب متجاوز روی دهد. بزرگی حادثه به قدری بود که عراقی‌ها ابتدا آمریکا را در این قضیه متهم کردند و گمان بردند دریافت اطلاعات عملیات کربلای ۴ فریبی بیش نبوده، غافل از آن که شبکه‌های اطلاعاتی آمریکا هم در مورد عملیات کربلای ۵ غافلگیر شده بودند.



این مسئله که بار دیگر از توانمندی قوای مسلح ایران حکایت می‌کرد، دنیای غرب و شرق را به جمع‌بندی قاطعی رساند: آنان متقاعد شدند که در صورت نداشتن اتفاق نظر، ایران برنده قطعی جنگ خواهد بود. در نتیجه اولین توافق بین‌المللی بین آمریکا و شوروی بر سر پایان جنگ رخ داد و در اولین و آخرین تلاش صلح جدی سازمان ملل متحد برای برقراری صلح، قطعنامه ۵۹۸ در شورای امنیت این سازمان تصویب شد. این قطعنامه در وضعیتی تصویب شد که برتری در جنگ با ایران بود، در عین حال نحوه تنظیم مواد آن نشان می‌داد، صرف نظر از این که برای اولین بار به برخی واقعیات جنگ توجه شده است، با ابهامات توأم می‌باشد که می‌تواند تاملین کننده تمایلات عراق باشد و بی دلیل نبود که پس از تصویب قطعنامه، عراق بلافاصله پذیرش خود را اعلام کرد، اما ایران که نمی‌توانست ریسک کند و در وضعیت برتر یک قطعنامه مبهم را بپذیرد، پذیرش آن را به توافق بر سر روش اجرایی آن مشروط کرد، در عین حال برای تحکیم مواضع بین‌المللی خود که در چانه‌زنی‌های بعدی بتواند حداقل امتیازات و حقوق مورد نظرش را استیفا کند، جنگ را ادامه داد. میدان اصلی جنگ که تا عملیات کربلای ۵، در جبهه جنوبی بود، از این پس به جبهه شمالی منتقل شد و از سوی دیگر، با ورود آمریکا در خلیج فارس

و احساس خطر جمهوری اسلامی از آن ناحیه، برای مدتی میدان اصلی نبرد از زمین به دریا انتقال یافت و مدت چهار ماه این وضعیت ادامه داشت تا آن که یک آتش‌بس نسبی اعلام نشده بین ایران و آمریکا در خلیج فارس برقرار شد و آن‌گاه بار دیگر نبردهای زمینی، در رأس جنگ قرار گرفت.



www.hayat.ir

photo:sajed

شهید دکتر مصطفی چمران فرمانده ی جنگهای نامنظم

در جبهه شمالی چند عملیات موفق ایران اجرا شد. در طی این مدت، ایران ضمن ادامه عملیات، گفت و گو برای رسیدن به توافق در نحوه اجرای قطعنامه ۵۹۸ را رها نکرد و در این باره موافقت نسبی دبیرکل سازمان ملل متحد را نیز جلب کرده بود و با امیدواری در مورد جلب نظر شورای امنیت پیش می‌رفت. نام‌گذاری والفجر ۱۰ برای عملیات در منطقه حلبچه نیز خود می‌توانست پیامی برای آمادگی ایران برای پایان جنگ باشد، لیکن دنیا با سکوت خود در برابر این پیام، مجوز بمباران شیمیایی حلبچه را به عراق داد و پس از این بمباران نیز اقدام مهمی از کشورهای ثالث دیده نشد. از سوی دیگر برخی اختلالات و تضاد منافع بین آمریکا و شوروی در نحوه پایان جنگ، از جمله حضور بسیار گسترده و دخالت مستقیم نظامی

آمریکا در خلیج فارس، سبب شد که شوروی هم نوایی کاملی (نظیر زمان تصویب ۵۹۸) با دیگر اعضای شورای امنیت نشان ندهد، از این رو ایران در جریان چانه‌زنی درباره قطعنامه و رسیدن به وضعیت مطلوب، تهدیدها و قطعنامه‌های تنبیهی بعدی را چندان جدی نمی‌گرفت و با افزایش حسن ارتباط با شوروی، از این ابرقدرت به منظور گرفتن زمان لازم استفاده می‌کرد.



www.sajed.ir

بمباران شیمیایی حلبچه توسط ارتش وحشی عراق



www.sajed.ir



www.sajed.ir

بمباران شیمیایی سردشت توسط ارتش وحشی عراق



MEHR



MEHR

شهدای زنده (جانبازان) یادگار باقیمانده ی دوران رشادت و ایثار

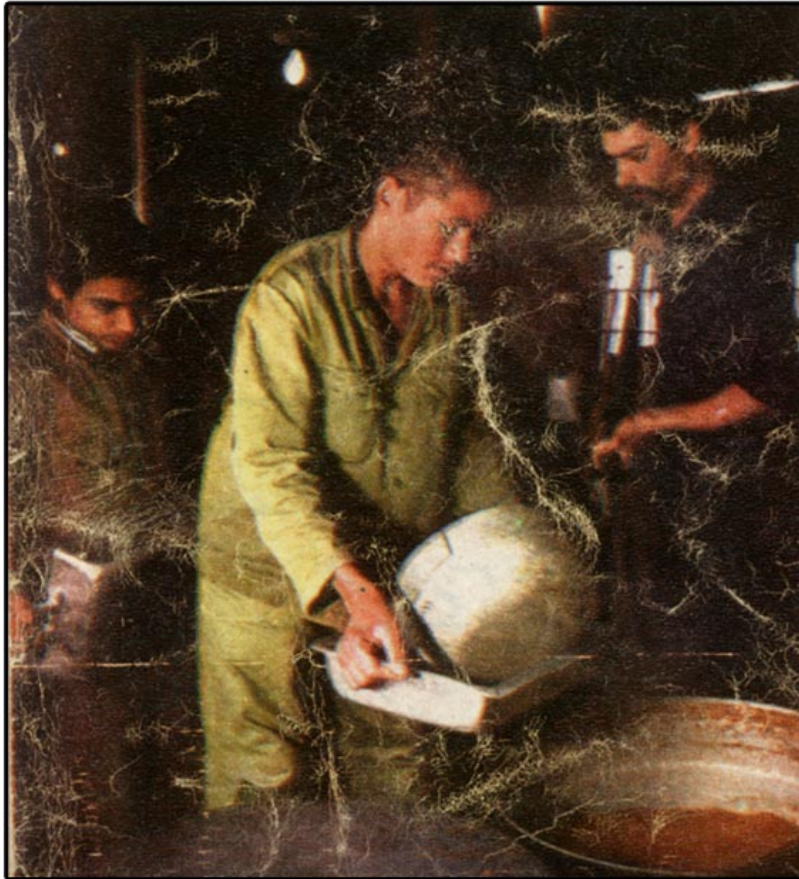
عراق، پس از شکست در خرمشهر در جریان عملیات بیت‌المقدس، در لاک دفاعی فرو رفت و بیش از هر چیز به ایجاد موانع بر سر راه قوای مسلح ایران پرداخت. در همین حال، به مرور اعتبار خود را که از دست داده بود، بازیابی و ارتش خود را نیز بازسازی می‌کرد. از سوی دیگر، ایران با پی‌گیری استراتژی تعقیب متجاوز - که در حملات پی در پی بروز می‌کرد - آسیب‌های مداومی بر روحیه ارتش عراق وارد می‌کرد. این مسئله خصوصا در عملیات والفجر ۸ و سپس در عملیات کربلای ۵ به اوج خود رسید.

اما از طرف دیگر، کمک‌های مالی، تسلیحاتی و اطلاعاتی و نیز حمایت دیپلماتیک و تبلیغاتی نظام بین‌الملل از عراق، کمبودهای روانی ارتش این کشور را جبران می‌کرد، ضمن آن که به برتری توانایی‌های نظامی عراق روز به روز می‌افزود.



www.sajed.ir

Photo: Sebastio Salgada



www.sajed.ir

Photo:Sebastio Salgada



www.sajed.ir

Photo:Sebastio Salgada



www.sajed.ir

Photo:Sebastio Salgada

اردوگاه اسرای ایرانی رمادی در عراق

(عراق با زیر پا گذاشتن قوانین کنوانسیون ژنو و بدرفتاری با اسرای جنگی ایران بار دیگر خوی وحشیگری خود را به جهانیان نشان داد)

عراق با اتکا به حمایت‌های جهانی، علاوه بر تقویت روزافزون قوای زمینی خود، توان نیروی هوایی‌اش را نیز افزایش داد. به کمک هواپیماهای پیشرفته، از سال ۱۳۶۲ خلیج فارس را برای ایران ناامن کرد تا با توقف یا کاهش صدور نفت و تقلیل قدرت اقتصادی ایران، توان ادامه جنگ را از آن بگیرد و هم‌زمان دامنه جنگ را گسترش دهد و پای نیروهای فرا منطقه‌ای را به خلیج فارس بکشد. ایران در برابر این اقدام چاره‌ای جز مقابله به مثل نداشت. از آن جا که تنگه هرمز بر روی کشتی‌های عراقی مسدود بود و کویت و عربستان سعودی به جای عراق نفت می‌فروختند و حمل و نقل دریایی انجام می‌دادند، کشتی‌های کویتی و سعودی هدف حمله هواپیماهای ناشناس قرار می‌گرفتند و این مسئله، دعوت از ابرقدرت‌ها برای اسکورت نفت‌کش‌ها را در پی داشت که از سال ۱۳۶۶ بعد از تصویب قطعنامه ۵۹۸، اجرای اسکورت شروع شد و دور جدیدی را در جنگ پدید آورد. در جنبه‌های دیگر، تقویت ناوگان هوایی عراق سبب گردید که این کشور از سال ۱۳۶۳ دامنه حملات هوایی خود را تا تهران گسترش دهد و چهار سال بمباران شهرهای ایران را تداوم دهد. در این جریان، شوروی، آلمان و برزیل با تقویت یگان‌های موشکی عراق، نقش مهمی را در ادامه حملات عراق به شهرهای ایران داشتند. این مسئله که بیش‌تر به منظور

کاستن از حمایت مردم و دور کردن آنها از جنگ و ایجاد واکنش در آنان علیه حکومت ایران صورت می‌گرفت، به رغم آسیب بسیاری که وارد آورد، واکنش منفی علیه نظام جمهوری اسلامی در پی نداشت. ایران نیز با این که قدرت آفند نیروی هوایی‌اش تقریباً به صفر رسیده بود، با موشک‌هایی که به دست آورده یا بازسازی کرده بود، مقابله به مثل می‌کرد، لذا این اقدام عراق نیز تأثیر تعیین کننده‌ای در جهت‌گیری ایران نداشت.

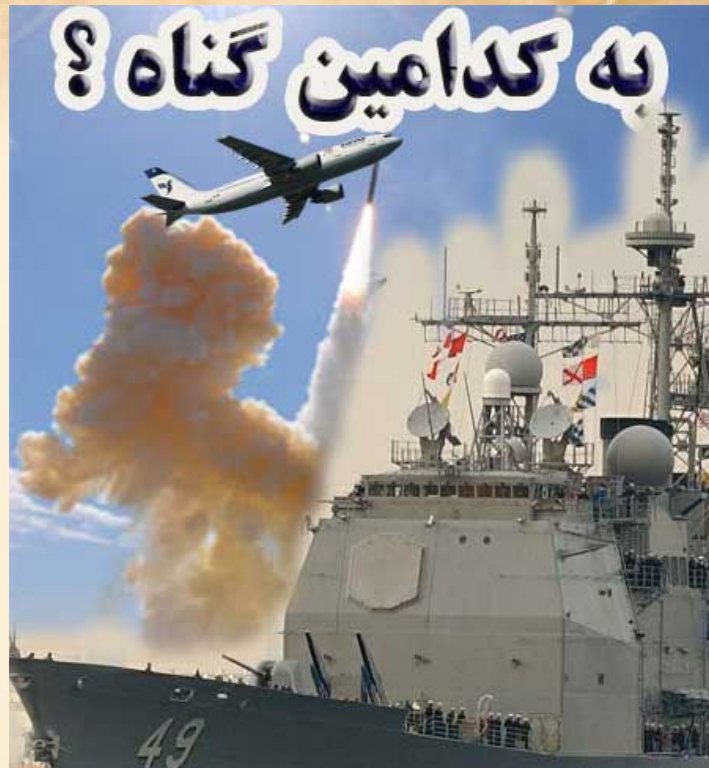


اما آنچه نقش تعیین کننده را ایفا می‌کرد، قوای زمینی ارتش عراق بود که با وجود تلفات فراوانی که در ۸ سال جنگ به آن وارد شده بود، در روزهای پایانی جنگ پنج برابر روزهای نخست نیرو و لشکر داشت و تعداد ادوات زرهی و هواپیماهایش نیز دو برابر شده بود، این در حالی بود که شمار نیروهای ایران کم‌تر از ۳۰٪ نیروهای عراق بود. در چنین حالتی، عراق در یک سال آخر جنگ از درگیر کردن یگان‌های اصلی خود نیز پرهیز کرد و هرگز حاضر نشد برای دفاع از جبهه شمالی خود، آنها را به کار بگیرد.



سایت خبری قدس

با چنین وضعیتی و در حالی که قوای مسلح ایران در منطقه حلبچه درگیر بودند، ارتش عراق به فاو حمله کرد و با استفاده از سلاح شیمیایی و غافلگیری نیروهای خودی، فاو را گرفت و وضعیت جدیدی را پیش آورد. دستیابی به فاو برای عراق که به جز ضعف روحی نیروها، در همه جنبه‌های مادی؛ برتری محسوس بر ایران یافته بود، برای ارتش عراق مشکل‌گشا شد و با آشکار شدن این برتری و نیز با اتکا به سلاح‌های غیرمتعارف مناطق از دست داده شلمچه، مجنون و زبیدات، را باز ستاند، در همین وضعیت، آمریکا که همزمان با حمله عراق به فاو، در حمله‌ای سمبلیک، سکوهای نفتی ایران را هدف گرفته بود تا حمایت خود را از عراق اثبات کند، در تاریخ ۱۳۶۷/۴/۱۲ یک هواپیمای مسافربری ایران را برفراز خلیج فارس هدف قرار داد و ۲۹۰ مسافر را به شهادت رساند. همزمان خبرهایی دال بر تهدید به بمباران شیمیایی و حتی بمباران اتمی شهرهای بزرگ به ایران می‌رسید و حادثه سقوط هواپیمای مسافربری نیز هشدار برای حملات بعدی معنا می‌شد. لذا تحزیه و تحلیل اوضاع موجود سبب شد که در ایران در تاریخ ۱۳۶۷/۴/۲۷ موافقت خود را با قبول قطعنامه ۵۹۸ اعلام کند.



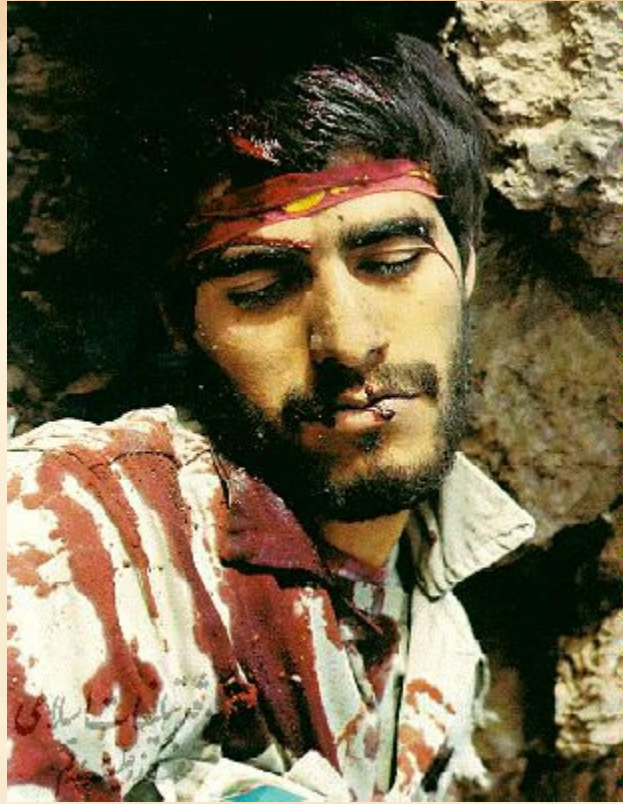
به یاد شهدای بیگناه هواپیمای مسافربری شماره ۶۵۵ که توسط ناو آمریکایی هدف قرار گرفت

به این ترتیب وقت‌گیری یک ساله ایران برای کسب پیروزی مهم و استراتژیک و قرار گرفتن در موضعی برتر، به نتیجه مطلوب نرسید و نظام بین‌الملل حاضر نشد به تلاش منطقی و دیپلماتیک ایران روی خوش نشان دهد، بلکه برعکس با تقویت رژیم عراق و موافقت یا به کارگیری گسترده سلاح‌های غیر متعارف توسط ارتش آن کشور خطر تضعیف ایران و حتی شکست کامل در جنگ به وجود آمد. پس از اعلام موافقت ایران با قطع‌نامه، ارتش عراق مجدداً به خوزستان، ایلام و کرمانشاه هجوم آورد، ضمن آنکه در حمله به کرمانشاه نیروهای منافقین نیز به کار گرفته شد، اما در پی پیام امام خمینی مبنی بر مقابله با تجاوزات دشمن، مردم به طور شگفت‌آوری با حضور در جنوب و غرب کشور ارتش عراق و منافقین را با قدرت عقب راندند.



سرانجام عراق نیز که خطر گرفتاری مجدد در حوادثی همانند آغاز جنگ را دوباره احساس می‌کرد، تن به آتش‌بس داد و در تاریخ ۱۳۶۷/۵/۲۹ به طور رسمی آتش‌بس برقرار شد و نیروهای حافظ سازمان ملل متحد بین نیروهای ایران و عراق مستقر شدند.





مابرای پرسیدن نام گلی ناشناس
 چه سفرها کرده ایم، چه سفرها کرده ایم
 مابرای بوسیدن خاک سمرقند
 چه خطرها کرده ایم، چه خطرها کرده ایم
 مابرای آنکه ایران کوهری تابان شود
 خون دل ها خورده ایم، خون دل ها خورده ایم
 مابرای آنکه ایران خانه خوبان شود
 رنج دوران برده ایم، رنج دوران برده ایم
 مابرای بوسیدن بوی گل نسترن
 چه سفرها کرده ایم، چه سفرها کرده ایم
 مابرای نوشیدن شورابه های کویر
 چه خطرها کرده ایم، چه خطرها کرده ایم
 مابرای خواندن این قصه عشق به خاک
 خون دل ها خورده ایم، خون دل ها خورده ایم
 مابرای جاودانه ماندن این عشق پاک
 رنج دوران برده ایم، رنج دوران برده ایم



تقدیم به ارواح پاک تمامی دلاوران ایران زمین که با خون سرخشان قرن ها
نام ایران را جاودانه نگه داشتند.

پاینده باد

ایران